



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتابی در مورد

مؤلف:

موضوع:

شماره اختصاصی (۳) از کتب اهدائی : هنری

شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۷۵۳

جمهوری اسلامی ایران

۱۷۴۱

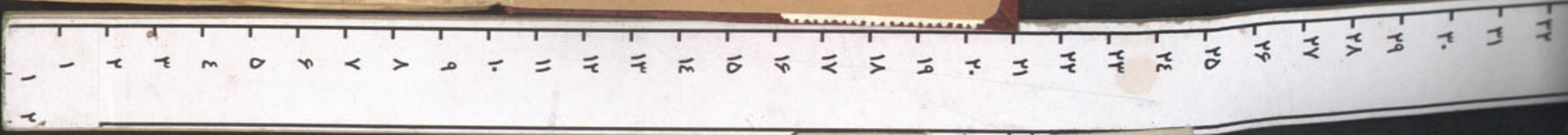
خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۳۰

۲۱/۲

پس صغ سرایت و مسج دو قدمه اما در و
 حدان از دستگاه موی سرایت تا
 طرف ذقن و بحسب عرض آنچه را فرزند
 انگشت ابهام و وسطی پس واجب است
 آن بلی واجب است شستن چیزی از آنچه
 خارج از حد مذکور باشد من باب
 المقدمه و معتبر دست کشیدن مذکور
 حال مستوی الخلقه می باشد و واجب
 اینک ابتدا غسل از اعلای وجه باشد
 و واجب است شستن رو و اقبال اینها
 و واجب نیست شستن اقدار زیر لب
 که از حد و خارج شد است اما آنچه



داخل در آن حد باشد واجب است
 نشستن آن لکن واجب است نشستن
 ظاهران و واجب نیست نشستن
 بشره که احاطه کرده باشد موی بر
 بان و فرق نیست در عدم وجوب
 نشستن بشره مذکورده میان آنکه
 نمایان باشد آن در خلال موی ^{بشد} نمایان
 و موی درش خفیف باشد یا کثیف
 لکن باید صادق باشد بزبان که
 مواحاظ کرده است بان و اگر صدق
 نکند اسم احاطه بران بجهت دودی
 مواز یکدیگر اقوی و وجوب نشستن
 بشره است

موضع نمایان از میان موهاست
 حوطه و اقوی وجوب نشستن

بشر است و اما نشستن دستها ^{جاست} اقوی است
 نشستن آن دو را از مرفق و لازم است
 داخل کردن مرفقین را در بدن
 بلکه لازم است قدری از عضد
 نیز بشوید من باب المقدمه ^{جاست} و اقوی
 ابتدا کردن آن اعلان یعنی مرفق ^{بشوی}
 که گذشت و چیزی که در زیر ناخن
 میباشند واجب نیست ازاله کردن
 آن مگر اینکه از معنای خارج باشد
 در نزد ایشان ض حوطه و اقوی
 آنکه هر چه سائر ظاهر بشره است باید
 ازاله شود و هم چنین آنچه سائر جزه زاید

بشوی

از ناخناست ضر و واجب است از
کردن هر چه مانع باشد از رسیدن
اب به بشره یا حرکت دادن آن ^{بجز}
که زیرا آن شسته شود و اگر شک کند
در چیزی که مانع از اب رسیدن
هست یا نه واجب می باشد ^{شستن}
اب بزیر آن و اما هر گاه شک کند
در اصل وجود مانع واجب نیست
تفحص ضر احوط تفحص مکرر باطن
بعده و وجود ضر اما در مسیح پس
اول آنها پس اول آنها مسیح سلامت
و واجب است مسیح کردن چیزی

از پیش سر را و قدر واجب است مسیح است
یعنی بگویند پیش سر را مسیح کرد و حکم
زن حکم مرد است در مسیح و واجب نیست
مسیح کردن اصل بشره را بلکه کفایت
میکند مسیح موی پیش سر را که مختص
بان باشد و محازی باشد با کعب
خلقت و تجا و زن کرده باشد از آن
جمع نشده باشد در آن بسبب درازی
و واجب است که مسیح بر طوبه و وضو ^{شستن}
در نیم مسیح قدمین است و واجب است
مسیح کردن ظاهر آنها را از سرنگشتن

تا برآمدگی که در روی پامی باشد
 بجز طول وضو واجب است داخل
 کردن آن دو و برآمدگی را در مسح
 و کفایت میکند مستی یعنی انقدر
 که بگویند مسح کرد از سر انگشتان
 تا آن برآمدگی و باید مسح با رطوبت
 وضو باشد در وضو ^{مضمحل}
 پس هرگاه در بعضی اعضاء وضو چیره
 باشد و چیره عبارتست از تخیل
 که بشکست می بندند از جهت اصلاح آن
 پس هرگاه بتوانند بشوید زیر چیره را
 بکنند

احوط رسانیدن مسح است
 تا مفضل رسانیدن

بکنند آن چیره یا بفرود بردن آن
 در ظرفی مثلا بنحویکه غسل بشود با
 حاصل شود واجب است شستن آن
 و هرگاه نتواند بشوید بجهت خوف
 ضرر یا بجهت آنکه زیر آن نجاست یا با
 غیر اینها مسح می کند روی چیره را
 با آب هر چند حاصل نشود با و اقل ^{مسما}
 غسل و اکتفا بان می کند هر چند
 بر مسح بشود و کفایت نمی کند
 شستن چیره بفرود بردن آن در آب
 و نحو آن از مسح آن چنانچه غسل غیر آن

از سایر اعضا که از آن نیست بلی
ظاهر است که هرگاه مسح کند روی
جیره را بنحویکه حاصل شود بان
اقل مسامی نشستن واجب نیست
در این صورت که قصد کند مسح
کردن آن بخلاف مسح سر و پاها که
در اینجا واجب است که قصد مسح
کند اگر چه بان غسل حاصل شود
و واجب نیست که مسح بیاطرف
باشد و لازم است که تمام جیره را
مسح کند با ب و کفایت میکند ببری
رست

دست و رطوبه آن بلی واجب نیست
مسح کردن آنچه ممکن نباشد یا متعسر
باشد از اجزای که در میان خطی
که بچیره می بندند و کهنهائی که
در روی زخمها و درملها می بندند
حکم اینها حکم چپ است و اما هرگاه
بر روی زخمها چیزی بسته نشود
باشد و نتواند آنها را غسل کند
پس اموی است که واجب است که
اطراف آنها را بشوید و روی
انها را مسح کند و اگر ممکن نباشد

مسح و روی آنها کهنه بر روی آنها
می گذارد و ض اول اطراف آنرا
میشوید و بعد زان کهنه ضرب
و روی کهنه را مسح می کنند و لکن
جواز مسح مختص به آنها می باشد
و چیزی را از صیغ ضم نمی توانند کرد
با آنها در این حکم ض معنی این کلام
انکه اول اطراف را بشوید بعد
کهنه بگذارد ض و اگر متعدد
شود وضع کهنه و مسح کردن روی
ان الکفای کند بستن اطراف آنها

و هرگاه متعدد دشود آنچه کند
در جبهه متعین است بهم و در
و مرهم و بخوان که بر روی زخم و
رمد گذاشته میشود حکم آنها
حکم چپ است و جایز است مسح بها
و حکم غسل حکم وضو است در حکم چیره
و جاری نیست حکم چیره بر درد
چشم پس هرگاه چشم درد کند
که نتواند در داشته باید بهم کند
ض حوط جمع است اگر ممکن شود چنانچه
احوط از برای غسل مطلقاً در حوط

و قروح خالی از جبهه جمع است ^{نکته} میا
غسل و تیمم ض و اعاده و
ضولانم نیست از برای نماز مجدد
در جبهه ض و اگر عذر بر
طرف شود اعاده و وضو و جبهه
احوط بلکه اقول ض

در شرایط وضو است و آن

چند چیز است اول پاک بودن
ابست دوم باید اب مطلق ^{باشد} بنا
سیوم باید که مباح باشد چنان

باید

باید مستعمل در ازاله خبث نباشد
پنجم پاک بودن محل وضو است و
محل مسح ششم باید مانعی در محل و
ضو نباشد هفتم باید مکان وضو
یعنی فضائی که در آن غسل و مسح
واقع میگردد مباح باشد هشتم
باید مانعی از استعمال اب نباشد
مثل مرض و نخوان نهم نزدیک میان
اعضاء وضو است دهم موالات
ض معنی موالات انکه در بعضی
اجزاء سابقه باقی باشد مرطوبه

در زمان مشائخ عضو لاحق ضرر
میان اعضا و است یا در هر ^س بدت
دوازدهم میباشد است یعنی در
حال احتیاط و مکلف خود میباشد
و ضوابط باشد در احکام
خیلی است که واقع میشود در وضو
پس هرگاه کسی یقین داشته باشد
که در زمان پیشاب و محدث بوده
شک کند که طهارت بعد آورده
یافته واجب است که طهارت بعد
آورد و هرگاه شک بعد از فراغ از آن
عملی

عملی که مشروط بانست حادث نشود
سابق محکوم بصحیح است ضابط
با امکان اعاده عمل است بعد از
طهارت هم چنانکه برای بعضی است
ضرر و باید طهارت بعد آورد
از برای اعمال بعد از آن و اگر شک
در اثناء عمل حادث شود قطع میکند
و طهارت بجا می آورد و هرگاه یقین
بیطهارت داشته باشد و شک کند
در حدث عکس صورت سابقه
التفاتی بان شک نمیکند و هرگاه

شک کند بفعلی از افعال و ضو و بلیش
از فراغ ازان باید مشکوک ^{را} خیار
بعمل آورد با ملعات نزدیک و موا ^{لا}
و بخوان از اموری که معتبر است
در وضو و کثیر الشک شک آن اعتبار
ندارد و اعتباری بشک نیست ^{هرگاه}
حاصل شود بعد از فراغ از وضو
در اموری که واجب میشود
وضو تنهایی بجهت آنها واجب ^{میشود}
وضو بخروج بول و آنچه حکم است
مثل طوبه مشبه هرگاه خارج ^{شود}
پیش از

۸
پیش از استبراه و بخرج غایب ازان
موضع معتاد ^ض قوی است
که بول و غایب از موضع معتاد و
غیران با انسداد معتاد و عدم
ان ناقض است ^ض و بخرج ریح از
موضع معتاد بخوی که صدق کند
بران و عرفا اسم فسوه یا شرطه پس
اعتباری ندارد و ریحی که خارج ^{میشود}
از قبل و خوابیدن و بسبب ^ض
متوسط لکن از برای غیر نماز ^ص
از برای آن پس واجب میشود وضو

با غسل بلکه واجب می شود
در آنچه واجب است ^{جلب است} وضو بجهت آن
بدانکه واجب نیست وضو کف نفس بلکه
واجب است از برای صلوة واجب
واجزاء آن که فراموش شده و صلوة
احیاط که در نزد شک در رکعت
و سجده سهو و طواف واجب و ^{جواب}
می شود نیز بنده و مشبهان و از
برای مسکنات اسم الله جل جلاله
و صفات خاصه آن و مسکنات و آن
هر گاه واجب شده باشد مسکنی از

امور

امور مذکور ^{جلب است} در غسلت و
واجب است غسل از جنابت و از دم آه
ثلث یعنی حیض و نفاس و استیاضه
و از مسهت اما غسل جنابت ^{بست}
چند مرتبه است در سجدینا ^{بست}
و آن دو امر است یکی خروج مبنی آنچه
در حکم است از بلل مستبد خارج از
پیش از استبراء از موضع معناد ^{بست}
حکم موضع غیر معناد حکم معناد است
ض امر ثانی جماع است هر چند
انزال نشود در آنچه موقوف ^{بست}

بر غسل جنابت و مشروط است بان و آن
چند چیز است اول از آنها طواف
واجب است و صلوة مطلقا مکروه صلوة
صیبت و هم چنین است اجزاء فراموش
شده صلوة در رکعات احتیاطیه
ان و سجود سهو و ویم از آنها رو
باین معنی که اگر عمل با بی باند جنابت
تا طواف فجر باطل میشود و تفصیلا
در کتاب صوم خواهد آمد ^{که} ^{مست} ^{صوم} ^{کرد}
اسم الله تعالی و اسماء ائلیاء و ائمه
مقصود است و مسکن است ^{قرآن} است

چنانچه

چنانچه گذشت چهارم در نیک کردن در
مساجد و مشاهده مشرفه بلکه داخل
شدن در آنهاست مکروه بجهت اجیان
در غیر مسجد الحرام و مسجد نبی علیه
واله السلام بجز دخول در مسجد ^{نخج}
در حکم است جهت گذاشتن چیزی در آنها
خدا حوط است که از گذاشتن چیزی در مسجد
هر چند بغیر از دخول بوده اجتناب
نماید ^ض ^{سنت} ^{قرآن} ^{چیزی} ^{از} ^{سوره}
غزات است که عبادت باشد از سوره ^{قل}
و سوره و التجه و سوره الم تنزیل و سوره
حمد سجده و هر چند قرآن است بعضی ^{است}

باشد لکن بقصد آنکه از آنسوره باشد
و هم چنین واجب میشود بند
کردن یکی از غایات مذکوره
در واجبات و آن چند
چیز است اول نیت است دویم
استلامه نیت است سیم شستن
ظاهر دست است ضابطه آنست که
مویهای نازک که در بدن است
بشود ضابطه چهارم تربیت است
در غیر غسل و تماشای باین طریق
که اول تمام سر را بشوید و کورت
از سری بآید و باید قدری از بدن
بشود

بشود من باب المقدمه و بعد تمام نصف
راست بد ترا میشود و باید قدری
از طرف راست را باید بشوید من باب
المقدمه و اقوی آنست که ناف و عورت داخل
میشود در تنصیف پس نصف راست را
با طرف راست باید بشوید و نصف
چپ را با طرف چپ لکن اولی شستن
انتهاست با هر دو طرف و میآید اجزاء
تربیت نیت و مجزی می باشد و در
سر در آب اولاً و بعد از آن جانب
و بعد از آن جانب چپ را آنچه مذکور
شد در غسل تربیتی بود لکن از برای

کیفیت دیگری باشد که مجزاست
از تریب وان عبادت از پوشاک
بدن در آب پس باید محیط تمام
بدن باشد و تمام بدن پوشیده باشد
بان و کفایت می کند شستن تمام بدن
در حال احاطه اب بران هر چند
بر سبیل تعاقب باشد و در این غسل
سزاوار است که نیت مقدارند احاطه
اب بران هر چند شستن بر سبیل
باشد و در این غسل سزاوار است که
نیت مقدارند احاطه اب بر تمام
بدن باشد و کفایت می کند در
مقارن

مقارن است هر قصد پنجم مطلق
بودن اجتناب و طهارت ان و مباح
بودن ان و با حه مکان و با حه
محل ریختن اب و ظرفی که از ان غسل
بعملی آورد و مباح شدن مکلف
در حال اختیار و اینکه مانع از استعمال
نباشد ان مرضی و نحو ان بطریق
گذشت و روضه و واجبست طی
اعضا پس اگر نجس باشد تمام ان یا جزئی
از ان باید پیش از غسل ترا بشوید
و بعد از ان ابر جاری کند از حبه

غسل و اینا کفایت می کند یک شستن
از برای هر دو یا نه در آن وجه است
قوی خصوصاً در ارتاس باب کو
لکن احوط خلل و افست ضریک
اقوی خلل و افست ضریک و هرگاه شک
کند در شستن سرد و حال آنکه داخل
در جانب ایمن بشود یا بشود یا در
جانب ایمن و حال آنکه داخل در جا
ایسر شده باشد التفات بان شک
نمی کند ض احوط بلکه قوی و است
التفات چنانچه در وضو هست

و موالات

و موالات واجب نیست در غسل
و بخیر نیست غسل جنابت از وضو
بجهت هر چه مشروط بود با باشد
و اما غسل مس صیت پس کیفیت آن در
تربیتی و ارتاسی مثل غسل جنابت است
و هر کس که در میت انسان است هر چند
کافر باشد بعد از سرد شدن جمیع آن
و پیش از غسل آن و هم چنین واجب است
شستن دست هر گاه و طوبه است
باشد در حال ملاقات
و در آن چند صحت است

و سبک

بیان
در

اموریکه مسوع یتیم است یعنی اموری
که بجهت آنها یتیم جایز می شود و جامع
کل آنها عاجز شدن از استعمال آب
عقل یا نه شعا و حاصل می شود
ان با اموری چند یکی از آنها می
آست بقدری که کفایت کند طهارت
چه غسل باشد و چه وضو لکن باید
بخوی باشد که صدق کند بر آن
و هرگاه در بیابانی باشد که احتمال
بودن اب و احد جوانب پس شست
در چو از یتیم طلب کردن اب بعد

نالیس

بدین

یک یتیم قربان در بیابان غیر صاف
از چهار سمت و از جمله ان امور ^{فست} جو
هر چند از دزد یا شیطان خوانها با
از چیزهایی که حاصل می شود بارها
خوف ضرر بر نفس یا عرض مال معتد
به هرگاه خواهد باب برسد و از
جمله آنها خوف ضرری است که مانع از
استعمال آب باشد یا اعتبار من
یا درد چشم یا زخم یا خوانها
از چیزهایی که متضرر می شود
با آنها بسبب استعمال لکن باید برو

جهی باشد که ملحو نشود بحبیره و آنچه
در حکم جید است چنانچه گذشت
و از جمله آنها نکر و قدست از طلب
اب کردن یا استعمال آن و از
جمله افضا و جوب استعمال آن ^{ست} موجود است
در شستن نجاست و نخوان از آن
که کفایت نمیکند غیر آب و اینها
در چیزیکه یتیم کرده میشود
بان و آن صعید است و مراد بان
مطلق روی زمین است چه خاک باشد
و چه غیر آن باشد از دیک و هر چه

منه

مندرج شود تحت اسم ارض ض
احوط بلکه اقوی تقدیم تر است
خالص است بر غیر آن ض و شرط است
مباح بودن مکان یتیم و طهارت
آن و هر گاه مفسود باشد آن صعید
که یتیم بان صحیح است یتیم طیکند بغبار
جامه خود یا بنمد زین اسب یا
بیال چهار پایان یا غیر اینها از آنچه
مشتمل باشد بر غبار ارض ض
بعد از آنکه او لادست بزند و بپوشد
بر اینها تا غبار ظاهر شود ض
و اگر مفسود باشد آنها یتیم میکند

نیقیه

بکل لکن اگر ممکن باشد از خشک شدن
 پس واجب است خشکانیدن و
 صحیح نیست تیمم کردن پدید برف
 هرگاه نیابد مکلف غیر برف را از آنجا
 مذکور شد و نتواند که بان مسحا
 غسل را بعد از در پیر فاقه طوی وین
 خواهد بود و سائط صلیب و از او
 فعل واجب است که ضابطه است
 که تیمم کنند اول برف بعد از آن
 وضو گیرد بلکه مسح کند اعضا را
 برف و نماز کند و بعد وضو کند
 ض و باید وضو کند آنرا

در کیفیت

در کیفیت تیمم و کیفیت آن در حال
 اختیار زدن باطن هر دو دست
 است بیکدفعه برارض زمین صحیح کردن
 با آنها تمام پیشانی و جنبین را از ر
 نت نگاه صورت را با برو و طرف اعلا
 دماغ و احوط مسح کردن و و ابرو
 نیز بعد از آن مسح کردن تمام پشت
 دست راست از زقد تا سر انگشتان
 بیاطن کف دست چپ پس بعد از آن
 مسح کردن تمام پشت دست چپ از زقد
 تا سر انگشتان بیاطن کف دست راست

و صغ ما بین انگشتان واجب نیست
و اگر متعذر شود زدن بیاطن
دست و صغ بان منتقل میشود فرض
بسوی ظاهر دست پس واجب نیست
زدن ظاهرها و صغ کردن بظان
و نجس بودن باطن با تعدد از آن
و عدم تعدد نجاست عدر نیست
هر چند مستوعب باشد نجاست
تمام باطن بلکه واجب است زدن
باطن و صغ کردن بان هر چند
نجاست مانع باشد اثر رسیدن
بشده

بشده با وضو لکن در صورتیکه ممکن
انزاله و تطهیر آن نباشد و هم
چنین است هر گاه آن نجاست در مسوح
باشد اما هر گاه نجاست متعد
باشد و ممکن نباشد خشک آمدن
پس انتقال فرض در این صورت ظاهر
کفین میجر است در آنچه
معتبر است در تیمم واجب است در آن
دینیت و باید که مقارن باشد یا
اولا افعال تیمم که زدن دستهاست
بر زمین و نیست بدلیه از وضو یا غسل

و واجب نیست استنجا حه صلاوة
و نیست رفع خلت و جهی خدا و
واجب است در آن مباشرت و
موالات و ابتدا با عک و واجب است
در آن رفع کردن موافقی که در نماز
سجده مسح باشد و هم چنین واجب است
پاک بودن هر دو و آنچه ذکر شد
در حال احتیاط و بود و اما در حال
ضطر در پیش ساکنه مسود آنچه متکلیف
از آن نیست و صاحب چینه باید مسح
کند و حی چینه را بطن یعنی که در وضو
ذکر

ذکر شد و تیمم هرگاه بدل از وضو یا
کفایت میکند در آن ضربه واحد
از برای وجه و پدین و اما هرگاه
بدل از غسل باشد لازم است آن
دو مرتبه یکی از برای وجه و یکی از
برای پدین ضابطه در وضو نیز
نقد است ضابطه
احکام تیمم است صحیح نیست تیمم کردن از برای
فرضه پیش از دخول وقت و بعد از
خول وقت صحیح است هر چند در سعه
وقت باشد چه امید داشته باشد

رفع عندها آخر وقت یا نه خدا حوط
بلکه اقوی در صورت امید و وال عقد
تا خیر است ضوفا هم نیست بعد از آن
اعاده نماز می که کرد است و کسی که تیمم
کند از برای نماز در وقت آن جایز است
که نماز دیگر را در اول وقت آن بر همان
تیمم کند پس کسی که تیمم کرد از برای نماز
ظهر و عصر نماز مغرب را در اول وقت بیان
می تواند کرد و تیمم قائم میشود مقام و
ضو و غسل بالنبه بسوی هر غایتی که و
ضو و غسل مطلقا در جهت آن مکرر است
شد

شدن از برای صلوة واجب در اول
وقت آن وی بشکند اینرا حدت مطلقا
چه اصغر باشد چه اکبر و هم چنین تکون از
استعمال آب و اگر حدت باشد بحدت
اکبر و لکن غیر جنابت واجب است اینکه دو
تیمم کند یکی بعد از غسل و دیگری بدل
از وضو و هر گاه بیافند اینرا پیش از شروع
در فرض تیمم باطل میشود و اگر بیابد
اینرا بعد از شروع پس اگر پیش از شروع
باشد باطل میشود نماز و اگر بعد از آن
باشد صحیح است

چند صفت است در نجاسات است
وعد و اعفاده است اول بولد و نیم
فضل حیوان غیبها کول اللحم است
هر چند حرکت آن عارض باشد
مثل جلال و موطون انسان لکن در صورت
که از برای حیوان نهی شده باشد
چه خلال یا مثل کرم و چه حرام چنان
میتد است از هر حیوانی که صاحب
نفس نماند باشد و نجاست مخصوص
است با آنچه حیوة در آن جلول کرده
گروه باشد و مثل است چیزی که
منفصل

منفصل میشود از او در حال حیوة کاه
از اجزای باشد که حیوة در آن طول
گروه باشد و مستثنی میشود از آنکه
اجزاء صفای که جدا میشود از بدن
انسان مثل پوستها که منفصل میشود
از آنها و امثال آن و همچنین مستثنی میشود
از او تا ز اهوری زندک ضرب نافه و مشک
اگر از مسلمانان خورید شود محکوم ^{بظهار}
گشت و اگر از اهوری زندک جدا کنند
احوط اجتناب است ^{بجسم}
خونی است از هر حیوانی که صاحب ^{نفس}

شائله باشد و هرگاه خون مستینه
شود که از صاحب نفس ساقط است
یا از محکوم بطهارت و خونی که
قطعه نجس بان صید میشود که اینها
عاقده می نامند نجس می باشد ^{چند}
و بیضه مرغ باشد ششم و هفتم
سک و خون پرست و نجس است
عین اینها و لعاب انطا هشتم
که مایع باشد یا اصل چه صند
باشد از آنکه و وجه غیر آن و اما
سگری که جامد باشد مایع است

و اصل

با اصل و پاکت و در حکم مایع است
عصه عنبری هرگاه غلیان بهم رسد
بخودی خود یا باقیین چه حاصل شود
از برای آن است که در یخ زده و در
بغیض آنرا نجس است ^{نجا} می شود و اما
هرگاه غلیان نیامده باشد پاکت
و حرام نخواهد بود و اما عسید
غیر عنبری از سایر اقسام پس پاکت
صاحب احتیاط است از آنکه غصه
و خوما ضعیف تره و قاع است هم
کافراست در بیان کیفیت

نخس شدن ملک می نجاست ^{نخس}
می شود ملک می نخس هر گاه در یکی
از آنها طوبی باشد که تعدی
کند بد دیگری و حکم متنجس است
و در مایعات ساری میکند جمیع
اجزائی که متصل بان جزو ملک
باشد مگر اجزائی که عالی باشد
بالنسبه بجزء ملائکه در حال سیلان
و اما جامدات پس نجاست مختص
بجزء ملائکه و ساریت بجزء ملائکه
نمیکند و ثابت می شود نخس شدن ^{جزء}

مر

مکروه بقطع و یقین یا اجاز ذی البد
بلا شبهه اذ غلبت یا عدل واحد بنابر
اقوی و ثابت می شود نظر حتی در جمع
از غسله حمام و نه شستن ^{بدن}
احکام نجاست است بدانکه شرط است در صحت
صلوة و تواجی ان یالت بودن ظاهر بدن
مصلی و نفوس ناخن و نخوان از تواجی بدن
و فرو و نایت میلک کثیر و قلیل ان و هم چنین
شرط است یا ان یولد له یا یولد له ^{صلوة}
چنانکه ثابت است با وجودش یا شدن ^{بدن}
مکروهی خواهد بود نجاست و طواف ^{حج}

باشد و چه مندوب مثل نماز است ^{اشد}
و فرقی نیست در اشراط طهارت بدن
و توبه میان آنکه مکلف عالم باشد و جوید
یا که بودن بدن و جامه و بطلان
صلوة بدو و تان یا جاهل باشد بلکه
هرگاه فراموش کند از اتم بخاسته شود
نشود مگر بعد از آن یا در اثناء آن
نماز باطلست و واجب است غاؤه آن
در وقت بلی هرگاه جاهل باشد نجاست
و عالم نشود مگر بعد از نماز تا صحیح
و واجب است یا که بودن آنچه خورد و

می باشد

اشامد و حرام است تناول کردن نجس
و چیزی که مستحلست و واجبست یا که
محل مسجد ^{محل} نه محل سایر اعضا مگر
در صورتیکه نجاست متعدی باشد
توبه و بدن حرام است نجس کردن ^{حساب}
و هر چه در حکم است از مشاهده ^{مشرف}
و غیر آنها از آنچه واجبست لغظم آنها
شرع و فرقی نیست در میان نجاست ^{متعدیه}
و غیر متعدیه برگاه غیر متعدی موجب
کفایت حرمت باشد مثل گذاردن صیغه
و عذرات و نحو آن در مسجد بلی هرگاه

کفایت

غیر متعدی باشد و چنین نبوده
 تولید عدم حرمت وضع آن در مسجد
 و عدم وجوب ازاله آن و جایز
 نیست انتفاع با عین نجاست و آنچه
 در حکم است از متنجس قابل تطهیر ^{نشد}
 مگر روغن نجس که سوزانیدن آن
 در چراغ جایز است ^ض ^ا ^ح ^ط بلکه
 اگر قوی است که در زیر آسمان
 سوخته شود ^ض ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط است
 از نجاسات در صلوة و آن چند چیز است
 اول خون جروح و قروح ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع
 مثل است

مثل است از آنها در بدن مصال و لیا ^س
 تا اینکه بر او حاصل شود و قرق بدینست
 میان آنکه شاق باشد از آنکه کردن آن
 یا نباشد ^ض ^ا ^ح ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع
 ازاله است نسبت بغالب معارف ناس ^ص
 و ممکن باشد تعدیل ثوب یا نه بلکه ^ظ
 است که عنوان این ثابت است هرگاه
 تعدی کرده باشد بغیر محل اگر تعدی
 بجای نموده که معارف بدینست ^{تعدی}
^ا ^ح ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع
 با نجاست بلکه اقوی وجوب ازاله است
 مثلا آنکه از پای او بدست او تعدی کند
^ض ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع ^ص ^ط ^ع
 یعنی باید عمدا چنین نکند که ^{تعدی}

کند بلکه بعید نیست اینکه تابع باشد
 آنها را در عضو عرق الشیخ و نخوان
 و در بواسیر از قروح است و سیم
 خونیت که در بدن یا جامه که گشت
 از در هم بغلی باشد و از دماء بثلث
 یعنی حیض و نفاس و اسهال باشد و مرد
 بد هم بغلی در همیت که بکشد کی کودکی
 کف دست باشد سیم حمل نمودن
 مستحسب است در نماز اگر چه ساعود
 باشد چهارم نجاست هر لباسی
 که نماز در آن بغیر اینها تمام نشود
 یعنی آن منفرد است عورت نشود
 مثل

هر جا که
 عطر است
 از آن
 است

مثل چکه و جوداب و نخوان بلی هرگاه
 از جلد میس و سک و خوک باشد
 نماز در آن جایز نیست پنجم بول در
 ثوب مرهیه مولا و است هرگاه در
 مشانه و وزی یک دفعه ترا بشود و نزد
 او غیر آن لباس نباشد
 و طهارت و کیفیت تطهیر و آنچه قابل
 تطهیر با نهامی باشد اول از مطهر است
 است و آن پاک میکند هر متنجسی را که
 ممکن باشد نفوذ کردن آب در آن
 مگر آب مضاف که آن پاک نمیشود مگر
 آنکه از اضافی بیرون رود و پاک می گردد

باب خود اب هرگاه نجس شده باشد
لکن شرط است که طهر بخوی باشد که
منفعل نشود بملاقات نجاست مثل
کروخوان ض کبیر طیکه مذکور شد
در احکام انضا از امتزاج ض
بجلا و غیر اب از سایر متنجسات
پس ان پاک میشود باب قلیل و
کثیر لکن بعد از زوال عین نجاست
واقوی است که هرگاه نظهر باب
کثیر باشد چه جاری باشد و چه
غیر ان لازم نیست فشردن و فعد
ض احوط و جوب فعد و فشردن است
هر چند

هر چند در میان اب بیفشردن و فعد
و رواب بر نجاست و هرگاه نظهر باب
قلیل باشد معتبر است در ان انقضای
اب عساکه از ان جمله و لازم نیست
انقضای تمام اب از ان و حاصل میشود
انقضای بیفشردن بلکه به بسیار نجس
اب بییک دفعه تا دفعات بقدریکه
عساکه بیرون رود ض احوط واقوی
عدم کفایت این اخیرین است ض
و معتبر است در ان و رواب بر نجاست
و واجب است دو مرتبه شستن در نجس
بیول غیر صبی مگر مخرج بول که یک دفعه

نست

کافیست هرگاه تعدی نکرده باشد
از حد معناد ضراقتی بقدر است
ضروقه معتدل است در آن ورود آب
برنجاست و کفایت میکند بیک دفعه
در تطهیر متنجس ببول در غیر ظروف
هر چند با ناله عین نجاست بان بشود
هرگاه آب پیش از تحقق غسل بان
متغیر نشده باشد و الا لازم است
که آنرا دفعه ثانیه بشوید ض
احوطه مطلقا بقدر است ض و اما
ظروف پیش هرگاه نجس بشوند ببول و غ
کافیست واجب است آنرا سه مرتبه
شستن

شستن که اول نجاک باشد و کفایت میکند
در نجس آب در تطهیر از بول صبی متغیر
بطعام نباشد لکن کفایت آن در همه
رضاع است و هرگاه جامه را رنگ
کرده باشد بنجاستی یا متنجس مظهرین
حاصل میشود بزوال آنچه بر او است از
نجاست و شستن آنرا چه با آب قلیل یا
و چه کثیر بلی معتدل است عدم علم به بیرون
رفتن آبی که غسل بان حاصل میشود
افا طلاق پیش از حصول غسل بان ض
و شرط در صبوغ بنجس عین آنکه غسل
متغیر بیرون بیاید بخلاف صبوغ نجس

ض و کیفیت نظرها و آنه و ظرف و چه
کوچک باشد و چه بزرگ با آب پیش
ظاهر است و اما کیفیت نظرها این باب
قلیل پس چنان است که میریزد آب را
در ظرف و میگرداند آنرا در ظرف
بنحویکه جاری شود بر تمام اجزاء آن
بجز نانی که بان غسل متحقق میشود بعد از آن
میریزد آب را در احوط است که
سه بار چنین کند ض و اما ظرفها
بزرگ و حوضها و نخوان کردن اینند
ابن نجومند کور در آنها لازم نیست بلکه
کفایت میکند جاری ساختن آب بر تمام
اجزاء

۲۸
می شود
اجزاء آن بجز نانی که بان غسل متحقق
بعد از آن میریزد آب را در احوط
است که سه بار چنین کند ض
انها و بعد از آن بیرون آوردن غصا
که جمع شد است در میان آنها ض
چنین احوط است با راست و آنکه ظرفی که
اخراج آب بان تانیایی کند ظاهر باشد
ض و عویم از مطرات ارض است و آن
پاک میکند علاوه بر محل استنجاء آنچه
که تماس بان شود از قدم و آنچه حفظ
میکند قدم را مثل فعل عربی و چکه و نحو آنها

بلا ه رفتن بانها یا با لیدن انها
بزمین بجد یکد عین نجاست نر ایل
شود و اقوی است که شرط است
پاک بودن زمین و خشک بودن
ان باین معنی که رطوبتی که متعدی
بقدم باشد در آن نباشد پس پاک
خواهد داشت رطوبتی که چنین
نباشد ضاحوظ است که عرفا انرا
خشک گویند ضاحسیم از مطر است
افتاب است و ان پاک میکند زمین
و او هر چیزی که منقول نباشد مثل

بناها

بنا و آنچه منصوب باشد در انها
و نحو انها بعد از ذوالعین ان بنا
افتاب بران بجدی که بخشکاند انرا
حکما نیندی که مستند بنا بیدر افتاب
باشد چهارم مستحیل شد نجس یا
مستحسب است بجم و بگری که محکوم بطهارت
باشد پنجم ذهاب ثلثین است با کش
در عصیر ششم انتقال است بخوری که
منقول نسبت داده شود یا آنچه نقل
بیسوی ان باشد مثل انتقال خون
حیوانی که نفس سائله داشته باشد
حیوانی که نفس سائله ندارد هفتم

از مظهرات اسلام است و ان پاک میکنند
کافر را بجمع اقسام مرتد فطری که مرد ^{شده} با
هشتم تبعیت است پس هر گاه اسلام ^{بر او} بیاید
کافر پاک میشود بتبع ان ولدان و پادشاه
می شود اطراف چاه و التي که بان فرج
میکند و شخصی که ابرامی کشد و
غیر ان بتبع چاه مطلقا و هم چنین ^{شخصی}
که مشغول با ذهاب قلین ^{میکند} عصیر
بلکه ثياب ان نیز پاک میشود بتبع ان
و هم چنین غیر ذاینها از آنچه ^{سپید}
مستقر است بر طهارت انها بتبعیت
نهم ذوالعین نجاست از غیر انسان

از سایر

از سایر حیوانات ضاحه و طواف
که در صورت عدم احتمال طهارت
اجتناب کند اگر ممکن باشد ضاحه
و هم چنین است ذوالعین از بواسطه
انسان و هم غایب شدنت و ان
مطهر است انسان را و ثياب و فرس
ان و ظروف ان و غیر اینها از آنچه
از توابع انست هر گاه عالم باشد ان
انسان نجاست انها و محتمل باشد تطهیر
کردن بلکه کفایت می کند احتمال تطهیر
اگر چه عالم نجاست نباشد ضاحه و طواف

واقوی عنبار علم بنجاست است وانکه
 در آن چیز فعلی کند که ظاهر حال است
 که نمیکند انرا مکر بعد از اظهار ضرب
 یا زده و سب را کردن حیوان حلال
 گوشت که حلال باشد چیزی که انرا
 از اسم جلال بودن بیرون کند
 پس آن مطهر است بول و فضل انرا
 حرام است استعمال کردن
 اولانی طاه و نفقه در اکل و شرب
 و طهارت ز حدت و خبث حرام است
 نگاه داشتن انها را من باب القینه هر
 چند

چند استعمال نکند انها را و ملدا از ^{بته}
 ظرافت و مرجع در صدق انیه ^{فست}
 واقوی عدم لزوم اجتناب است از طرفی
 که هر کس کرده باشد تمام یا اگر انرا
 از نفقه بنجو بیکه اگر جدا کرده شود
 روکش آن هر سینه ظرف مستطیل یا ^{شد}
 لکن در صورتیکه ماصق باشد بان
 و متحد باشد بان ^{و در آن}
 چند معضلات ^{در مقدها}
 است و انها هستند ^{در بیان}
 عدد فرائض و بیان اوقات فرائض
 بوسیله و جمله از احکام است و در آن

تتبع
و تصا

سعدی

مقدم چند بحث است
بدانکه صلوة بر دو قسم است واجب
و مندوب و اما واجب پس در این نهان
پنج است اول نماز یومیه و از جمله
است نماز جمع دویم نماز آیات سیم
نماز طواف واجب چهارم نمازی
که واجب شده باشد بجهت قدری
اجاره غیر اینها پنجم نماز میت اما
نماز یومی پنج است صبح و آن دور ^{کوتاه است}
و مغرب و آن سه رکعت است و ظهر
عصر و عشا و هر یک از آنها چهار رکعت است
در حضر با عدل خوف و در سفر و در حال
خوف

خوف دو رکعت است و چنانکه کسی دو
رکعت نماز جمع را بجا آورد کفایت میکند
از نماز ظهر و ملاقات و ایضاً
یومیه است داخل میشود وقت نماز ظهر
بزدوال شمس پس هرگاه گذشت مقدار
اداء نماز ظهر از زوال شمس شریک میشود
با نماز ظهر نماز عصر در وقت تا آنکه نماز
بفروب مقدار اداء نماز عصر پس آن مقدار
مختص بنماز عصر خواهد بود پس مقدار اداء
نماز ظهر اول وقت مختص است بنماز ظهر و
مقدار نماز عصر از آخر وقت مختص است
بنماز عصر و ما بین مشترکست میان هر دو

نماز و اما نماز مغرب پس داخل میشود
 بگذشتن حرف مشرقیه از بالای سر پس
 هرگاه کند شت از آن مقدار نماز مغرب
 شریک میشود با نماز عشاء در وقت
 ناباقی بماند تا نصف شب مقدار
 چهار رکعت و آن مختص بنماز عشاء
 خواهد بود و این برای مختار است
 و اما مضطر چه اضطرار ^{خواب باشد} بجهت خواهد
 وجه باعتبار نسیان وجه باعتبار حیض
 یعنی نرسن حیض بود و بعد از گذشتن
 وقت اختیار پاك شد وجه باعتبار غیر
 اینها از وجوه اضطرار پیل ظاهر است که
 وقت

وقت باقیست تا طلوع فجر و آن آخر وقت ^{مضطر}
 مقدار چهار رکعت مختص است بقضاء
 نیز و داخل میشود وقت نماز صبح بطلوع
 فجر صادق و همگانه است وقت آن تا طلوع
 شمس در احکام است
 هرگاه حاصل شود از برای تکلیف احد
 اعذار که مانع است از تکلیف بصلاوة
 مثل جنون و حیض و انما و حال آنکه ^{شسته} کند
 باشد از وقت مقدار بجا آوردن
 جمیع شرایط و تمام صلاوة مختار از برای
 او بحسب حال او در این وقت از حاضر بودن
 و مسافر بودن و غیر اینها و نماز را

بجای آوردن یا باشد قضا واجب نخواهد بود
و هرگاه عذر مرتفع نشود و در رک کند
مقدار یک رکعت را از نماز بخون مذکور
واجب است انیان بصلوة و اذا ^{هد}
بودند قضا و اگر در رک نکند مقدار
مذکور را واجب نخواهد بود و غیر
صاحبان عذر هرگاه خواهند داخل
نماز شوند باید عالم بدخول وقت ^{باشند} با
و کفایت میکند نظر از هر چه حاصل شود
هرگاه در هوا ابر باشد یا آنکه عذری
داشته باشد مثل کوری یا حبس و نحو
اینها ^{در قیله است و در آن}

چند

چند مجتهد است ^{در قیله}
قیله است و کیفیت استقبال آن اما
ببله عبارت است از مکانی که واقع است ^{در}
خانه کعبه شرفها الله تعالی عزوجل که
مستند و کشیده است از منتهای زمین
تا صفای آسمان از برای جمیع ناسر حیه
نزد یک باشند و چه در اما ^{کفایت}
استقبال پس مدار و بر آن است که صد
کند بر مصلی که رو بقبلاست است
در بیان آنچه استقبال کرده
میشود و بر آن واجب است استقبال
با اما آن در نماز یومیه و توابع آن

بجای آوردن

و سجد سهوا از توابع است و هم چنین
در نمازهای واجبی غیر یومی حتی در
نماز جنازه و غیر اینها آن استیانی که در
دساله بگیرد شد است ^{در سرت}
و سالت است و در آن چند صحت است
واجب است در حال احتیاج
مسای پویشانیدن بشره غور ترا
در نماز واجب و توابع آن و در نماز
نافله هر چند در آن مکان ناظری
نباشد و آن در ظلمت و تاریکی ^{بنا}
و در نماز میت واجب نیست ظاهر و
لزم سالت است در نماز میت ^{ظواهر}

پوشانیدن

پوشانیدن ^ن حججه و از قنیت سر و صورت
در بر و قصب و انگشتر است و عورت
زن در تمام جمیع اشکاف حتی سر و هر
وجه و دیدن نماز ^{فکر} در نماز است
ظاهر ^{ظن} باطن انضا ^{ظن} ظاهر است
مجلسین است و اگر ممکن شود ^{سرت} جمیع
بدن غیر از موضع سجود افضل و احوط
خواهد بود ^{در} ^{است}
مفسا ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است}
اولیای آن بود ^{است} بلکه شرط است
پاک بودن ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است}
نماد ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است} ^{است}

س

قاطعت ان افاده مدعی نتوان
 گردد و بیم صیاح بودن آن بلکه شر
 طت صیاح بودن جمع لباس مصلی
 نسیم آنکه سناقر بلکه مطلق لباس مصلی
 هر گاه از پوست حیوانی باشد که از
 برای او نفس سناقر است یا آنکه از
 اجزاء آن که حیوة در دلها حلول
 کرده است باشد باید حیوان کول
 اللحم باشد و تزکیم نیز شده باشد
 ص احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب از غیر
 ماکول اللحم که چپه بخش بینا نه ندایسته
 باشد که حیوة در آن حلول نکرده باشد

ص

ضلت چهارم آنکه باید نبودن یا
 سناقر بودن آن را میزدان بلکه
 مطلق لباس مصلی و حیوانی بودن یا
 مثل خاتم و نخویق از طلا در حال ناز
 مرد در عیون بلکه احوط و اقوی لزوم
 اجتناب از سناقر لباسی که بطور آن از
 طلا باشد بطلا بلی یا کی نیست یا آنچه
 محول باشد از طلا در کول کول باشد
 مزج یا نیکند و اقوی است که باکی نیست
 بنامزد چیزی که استعلا طلا در آن
 جایز است مثل شیشو و خمر و غیره
 پنجم آنکه بتوده باشد سناقر بلکه مطلق

ص

لباس مکرر آنچه نماز در آن بپوشاید
 تمام احوط در هر دو بی محض از برای
 زمان ضلح و ط بلکه اقوی در
 مَا لَا يَمُوتُ الطَّلُقُ فِيمَا مَثَلُ التَّكْرِفِ
 کلاه آنکه نماز در آن نکند ضعیف
 بلکه جایز نیست آن برای ایشان
 و نشیندن آن را با لباس
 مکان مصلی است و در آن چند
 جهت است از آن جایز است
 نماز کردن در هر مکانی مگر مکان
 غصبی از برای کسی که ظالم نباشد
 بقصدین است و مختار هم باشد

اقوی

اقوی است که صحیح است نماز هر یک از
 مرد و زن هرگاه نماز کند عازمی بکند
 و هم چنین با تقدم زن هر چند نبود
 باشند در میان آنها خایلی و مست
 ده ذراع ضلح و ط اجتناب آنجا
 و تقدم زنت ضعیف
 محل جبهه مصلی است معتبر است در آن
 طهارت و در غیر آن از سایر مکان
 مصلی معتبر نیست مگر نجاستی باشد
 که تقدیم کند بلباس نابد و مصلی
 چیزی که معفو نیست و معتبر است در محل
 جبهه در حال اختیار اینکه باشد یا

باشد یا کاغذ باشد و صحیح نیست
سجده کردن بر سفلای آنها
معتبر است در مکان نماز واجب
آنکه قرار داشته باشد پیش هر گاه
نماز کند در حال اختیار در کسی
یا بر حیوان یا غیر اینها ^{آن} مگر
مستقر نباشند باطل خواهد بود
نماز آن هر گاه فوت ^{بشود} استغفار
واجب و اما هر گاه فوت نشود
استغفار واجب بلکه صدق کند
که مصلح طمأنی و مستقر است پس
صحیح خواهد بود نماز آن ض
اعوط

اعوط اجتناب است اگر میسر شود وضو
در آن وقت و اقامه است و
مگر چه از جهت اختصاص احدی نموده
و هم چنین مقدمه سنا دسر و اگر در ^{آن}
نماز است هر که خواهد رجوع نماید
بر سهاله بزوک فارسی
افعال نماز است اما افعال واجب نماز
پس اصلها پنج بابت یازده است
اول نیت دوم نکیته الاحرام سیم
قیام چهارم رکوع پنجم سجده ششم
قرائت هفتم ذکر هشتم تشهد نهم
تسلیم دهم ترتیب یازدهم

حوالات و اما هوی و نهوض
انها از اصول نباشند بلکه مقدماتند
ان برای تعالی که بعد از آنها واقع
نمیشود و پنج فعل اول از افعال
مذکوره از ارکان صلوة می باشد
لکن تکبیر الاحرام و قیام و رکوع و
سجود از اجزاء دکنیه می باشند
که باطل می شود صلوة بزایدی
و نقصان آنها عمل و سهول و سینه
از شرط دکنیه است که بنقصان
باطل میشود نماز عمل و سهول نه بزایدی
ان و اما شش فعل دیگر باطل میشود

می باشد

نماز

نماز بزایدی و نقصان آنها عمل نه
سهول و این مقصد مثل است برود
فصل در نیت است و نیت
عبادت است از قصد ایقان فعل بحیث
امثال امر خداوند عالی جل شانته
معتبر است در نیت اخلاص و تعیین
فعلی که اندر اجای آورد هرگاه تکلف
به متعدد باشد و واجب نیست
قصد و خوب در فعل واجب و نه
قصد مندوب در فعل مستحب و نه
قصد اول و نه قصد قضا و نه قصد
قصر و نه قصد اتمام حتی در صورت

نیت

مخیر است میان تصرفات مکرر آنکه
ایستقامت بقدر فعل ایستقامت موقوف باشد
بر قصد بعضی امور مذکور چنانچه
تفصیل آن در رساله کبیره بیان شده است
و هرگاه دریا کند چیزی از اجزاء واجب
نماز یا مندوبه نماز باطلی میشود
در تکبیر الاحرام است بدانکه
تکبیر الاحرام در کون نماز است که طاهر
میشود نماز بزیارتی و نقصان
آن عمل یا سهوا و صورت آن آنست
که بگوید الله اکبر و واجب است قیام
تمام در تکبیر الاحرام پیش از آنکه ترک
کند

کند قیام را عمدا یا سهوا و تکبیر بگوید
در غیر حال قیام باطل خواهد شد
نماز و واجب است که تکبیر الاحرام صحیح
با نیت باشد در قیام
بدانکه قیام در کسب در دو موضع تکبیر
در تکبیر الاحرام چنانچه در دیگر قیام
متصل بر رکوع و آن عبارتست از قیام
که از آن منتقلی شود بر رکوع و رکوع
از آن واقع میشود پس کسی که اخلاص
بقیام در این دو موضع عمدا یا سهوا
نماز او باطل خواهد بود و واجب

گفت
غیرکن خواهد بود در حال قرائت
و بعد از رکوع و باطل میشود نماز
با خلل از زبان عمل نه سهوا و سپس
قیام واجبست در چپها و موضع
در حال تکبیر و متصل بر رکوع و در
حال قرائت و بعد از رکوع و در
دو وضع اول رکعت و در دو وضع
ثانی غیر رکعت است و واجبست
در قیام ایستادن بر روی پا پیش
دینیت ایستادن بیکیا و هرگاه
متعذر شود قیام در جمیع احوال

نماز

نماز و در بعضی احوال آن نیزه طلقا
حتی آن قیامی که بصورت رکوع باشد
باید فستخار نماز کند و هرگاه متعذر
نشود نشستن نمازی کند بر پهلو
راست در حالی که خوابیده باشد
مثل خوابانیدن صیبت در حال قرائت
و هرگاه متعذر شود آن نیز میخواند
بر پهلو چپ و نماز میکند و باید
روی او بقبله باشد و هرگاه خوابیده
بر پهلو چپ متعذر شود نماز میکند
در حالتیکه به پشت خوابیده باشد
خوابیدن مختصر پس باید باطن

ندمین آورد و بقبله باشد و در احوال
ثلث هر گاه ممکن از رکوع و سجود
باشد نباید بجا آورد و هر گاه ممکن
نباشد ایما می کند بسجده رکوع و
سجود ^{خط} طاعت است که در وقت ایما
بجهت سجود تزیین بر پیشانی خود گذارد
و گویا بسر متعذر شود ایما می کند
بد و چشم و در صورت ایما بسر باید
ایما بجهت سجود با حفظ باشد از
ایما بجهت رکوع در
قرآن است واجبست در رکعت اولی
و ثانیه از هر فریضه قرآن است
و نحوه

فاتحه الكتاب بکرتبه و قراوه سوره
کامله غیر از حمد عقیب فاتحه کتاب
ض و در جمله سوره تعیین سوره
بخصوص واجبست ولو اجالا و اگر بی
التفات تفصیلی بسم الله و بعضی سوره
بوزبان او جاری شود کافیت ض
و واجب است تزیین میان حمد و سوره
باینکه سوره عقیب حمد باشد هر گاه
مقدم دارد آنرا عمل نماز باطل میشود
و واجب است بومردان چهار رکعت ^{است}
در نماز صبح و در دو رکعت اولی از
صاوة مغرب و عشا و هم چنین ^{است} و

اخفات کردن برایشان بقرائت سوا
بسم الله الرحمن الرحيم در نماز ظهر عصر
غیر و نوحه اما در هر روز جمعه مستحب است
جهر کردن بقرائت در صلاوة جمعه
و صلاوة ظهر آن روز ضاحی و اخفات
در ظهر و نوحه ضعیف است اگر کسی عمل
در موضع جهرا اخفات کند یا بعکس نماز
او باطل میشود و واجب است قرائت
کردن بنحو صحیح و مصلی در دو رکعت
آخر نماز واجب چهار رکعتی و رکعت
سیم نماز سه رکعتی مخیر است میان قرائت
فالمخز کتاب و تسبیحاً ربع که عبادت است

از سجده

از سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله أكبر و بحسب ^{ایمان} یان یک مرتبه ضح
البه سه مرتبه را ترک نکند ضح
و لازم است اخفات در قرائت و تسبیح
حتی در هبم الله الرحمن الرحیم بنا بر
احوط در قرائت در دو رکعت آخر از
عشا و یک رکعت آخر از مغرب

در رکوع است واجب است در هر
رکعتی از نماز بیض یوم بیک رکوع و
رکن نماز است که باطل میشود نماز
بزیادتی و نقصان آن عمل و سهوا
لکن در غیر نماز جامع و حکم آن

خواهد آمد و واجب است در رکوع
مطلق ذکر چه تسبیح باشد و چه تکبیر
و چه تهلیل ضابطه یک تسبیح بزرگ
یا سه کوچک است ضابطه و اقوی
است که ذکر و سه مرتبه بگوید ^{تسبیح}
میان سه تسبیح صغری که عبارتست
از سبحان الله و یک تسبیح کبری و آن
عبارتست از سبحان ربی لعظیم و بحمد
و واجب است در رکوع طاعتینه
پس اگر تکبیر کند طاعتینه را در چیزی
از ذکر واجب عملاً باطل است نماز
و اما اگر سهواً ترک کند باطل نیست

در سجده

در سجود است و در آن چند صحت است
واجب است در هر رکعتی دو
سجده سهواً و دو سجده با هم و گنمی با ^{شدن}
که باطلی باشد ^{نشود} نماز بزایدی هر دو ^{سجده}
در رکعت واحد بنقصان هر دو ^{کوت}
واحد اگر چه زیاده و نقصان سهواً
باشد نه عملاً و باطل نمیشود نماز بزایدی
سجده واحد یا بنقصان آن سهواً
و واجب است در سجود انحاء و وضع
چهار سجوی که همای سجود بعلایده و
جبل است در سجود اموری دیگر اول

سجود بر اعضا است که عبارت است از
کفین و رکتین و دو ابهام رجلین
پس با انضمام جهبه هفت عضو میشود
که واجب است در سجود و سجده کردن
بر آنها و مدار در جمیع مساجد سبعة
بر صدق عرفی و حصول مسه است
و واجب است وضع جهه برارض
یا آنچه حکم و ضل است چنانچه گذشت
و این حکم مختص بجهت است و در باب
اعضا جای نیست و سیم ذکر است
و کیفیت آن بخوبی است که در رکوع گذشت
سیم

سیم طمانینه است بقدر ذکر واجب
چهارم واجب است که باقی بدارد
مساجد سبعة را در محال خود تا
تمام گردد و ذکر پنجم رفع ران است
از سجده اولی تا اینکه بنشینند معنای
مطمئن نشستن است که سخن شود بجهت
سجود تا آنکه مساوی شود موضع سجود
ان با محل ایشان و اگر
کسی عاجز شود از سجود باید سخن شود
بقدر مقدور و بلند کند چیزی را که
صحیح است سجده کردن بر آن تا آنکه
پیشانی بر او گذارد با عناد و باید

محافظة کند در آن بر آنچه واجب است
مرغبات آن در سجود از ذو طائیفه
و خوابها حتی وضع بک مساجد در
حال خود و اگر ممکن نشود آن
انحاء اصلا باید ایستاد بسجده
سجود و اگر ممکن از ایستاد بسجده
ایستاد کند بدو حیثه عرض و وضعها
یصح علیه السجود است بر وجهی
از جمله سجدههای واجب سجده سهوا
و کیفیت و احکام آن در احکام خلا ذکر
خواهد شد و از جمله آنها سجده نکاح است
و آن واجب است در چهار موضع اول
در برون

در سوره الم تنزیل نزد قرأت لا
یستکبرون دویم در سوره هم فصلت
نزد قرأت یعبدون سیم در آخر
سوره والنجم چهارم در آخر سوره
علق واجب می شود بقرأت اید
سجده در مواضع اربعه فورا پس اگر
فورا او را بجانیا و در عمل یا نسیا
واجب است که بجای آورد در هر وقت
ثانی و اگر در زمان ثانی ترک کند
بجا آورد در زمان ثالث و هکذا
و هم چنین واجب است بر مستمعان
سامع پس قوی است

که بر او واجب نیست و واجب میشود
 بتلاوت با استماع مجموع آیه نه بعضی از
 در تشهد است و آن واجب
 است در فرضه ثانیه یک مرتبه بعد از
 رفع و اسرا از سجده اخیره در رکعت
 دوم و دوم و در فرضه سدر رکعتی و چهار رکعتی
 دو مرتبه که اول بعد از سجده اخیره
 در رکعت دوم و مرتبه ثانیه بعد از
 رفع و اسرا از سجده اخیره در رکعت
 اخیره و واجب از قول در آن شهادت
 تافت و بعد صلوة بر فخر کاینک است
 و ال الجناح فی

و مطلق

احوط بلکه اقوی لعین اشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
 صل علی محمد و ال محمد
 و مطلق شهادتین و صلوات بر انجناب و ال
 او بجز نیست پس کفایت میکند در شهادت
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسول الله و در صلوات هر چه
 متحقق شود بان صلوات بر انجناب
 و ال الجناح احوط تمام السلام علینا
 بالسلام علیکم است و واجب است
 فشتن با استظهار در حال تشهد
 در تسلیم است و آن واجب است
 در نماز و جز نماز است بنا بر این که
 موقوف است بر بیرون رفتن از نماز
 بدان و اقوی است

صل علی محمد
 و ال محمد
 ۴۷

که کفایت میکند یکی از دو وصف
 السلام علينا والسلام عليكم ص
 احوط اتمام السلام علينا بالسلام
 عليكم است ضررهما السلام عليك
 ابیها النبى ورحمة الله وبركاته دين
 از توابع شهادت و بیرون رفتن
 بان حاصل نمیشود و باطل میشود
 فاربتوك ان عمدا ^{والجبت}
 توبت در افعال نماز پیش از مقدم
 بدارد در نماز بعضی آنچه را ^{است} خیر
 یا مؤخرند از مقدم عمل باطل خواهد
 نماز

نماز بلکه چنین است در حال سهو
 نیز اگر مقدم بر یاد و در کمتر آورد کن
 دیگر اگر اما اگر مقدم بر یاد و در کمتر
 بر غیر کن مثل آنکه رکوع را پیش از
 قرأت بعمل آورد سهوا پس نماز او
 صحیح خواهد بود ^{واجب}
 در افعال نماز موالات باین معنی
 که فصل نکنند در مابین آنها ^{در مقدم}
 که ماحی صورت صلوة باشد ^{نحو}
 که صحیح باشد سلب اسم صلوة از او
 بلکه باطل میشود صلوة بتوك ^{لاک}

بمعنی من کور چنان عمل باشد
و چه سهوا اگر مخصوصت بنحوی
در هر دو حالت موجود باشد
و هم چنین واجب است موالا
در قرائت و تکبیر و کوفت و تسبیح یا
لبنه بسوی آیات و کلمات بلکه
و حروف نیز و مدار در جمیع بر نحو
صورت است بالبنه بسوی اسماء
انفایس باید فعل نکند در میان
آیات حمد مثل بنحوی که ماحی صورت
حمد باشد بجیشتی که سلب حمد

انان صحیح است

و هم

و هم چنین سهوا و غیر آن با اگر
کند انفا در قرائت و ذکر و تسبیح
باطل میشود نماز و اگر ترک کند
انفا سهوا در امور مذکوره باطل
نمیشود مادی که موالا است معینه
در صلوٰه بسبب آن فوت نشد با
اکن اگر هتفد کر شود در محل باید اعان
کند آنچه را که موالا با عاده آن
خاصه میشود اما اگر موالا صلوٰه
بسبب آن فوت شد باشد نماز
باطل خواهد بود اگر چه سهوا باشد
در بطلات نماز است

علاوه بر آنچه ذکر شد و انچه
 چیزاند اول حدیث است مطلقا
 در هر موقع از نماز که حاصل شود
 هر چند نزدیک صیم تسلیم باشد عمل
 صادر شود یا سهوا و صیم تکفیر
 در حال نماز است تا در با و خضوعا
 در حال غیر تقیه از روی عمل و شعور
 اما از روی سهو و مبطل نیست ^{است} جانبا
 فعل آن محبه تقیه و مبطل نماز نیست
 و مراد بتکفیر کردن یکی از ^{است} زود
 بر بالای دیگری مثل آنکه عامه میکنند
 در حال نماز و سیم التفات کردن
 بنام

بنام بدست بجانب خلف یا بجانب
 یمن یا اینار بلکه اگر با یمن یمن و
 اینار نیز اگر بخوی باشد که سر
 رود بسبب آن از استقبال چهارم
 نکل کردن است عمل پنجم ^{است} تقیه
 هر چند اضطرار باشد بل اگر سهوا
 باشد مبطل نیست ششم کوبه
 کردن با صد است عمل باعتبار
 فوت نماز دنیوی یا باعتبار طلب
 کردن آن ضراحت ترک کوبه
 بی صد است ضح هفتم هر فعل
 مباحی است که ماحی صورت صلوة

باشد بخوی که صحیح باشد سلب
اسم صلوة از آن وان مبطل ^{گشت} صلوة
عدا و سهوا هشتم خوردن و
وامشامیدنست هر چند قلیل
باشند و اكل و شرب مثل سایر افعال
در اینک هر چه ماحی صورت صلوة
باشد از آنها مفسد صلوة ^{ست} عدل
و سهوا او هر چه ماحی صورت ^{باشد} است
و اگر مفسوت موالات باشد مفسد
صلوة ^{ست} عدل نه سهوا ^{ست} مفسد گفتن
این است بعد از فاتحة الكتاب عمل
در عزیمت بنا بر اقوی ما اگر سهوا

بگوید

^{بناست}
بگوید نماز باطل نخواهد شد و جا
گفتن آن بجهت تقیه دهم ^{ست} در
عدد رکعتهای نماز غیر چهار رکعتی
از فرائض و در رکعت اول از نمازهای
چهار رکعتی است یا از دهم زیاری
جزئی یا ناقصا جزئی یا اجزاء نماز چنانچه
گذشت و مذکور خواهد شد
در نماز آیات است و در آن چند
صیغه در بیان سبب خوب
است و آن کسوف شمس و خسوف ^{ست} قمر است
هر چند بعضی از آنها منکسف ^{ست} و منکسف

باشد و انجمله اسباب وجوب اینها
 زلزلاست و انجمله آنها ایامست که ^{مخوف}
 غالب ناس باشد مثل بادهای سیاه
 یا سیخ یا زرد که خارج از مقدار ^{شد} ^{باید}
 و ظلمت شدید و صاعقه و صیحه و ^{کشی}
 که ظاهر میشود در هوا و غیر ذلك ^{که}
 در وقت اداء اینها و ان در
 کسوف و خسوف از حین شروع در آنها ^{است}
 تا آنکه تمام بجای شود ضراحتا نیست
 که نکلند تا شروع در بخال کنند و پیش از
 شروع نماز را تمام کند ^{و هم چنین}

هرگز

هر اید که وقت آن وسعت نماز داشته
 باشد و اگر وقت آید وسعت در وقت
 رکعت را نداشته باشد چنانچه غالباً
 در زلزله می باشد و هم چنین در ^{صحنه}
 پیرو اجابت صلوة در حال وقوع آید
 هر چند یک رکعت از آن در وقت
 واقع نشود و اگر عصیان کند و ترک کند
 ایقان بصاوت را در آن حال ^{است}
 که در غیر اینحال بجا آورد و اما ^{نور}
 ادای یا شنیدن و قضا پس از این نماز ^{مستحب}
 میباشد ^{اگر حاصل}

کسوف مثل در وقت

فريضة يومية حاضره پس رکوعت هر
وسعت داشته باشد بخير است هر کجا
که خواهد مقدم صيد در وقت مقدم بلد
صلوة يومية را و اگر وقت فريضة مضيق
شود ان تراض بنا بر اصرار و اگر وقت
صلوة کسوف نيك باشد و وقت صلوة
يومية وسعت داشته باشد بايد مقدم
دارد صلوة کسوف را و اگر بکسر باشد
بايد مقدم بلد و صلوة يومية را و اگر
شروع کند بنا ز ايات پس وقت فريضة
مضيق شود انرا قطع نمايد پسران
يومية

يومية را بجا آورد و بنا گذارد بنا ز ايات
ان جائيکه قطع نمايد بود بشرط اينکه
فاصله بغير نماز نباشد بلکه اقوي حراز
قطع است بجهت تحصيل فضيلت نماز يومية
و احوط خلاف اوست و لکن احوط است بنا
منودن نماز ايات است بعد از اتمام آن
در صورت عدو علم بضيوع وقت آن بزرگ
صلوة يومية و صلوة ايات يا علم بان
در کیفیت صلوة ايات است
وان در رکعت در هر رکعتي ان فضاي
رکوع ي باشد که مجموع ده رکوع ي باشد

و تفصیل از صلوة چنین است که تکبیر
الاعلام می گوید و چهار مرتبه نیت پس
قرائت می کند حمد و سوره را و بعد
رکوع می کند حمد و سوره را و بعد
رکوع می کند و بعد از رفع راس از
رکوع قرائت می کند حمد و سوره را
و بعد رکوع می کند و هکذا تا اینکه
پنج رکوع تمام شود و بعد از رفع
راس از رکوع پنجم سرود سجود و
سجده بعمل می آورد و بعد از رفع
راس از سجده اخیره برمی خیزد

بجهت

بجهت قیام و بجای آوردن مثل آنچه را که در اول
بجا آورده و بعد از سجده نیت نشیند
می خواند و سلام می گوید و قرائت نیت
میان آنکه یکسوره و واحده را مکرر کند
در هر مرتبه یا در هر مرتبه بخواند غیر
آنچه را که در رسالت خوانده و جایز است
که تجزیه کند سوره واحده را بر هر ^{کعبه}
پس قرائت کند در هر قیامی اید یا بعض
اید را بعد از آنکه قرائت کرده باشد
در قیام اول فاتحه الكتاب
در خللی است که واقع میشود در نماز

و در آن چند صیحت است

ذکر شد در سابق خللی که متعلق ^{بخط} بشکر
باشد و اینکه هر کس اخلاک کند بطهارت
از حدث باطل می شود نماز او چه عمل
و چه سهول با علم یا جهل بخلاف طهارت
از خبیث چنانکه گذشت و اما خللی
که متعلق بنماز است پیش شناختی آنکه هر کس
که اخلاک کند بواجبی از واجبات نماز
عمل باطل می شود تا نماز او زیارتی
غیر کن و نقصان آن سهول مبطل نیست
هر چند متذکر نشود مگر بعد از خروج

از محل

از محل بخلاف فرکن پسر یا در آن در غیر نماز
جماعت و نقصان مطلقا با عدم قلدک
در محل مبطل نماز است بلی اگر متذکر
شود قبل از تجاوز از محل نقصان آن خبر
باید آن جزء را بعمل آورد و اعاده کند
آنچه را که بعمل آورده از آنچه مرتب بر آن
جزی است و مؤخر از آن می باشد مثل
آنکه فراموش کرده باشد ^{تذکر} و آن ^{تذکر}
یا بعضی از آنها را یا غیر اینها از آنچه ^{حسب}
سهول می جهل و اخفات میستندگردد
قبل از آنکه برسد بحد رکوع یا آنکه

فلاموشگر کند ذکر کوع را یا طمانینه
در حال ذکر و متذکر شود پیش از آنکه
خارج شود از حد کوع یا اینکه ^{میش} فراموش
کند انشأ بر آن ذکر کوع یا طمانینه در
نروا متذکر شود پیش از دخول در
سجود یا آنکه فراموش کند ذکر را در
سجود یا طمانینه در آنرا یا گذاشتن
احد مساجد در حال ذکر و متذکر
شود پیش از آنکه خارج شود از
مسما ^{بتصا}ی سجود یا آنکه فراموش کند ^{مذکر}
از سجده اول یا طمانینه در آنرا
شود

نشود پیش از وصول بسجده دوم
یا اینکه فراموش کند سجده ثانی را
پیش از وصول بحد کوع یا پیش از
سلام اگر فراموش کرده باشد سجده
اخیره را یا اینکه فراموش کرده باشد
تشریف یا بعضی آنرا یا ترتیب در آنرا
یا اعراب آنرا یا طمانینه در آنرا و متذکر
نشود پیش از وصول بحد کوع یا پیش
از سلام در تشهد اخیره یا آنکه فراموش
کرده باشد سلام و متذکر شود پیش
از حصول چیزی که مبطل نماز است عمل
و سهولت واجب است آنچه را فراموش

کرده بعل آورد با ما بعد از آن و اگر
بعل نیارود نماز آن باطلت بلی اگر
منذکر نشود مگر بعد از خروج محل
منذکور واجب نیست تدارک آن
و نماز صحیح است مگر سجده و تشهد
و بعضی آن که آنها را باید قضا کنند
بعد از نماز و اما اگر کان پیش از آن
کند رکعتی و منذکر نشود مگر بعد از
دخول در رکعت دیگر با بعد از سجده
چیزی که مبطل نماز است عمل و سهوا
اگر فراموش کرده باشد دو سجده
اخیره و نماز باطل خواهد شد و اگر
متذکر

منذکر شود پیش از دخول در رکعت
دیگر و پیش از صد و چیزی که متنا
نماز است عمل و سهوا باید آن رکعت
و نما بعد از آن بعل آورد و نماز صحیح
فرا حوط فراموشی سجده اخیره
ارغاده نماز است حق
بیان حکم شك در نماز است و در آن
چند مسئله میباشد مسئله اولی اگر
کسی شك کند در آنکه نماز را ایجا آورده
یا نه پس بعد از خروج وقت اعتبار آن
اعتبار بشک آن نیست بلکه باید بنا کرد
بر وقوع مشکوک فیه اگر وقوع آن

مفسد نباشد و الا باید بنا کذب
بعدم وقوع ان و مرجع کثرت شک
بعرضت ایست که عرفا بگویند که کثیرا
الشک است حکم کثرت شک جاری
میشود بر او مسئله را بعه شک در
افعال نماز اگر حاصل شود بعد از ^{خروج}
در فعل دیگر که اذان مؤخر است
ان شک اعتبار ندارد و اگر حاصل
شود قبل اذان باید مشکوک ^{بینه}
بجا آورد و اصح است که این حکم
مطلق فعل جاریست حتی در سوره
بالنسیب فاتحه یا آخر سوره بقیاس ^{یا اول}
باید

یا ایه بالنسبه باید دیگر یا اخرا ایه بقیاس
یا اول پس اگر شک کند در فاتحه و حکم
یا انکه داخل در سوره شده باشد
یا انکه شک کند در اول حمد یا سوره
و حال آنکه در اخرا نماز باشد یا آنکه
شک کند در ایه بعد از دخول ^{محاله}
ایه دیگر یا در اول ایه شک کند
در حالتی که در اخرا ایه باشد
احوط در غیبه صورت اولی بیکه مطلقا
انکه با عدم النیات اعاده نماز نماید
یا آنکه مشکوک را بقصد و بیه مطلقا اعاده
نماید اگر ضمه بمواکات

در وقت نرساند ضرب یا اینکه
شک کند در سوره بعد از دخول
در قنوت یا بشک کند در رکوع یا
در قیام بعد از رکوع در حال فرود
آمدن ضرب آهوط در این صورت ثلثاً
نماز است ضرب یحیه سجده یار
سجده شک کند بعد از برخاستن
یا بعد از دخول در تشهد الثقات
بشک نمیکنند بلی اگر شک کند در
سجود در حال برخاستن یا بعد
سجود را عمل آورد اما اگر شک کند
در تشهد

در تشهد در حالت مذکوره الثقات
بشک نمیکنند ضرب آهوط بلکه اقوی
الثقات است ضرب و اگر شک
قبل از دخول در فعل دیگر معنی
مذکور حاصل شود باید مشکوکل
بعمل آورد و اگر شک کند در صحت
وفساد فعلی که واقع شد است مثل
اینکه شک کند بعد از رکوع یا بعد
ذکر که ایان بنحو صحیح بجا آورد یا
بنحو فاسد بعد از قطع بو توع آن
پس اقوی است که الثقات نمیکنند

محل بایستی باشد **ض** احوط بابقاً
محل اعاده ان فعل است و اگر ^{شبهه}
زیادتی بر کسی یافت شود
شود اعاده نماز نماید **ض**
مسئله خامسه در عدد رکعت
نماز واجب دو رکعتی و سه رکعتی
نماز چهار رکعتی پیش از اتمام دو
رکعت از او موجب فساد نماز است
و اما بعد از اتمام دو رکعت از
نماز چهار رکعتی و حاصل همیشه اتمام
ان به برداشتن سر از سجده دوم
ض احوط

ض احوط است که بعد از اتمام کردن
سجده ثانیه حکم احوط است و اگر
کند بعد از آن نماز را اعاده کند
پس نیز موجب فساد نماز است در جمیع صور
مگر در نه صورت اول است میان
دو و سه است بعد از برداشتن سر از
سجده دوم در رکعت دوم در ^{نصورت}
بنا بر این سه می گذارد و بعد از رکعت
چهارم را بجای آورد و نماز را تمام
و بعد یک رکعت نماز احتیاطاً ایستاد
یا در رکعت رکعت نشسته بجای آورد
ض و یک رکعت ایستاده احوط است **ض**

دویم شك در میان سه و چهار است
در هر موضعی که بوده باشد بنا را بر
چهار میکند و نماز را تمام می کند
و بعد بیک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بعمل می آورد و سیم
شك میان دو و چهار است بعد از
سر برداشتن از سجده دویم از رکعت
دویم بنا را بر چهار میکند و تمام میکند
نماز را بعد از دو رکعت نماز احتیاط
بجای آورد ایستاده چهارم شك
میان دو و سه و چهار است بعد از
سر برداشتن از سجده دویم از رکعت
دوم

دویم بر چهار میکند و دو تمام میکند
نماز را بعد از دو رکعت نشسته بجای آورد
پنجم شك میان چهار و پنج است بعد از
سر برداشتن سر از سجده اجزیه بنا را
بر چهار میکند و دو تشهد و تسلیم
میگوید بعد از دو سجده سهو و عمل می
آورد ششم شك میان چهار و پنج است
در حال قیام در این صورت قیام را
منهدم ساخته مینشیند و شك او
راجع میشود میان سه و چهار پس
نماز را تمام میکند پس یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته میکند هفتم

شک میان سه و پنج است در حال قیام خراب
میکنند رکعترا شکش بر میگرد در میان
دو و چهار نماز را تمام میکنند و حکم
دو و چهار را بجای آورد هشتم
شک میان سه و چهار و پنج است
در حال قیام خراب میکنند رکعترا
شکش بر میگرد در میان دو و سه
و چهار نماز را تمام میکنند و حکم دو و سه
و چهار را بجای آورد نهم شک میان
پنج و شش است در حال قیام رکعترا خراب
میکنند و شکش بر میگرد در میان چهار
و پنج نماز را تمام میکنند و دو دفعه دو سجده

سه روی کند مسئله سادسه مراد از شک
آنکه دو احتمال مساوی در ذهن باشد
پس اگر یکی از آنها واجب باشد آن ^{ست}
و عمل با و واجب و عمل سکر نمیکند ^{مسئله}
سابعه نماز احتیاط واجب است پس جایز
نیست اینکه ترك کند او را در نماز را از
سر گیرد مسئله ثامن قوی است که نماز
احتیاط ملخو است در او عدم جرمیه
استقلال بسبب بطلان نماز بقاصله
شد منافی بین او و بین نماز ملخو
در او استقلال بسبب وجوب نیت و
تکبیر الاحرام و واجبست قرآنه سور

حدا هستند و واجبست در او رکوع و سجده
و کشید و سلام اما سوره و قنوت
در نماز احتیاط نیست مسئله ناسعه
شناختی در نماز بقا اینکه آن چیزی که
قضای شود از اجزاء نماز سجد است
و کشید و اجزاء کشید پس شخص نماز گذارد
بعد از اتیان بنماز تیه می کند که اتیان
بسجده می کند عوض سجده فراموش شده
و هم چنین کشید و باید فیه مقارن
باشند با اول فعل و واجبست مراعات
نمودن در حال اتیان با جزاء فراموش
شدن آنچه را که واجب بود مراعات
انها

انها در اجزاء در حال نماز مسئله
غاشیه هرگاه بعد از نماز اتیان نماید
با جزاء فراموش شده باید و سجده
سهو بعد معلوم شود که سهو و فراموشی
واقع شده نماز صحیح است و هرگاه در
اتناء سجده سهو یا در بین اجزاء فراموشی
شدن متذکر شد با اینکه سهو و فراموشی
روندار و قطع میکند سجده سهو یا
اجزاء فراموش شده و اگر مشغول است
و نماز صحیح است در بیان حکم
سهو در نماز است واجبست در سجده
سهو بر کسی که تکلم کرد و باشد در نماز

و کلام

سهوا و بر کسی که سلام نماز گفته باشد
بر غیر موضع و بر کسی که شاک کرده
میان چهار و پنج بلکه واجب است
از برای هر زیاده ای که واقع
در نماز شد ضابطه بلکه اقوی
عدم وجوب نیت است از برای
هر زیاده و نقصان و نیت قریب
کنند ضابطه بلکه متذکر نشود
بآنچه کم کرده در موضع خود هر چند
بجا نیارده آنرا بعد از نماز مثل
سجده فراموش شده و فراموش
شده

شده و اما اگر متذکر نشود بآنچه
کم کرده است از نماز در موضع خود
و ایقان با و نماید پس سجده بر او نیست
و هرگاه موخر کند سجده سهوا از انحال
خود گناه کرده است و هرگاه فراموش
کند آنرا واجب است که بجا آورد آنرا
در وقت تذکر اگر چه فاصله شاک
باشد و احتیاط است که بگوید
سجده سهو بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آله و احوط بلکه اقوی شاک است
و تسلیم و واجب است خواندن تسبیح
که در نماز گذشت ضابطه واجب است آن
تسلیم صیغ سهوا

که بیرون میرود یا و از نماز و قضا ^{خفیف}
عبادت است از نشستن و صلوات بر
محمد و آل محمد ^{و قضا}
نماز است و در آن چند بحث است
واجب است قضا
نمازهای یومیه و رخصت و وقت کسی
نکورد باشد انفراد در وقت مجتهد
عذری یا بدون عذر صکواته نکردن
بجهت نرسیدن بحد تکلیف باشد مجموع
وقت یا آنکه نکردن بجهت بهوشی باشد
در مجموع وقت یا آنکه نکردن بجهت
حیض یا بجهت نفاس باشد در مجموع وقت

یا آنکه

یا آنکه نکردن بجهت کفراصلی باشد در مجموع
وقت بلی واجب است قضا بودی و آنکه و
حایض و نفاس و کسی که بهوش شده باشد
هرگاه عارض شده باشد او مذکور
بعد از آنکه بگذرد از وقت انقدر زمان
که ممکن باشد مکلف با ائیان بنماز بخشاید
در آن زمان بحسب حال خود از حاضر بودن
و مسافر بودن و غیر اینها و ائیان بنماز
نکند در آن وقت یا هرگاه بطرفی شود
این امور مذکوره در حالی که باقی باشد
از وقت مقدار یک رکعت و شروع بنماز
در آن مقدار یک رکعت ^{شده} فکوره باشد

واجب است ترتیب در قضا نماز یومیه با علم
 بترتیب اما غیر نمازهای یومیه با علم بترتیب
 و اما غیر نمازهای یومیه از نمازهای کفوف
 شد است ترتیب در آنها واجب نیست
 پس جایز است قضا نماز افطار گرفتن اگر
 چه نماز ماه گرفتن پیشتر از قضا نماز افطار
 گرفتن است فوت شده باشد بلا قوی
 در قضا نمازهای یومیه عدم وجوب
 ترتیب است دره **چهل**
 اگر موجب مشقت و جرح باشد و واجب
 نیست تقدیم نماز قضا بر نماز ادا مطلقا بنا
 بلاصح **واجب است بر وی**
 صیت

صیت خواه مرد باشد خواه زن از ازا باشد
 یا بنده اینکه قضا کند از صیت نماز و در وقت
 را که از او فوت شد است در صورتی که
 ممکن بود است صیت از قضا و اینها
 کرد است **شرط** ممکن از قضا شرط
 نیست در صلاوة و اجرای شرط در خصوص
 صوم است **شرط** و مراد بوی در این مقام **سیر**
 بزرگ است یعنی اولاد و زکوة
 در نماز جماعت است و در آن چند
 صحیح است **نماز جماعت**
 مستحب است که اوست و جایز است از برای
 کسیکه نمی خواهد ائمه ان بنماز یومیه کند

اقتدا کردن بد یکی که نماز بوسیله بجای
آورد هر چند مختلف باشد نماز ایشان
در قصر و امام و در قصر و ادراسی
شود در رکعت بارک ما موم امام را
حالت رکوع هر چند امام ذکر و کمال
خونده باشد ^{صحیح نیست}
نماز جماعت با حایلی که منع کند از دیدن
ماموم امام را یا انکسر که معتبر است
دیدن انکسر در نماز جماعت یعنی جای
که منع نماید از دیدن ماموم امام را
یا ماموم مرد باشد اما اگر زن باشد
پس ضرر ندارد در وقتیکه امام مرد باشد
وزن

وزن عالم باشد باحوال امام تا ^{ممكن}
باشد او را متابعت او و هم چنین
جماعت صحیح نیست تا بلند تر بودن
جای ایستادن امام از جای ایستادن
ماموم بقدر معتد به و هم چنین جایز
نیست جماعت یاد و در بودن ماموم از
امام بقدری که او را در وی بسیار ^{بند}
در عادت نسبت بنماز جماعت صحیح
احوط اجتناب از دوری مقدار است
که بجای طی نشود صحیح و هم چنین
جایز نیست در جماعت پیش بودن جای
ایستادن ماموم از جای امام

شروط است در جماعت اینکه ما موم قصد
اقتدا کند و شرط است در جماعت اینکه
قصد کند ما میرا که واحد باشد
و معین باشد با هم یا با اشاره یا بصفتی
از صفات
در امام جماعت عدالت ض
عدالت ملکه ایست یعنی حالیت
در انسان که او را منع کند از معاصی
گیره اگر چه بعضی اوقات بسبب غلبه
هوای نفس از حالت مفلوحتی شود
و حسن ظاهر اگر موجب غلبه شود
کافیست ض
شروط

در امام

جماعت عدالت ض عدالت ملکه ایست
یعنی حالیت در انسان که او را منع کند
از معاصی گیره اگر چه بعضی اوقات بسبب
غلبه هوای نفس از حالت مفلوحتی شود
و حسن ظاهر اگر موجب غلبه شود
کافیست ض و مقصود از عدالت
حسن ظاهر است و دانسته میشود با
کردن او از آنچه های که منافات با امر
دارند و دلالت کند بر اینکه فاعل آنها
و مرتکب آنها را اعتنائی بدین نیست و با
جتناب کردن از گناهها بگیرد که از جمله
انهاست اصل در بر گناه صغیره و تفصیل
گناه

کبیره و صغیره در رساله کبیره نوشته
شد است در بار مسافرت
و کلام در شرائط قصر است و آنچه چند
امرند اول آنکه مسافر قصد طی کردن
مسافت داشته باشد و مسافت ^{است} عباد
از هشت فرسخ مهند در رفتن بسوی
سفر یا در برگشتن یا در رفتن و برگشتن
هر دو و چهار فرسخ در رفتن
و چهار فرسخ در برگشتن هرگاه رفتن
و برگشتن هر دو در یک روز یا در یک
شب یا در شب و روز هر دو باشد
فامتصل بودن رفتن او و برگشتن او و قطع
تکون

تکون او اتصال را به بدین ترتیب کردن
یا بیشتر در اشاره دویم از شرایط ^{است}
که قصد مسافرت است و در هرگاه
عذر کند پیش از رسیدن بحد چهار
فرسخ تمام کند و همچنین است هرگاه
مرد در شود در مسافت و اگر عذر کند
از قصد مسافت یا مرد در شود بعد از
رسیدن بحد چهار فرسخ تا از امر
میکنند هر چند در آن روز بجز در منزل
خود بنا بر اصرار اضطرار در صورت
اخر جمع است میان قصر و تمام ضرب
سیم از شرایط است که جمع نکند با قصد

مسافت عزم مانند ده روز یا بیشتر
در اثنای مسافت و هم چنین عزم نکند
بمورد کردن بوطن خود را هر چند
طن شرعی باشد پس اگر عزم کند یکی
از این دو امر را تمام کند و در
اثناء طریق مثلا نکه قصد کند طریقی
چهار فرسخ را با عزم بوفاند ^{ده} روز
نابیشتر در اثنای چهار فرسخ یا در
چهار فرسخ یا آنکه از برای او وطنی
باشد در اثنای چهار فرسخ یا در
چهار فرسخ و قصد داشته باشد رود
کردن بواطنی او ^{میکنند} پس سفر را قطع
اول

اول و طنت و مراد بوطن مکانیست که
اخذ کرده باشد او را انسان از جهت
اینکه همیشه مقر و ماوی او باشد و هم
از چیزهای که سفر را قطع میکند ^{عزم}
و مراد بعد بان عزم بوفاند ^{ست} ده روز
یا بیشتر در مکانی واحد نسیم از چیزها
که سفر را قطع میکند ^{ست} در بودت
در بقا و عدم بقا است سی روز در
مکانی واحد چنانکه از شرطهای قصر
انست که سفر جایز باشد شرعی پس
هرگاه حرام باشد شرعی قصر نکند از آن
پنجم از شرطهای قصر است که بنوده ^{شد} باشد

از جمله اشخاصی که سفر کردن شغل و
علاو باشد مثل مکاری و صلاح و غیره
اینها از کشتی بان و قاصد پیران ^{شخص}
باید تمام کنند تا زاد سفری که عمل ایشانست
هر چند بوده باشد این سفر بحیثیت
خود ایشان ضابطه است که قبلاً
سه سفر جمع کند میان آن قصر و تمام و هم
چنین یکی از این اشخاص سفر روند
که شغل ایشان نیست ^{شغل}
شرطهای قصر رسیدن بمحل ^{حاصل}
پس قصر کنند پیش از رسیدن بمحل ^{حاصل}
پس قصر کنند پیش از رسیدن بمحل ^{حاصل}
وان

وان عبادت از مکانی که پنهان شود
در او صورت دیوارها خانهای ^{شهر}
و شکلهای ایضاً نه شیخ و سیاههای ایضاً
یا مکانی که صدای مؤذن بان نرسد
هر کدام از این دو چیز که حاصل شود ^{کفایت}
می کند و چهار موضع است که مسافر ^{ست}
در اینها مابین قصر و تمام وان عبادت
از مسجد الحرام و مسجد نبی ص و مسجد ^{کوفه}
و حایر سید الشهدا و تمام در اینجا ^{جصل است}
و در آن چند ^{ست}
اول شرط است در صوم داعی بابت و ^{جصل است}
و صد اخلاص و طاعت و واجبات ^{تعمیر}

غیر رمضان و غیر روزه رمضان در ^{مضای}
صحیح نیست هر چند پیش از ظهر بخورد
ندید کند ضرت بلی اگر پیش از ظهر
دانست که رمضان است بخورد نیست
می کند ضرت و اگر ندانست نیست
غیر روزه رمضان کرد از رمضان
محسوب خواهد بود و در غیر رمضان
تعیین ضیف واجب است مگر آنکه قصد
مانی و الذمه کند اگر در یک ضیف منحصر
باشد بلی واجب نیست قصد را و ضنا
و اصالة و تحمل ضرت احوط بلکه اقوی
در تحمل قصد تحمل است ضرت لکن اگر

در محل

در محل هر یک قصد خلاف کند مضرت
نخواهد بود هر چند که اتمست و شرط
نیست دانستن معنی صوم و تفصیل
مفطرات بلکه اگر بدین روزه کند
چنین خیال کند که جنابت عملی مضرت
نیست لکن بلی نیاورد صوم صحیح است
مگر آنکه در وقت بدین قصد است
از غیر او کند وقت نیکه در واجب معین
بالتفاتی طلوع صبح صادق فاهر
وقت از شب و یا عنبر و اموی مثل
از ظهر و غیر معین اول شب تا ظهر مگر
آنکه مقصدی عمل آورده باشد و در

فندوب اول است تا قریب غروب و
جائز است اثبات تمام روزه رمضان
یا بعضی از بیک نیت و صوم یوم الشک
به نیت شعبان یا غیر آن کافیست
خواه تصد واجبی را کند یا نه و اگر
اشاء روز معلوم شود که از رمضان
واجب است تجدید نیت و هم چنین
اگر نیت قریه کند و اگر آن روز را روزه
نکیرد و پیش از آن ظاهر که معلوم شود که
از رمضان است تجدید نیت کند اگر
مفطری بعمل نیاورده باشد و اگر بعد
ظهر باشد واجب است اسئال و قضای
آنروز

آنروز و هرگاه در رمضان نیت افطار کند
و بعد توبه کند تجدید کار نیست
و استدامت حکم نیت واجب است پس
اگر قصد عدم روزه یا تردید کند
روزه باطل است بخلاف اینکه غرض بد
قطع در زمان آینده کند ضرساد
صوم با قصد افطار در مستقبل حال
از قوه نیست ض و در صوم است
عدولی نیست در مفطرا
و ان چند چیز است اول اکل عمال
دویم شرب عمداً سیوم جماع کردن
بقله غیوبه حشفه یا بیشتر باذن

یا مرد یا حیوان از پیش یا پس ^{مانند}
 یا مرده بزرگ یا کوچک فاعل باشد
 یا مفعول و هرگاه در انتهای جماع به
 یاد شامد یا مختار شود و در ^{عین}
 بیرون کشد روزه صحیح و لا باطلا
 چهارم کذب بر خدا و انبیا و ^{صبا}
 عمل در دینوی یا دینی فتوی ^{باشد}
 یا نه رجوع کند یا نه جاهل باشد
 یا نه بعربی باشد یا نه صریح باشد
 یا نه بلی نقل کند یا بقصد شوخی
 یا نقیه یا با اعتقاد صدق و معلوم ^{شود}
 که کذب بود یا با اعتقاد کذب و ^{معلوم}
 شود

^{کسی}
 شود که صدق بود یا فراموشی یا ^{پای}
 خطاب نکند یا خطاب کند یا کسی
 نفهمد ضرر ندارد در این فقره محل
 نام است ضم ^{نیم} عمداً قریب و بردن
 تمام سر را که از کردن بنا لا غیر از مو
 باشد در اطلاق ضاحوط اجزاء
 حکم است در جمیع مایعات خصوصاً
 ماء و مضاف ض ^{تنها} یا یا انت
 دفعه یا اندر یکجا مکرانکه بر سر چیزی
 کند که مانع از رسیدن آب ^{باشد}
 یا بعضی سر را در آب فرو برد و
 بعد از بیرون آوردن باقی

در آب زندق یا مشک کند یا عاقل
خورد هدی که تمام سرد در آب فرو ریزد
یا دنیا یا ای حیوانات سرور در آب
فرو برونند پس در جمیع صور در روز
او صحیح است و هرگاه در صوم واجب
معین در حین ارتعاش بنیت غسل کند
غسل و روزه او باطلست بلی هرگاه
در زیر آب یا در وقت بیرون
آمدن بنیت غسل کند غسل صحیح است
و جاهل غیر معذور مثل عامدان است
ششم رسانند عیار غلیظ یا رقیق
که تخم از آن در سوار نباشد حلال
باشد

باشد یا حرام بجای عمد هر چند کج
حافظت نکردن خود باشد خواه
خود عیار را برانگیزد یا نه مگر آنکه
بی اختیار یا نسیاناً بملق و در روز
قلیان و نخوان نیز مفسد است هفتم
باید ماندن بر جنابت تا طلوع
فجر در رمضان و غیر آن و جنب صبح
کردن بدون عمد در قضا و صیام
مثل عمد است و ثنابع در صوم کفاره
با و باطل نکرده بلی اگر در جنب
شود و غسل و افرا موش کند تا یکروز
یا بیشتر بگذرد صوم فاسد است و هم چنین

هرگاه سبب جنابت در وقت صوم
کند که وسعت غسل نداشته باشد
و اگر غیر از تیمم و وسعت نداشته
باشد امشب و صوم صحیح است و اگر
ملاحظه وقت کند و مکان کند
که وسعت دارد و معلوم کرد که
وقت تنگ بوده بر او چیزی نیست
و با عدم ملاحظه آن است قضا
و تارك تیمم مثل تاورك غسل است
و واجب است که تا صبح بیدار بماند
تا تیمم و غسل اجز و نفاس مثل
غسل جنابت پس حدث آنها
شد

مثل حدث اوست در ابطال صوم
و احکام گذشته و اما مستحاضه پس آنچه
مداخلت دارد در صوم آن افلاک
او اغتسال نهاریه اوست که بجهت
نماز واجب شود ضاحوط تقدم
است بقدریکه یا مقدار غیر آن
مقدار اول صبح شود یا تقدیم
ناقله الذکر و واجب نیست تقدم
غسل مستحاضه بر غیر ضاحوط
تقدیم است بقدریکه یا غیر آن مقدار
اول صبح شود یا تقدیم یا اول
گذارد ض و هرگاه در شب مض

جنب شود و بخوابد مکن باشد
بیدار شدن او تا صبح بیدار نشد
صوم او صحیح است اگر نیند غسل ^{نشد}
باشد بلی اگر بیدار شود و ثابیا
بخوابد واجبست قضا و اگر بیدار
دو دفعه بیدار و شدن بخوابد
کفاره یا قضا لازم است و بیدار
شدن آن خوابیکه در آن کلمه
شد محسوب نیست خرا حوط
حساب است از دو بیداری
ض و کیسل که غسل یا تیمم مکن
نشود تا او بساقط است ^{هفتم}
انزال

انزال منی است اخصیا و انهم حصنه
بایع و حصنه ذکر جایز است ض
احوط ترك حصنه ذکر است بخوبیکه
داخل جوف شود ض بلکه جایز است
ایضا یجوز ان هر منفذ بدن غیر
دهن مکر افکه حصنه بایع یا اکل یا
شرب باشد بلی هرگاه منفذی ^{غیر از}
دهن باشد که غذای بدن با او حاصل
اید یسیر حکم و هنرا دارد ^{دهم}
قی عمل و هرگاه چیزی در شب نخورد کم
واجب باشد که کردن آن در روز
روزه او باطل است در نوبع است و در آن

المعصومين ذبلي الشفاعة من الظماء عمش
 العيون من البكاء نخص البطون من الطوى
 صفرا لوان من الصهر حذب الظهور من
 القيام صلوات الله عليهم اجمعين وابره
 الى الله من اعدائهم ابد لا بدين اما بعد
 فيقول الفقير الى الله الغني محمود بن محمد
 البريزي هذه عبارات زائفة وفقر
 فاقصد كبتهم تاحين التجاني الى حرم السيد
 السند الا واحد الامجد لا نجد والنور المنوق
 الاواه الحليم والمحدث العليم والمولى الكمي
 السيد عبد العظيم صلوات الله عليه و

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا ن كنا
 من اهل الحلال والحرام ووجب علينا الصلوة
 والصيام وحتم لنا الزكوة والخمس والاحرام
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد اشرف من
 صام وصلى واكرم من طاف وليبي وعلي مولا
 علي السبا العظيم وايات الله العظمى وحجته
 الكبرى وعلي اولاده الطاهرين والائمة

وعلى آية الطاهرين جعلتها محقرة ^ذ لية
السلطان عادل هدية لعبيته الملك البنا
كهف الاسلام والمسلمين وكف الايمان
والمؤمنين المؤيد بتأييد الله والغازي
في سبيل الله سمي خاتم الانبياء محمد ابن
عبد الله صلى الله عليه واله السلطان
ابن سلطان محمد شاه قاجار خلد الله
ملكه وسلطانه وانا قد رتد وبرهان
والمرجو من عجم فضل وجسيم كرمه ان
يترا على ما يقف عليه من الخطاء والزلل
وينظر بما يوزنها بعين الرافت ويقبل ما

فيل ان الهدايا على مقدار مهديها
هذه التحفة المحقرة والهدية المختصرة
كرجل جرادة في فم هدهة او يد قبرة
او املت غملة او نصف تمر في مقدار عصفور
في حضرة سليمان وقبره فهما انعم ايها
الانسان ان حقيقة الانسان ليست عبثا
عن الجوارح والاعضاء الظاهرة والباطنة
ولا عن القوى والخواص والمشاغل البازنة
والكامنة بل حقيقة الانسان عبارة عن
بيضة وحلايته وحقيقته شعشعانية
نورانية وجوهرة شمسية دائمة بلا مكان ووجهة

وأجزاء ليس فوق شيء فوقه وليس تحت شيء
وليس تحت شيء ولا مع شيء ولا شيء معه
ولا شيء فيه ولا هو في شيء ولا في جهة
من الجهات لا يثرب ولا ياكل ولا يعض ولا
يكسل لا تأخذ سنة ولا نوم يعبر عنها
يا ناني لسان العرب بمن في لغة العجم
وهو إذا نزل مضاف اليه جميع الأعضاء
والجوارح والمشاعر والقوى والحواس
كقولك سمعي وبصري ولساني وأذني
والجف وجفدي ودمي وعظامي وشعري
ومخي وعصبي وجسدي وجسمي وطبيعي وهي

وخيالي وروحي ونفسي وعقلي وقلبي و
قواري ولا شك ان المضاف غير المضاف
اليه فانت يا انسان سلطان ذو عزة فوق
سريا لقدرة وهذه المذكورات والمضافات
وزراء مملكتك واهراء مدينتك وحنك
ورعيتك ويقولون سبقت ونامهم كلهم
وكلهم باسط ذراعهم بالوصيد وكلهم
موجود مثلك ومسئول عنك ولهم عقل
وشعور ويميز وادراك وتكليف واختيار
تظيرك ومنهم شيء وسعيد فكشفنا عنك
غطاءك فبصرك اليوم حديد فانك يا انسان هذه

المشاعر وهذه المشاعر غيرك وانهم الاملاك
 وخدمك وحشمك ورعتك في يمينك و
 قبضد قد ترك كما تقول بيتي وداري وقربي
 وبعلي وحمالي وولدي وزوجتي وحوالي
 وضياعي وعقاري ودرهمي وديناري
 وفضتي وذهبي وشعاري ومواعيني و
 وحميمي وازاري وعمامتي وقلنسوتي و
 ثيابي وفساتي وخرقتي ووسادتي و
 عبدي واماني وكندوجي وصدوتي
 وقلبي ومدادتي الى غير ذلك مما ملكك وحمولته
 وتسلط عليه وينسب ايضا اليك وما مئنا

لدمقام معلوم كل في رتبته وقامه في ملكك و
 بيتك لا تدون بجانبك فانك يا انسان في
 مقام الربوبية والمالكية وهو لا في رتبة العبيد
 والمملوكية فانك غير هو لا وهو لا غيرك
 تو شاه لا هو في خورشيد مظاهرنا سوي فانك
 يا انسان سلطان امر وناهي وهو لا مامون
 ومنهون ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك
 كان عند مسئولا فالامناء منهم على هدى من
 ربهم واولئك هم المفلحون والخون قد تم بكم
 عمي فهم لا يبصرون وقد يعبر عن حقيقك
 هذه يا انسان بالنفس في العريسي وخود في العجيد

منهون

من عرف نفسه فقد عرف ربه فانت يا انسا
علامة الرحمن ومثال الله الملك المنان من
عرفك فقد عرف من جهلك فقد جهل لا
فرق بينك وبينه الا انك عبده كادت
المحديّة الحماة ان يقول انا النار الا ترى
ان الفحم المستضيء بالنار والمخيط المحترق
بها وكذلك ساير الاجسام الحماة بها تسى
بالنار وكذلك الهواء المكس بقدر الزناد
يتضيء بالنار فيقال له نار وليوا بنار
وقادى احد النار قطوما يترأى ويسمى
بالنار انما هو الاجسام المستضيئة بالنار

العبودية

العبودية بوجهة كنهها الربوبية عبدى اطعنى
اجعلك مثلى انا فادرا قول لشيء كن فيكون اجعلك
قادرا بقول لشيء كن فيكون انت انموزجة ^{هتة} الالوق
ومظهر الربوبية القى عليك مثالها واظهر عنك
افعالها انت ملك نزلت وملك عزلت وروح
تجدت وذهب تغشيت انت حمامة جنان
وعند ليبة اعضاء وقصبان كنت تطير من
قصور جنبة الماوى الى اعضاء شجرة طوبى
كنت خريت في سطوح القصور وهدرت
في بيوت الخورتين في كل صباح ومساء في اعنان
السماء وفضاء الهواء حتى نزلت وحدرت على

تفقا

هذه البيداء ووقعت على هذه الغنفاء من
ملك بودم وفردوس برین جام بود ادم اورد در
دیر خراب ابادم فسجنت فی هذا السجن بضع
سنين وفعلت فعلتك التي وانت من الكافرين
فاخوانك وصويحباتك باعوك يا بخل ثمان
وسلمتك زليخاتك بيد السجان الدنيا سجن
المؤمن وجنت الكافر هذه صنيع اخوتك بك
وخذت نفسك لك صدقة فلبس بهر توجيتم
براه ای يوسف مصر ورا از جاه فواعجا بنها هو
انف الف وبنينا هو هرب لرب شعر هبطت
اليك من المحل الاربع ورقاء ذات تغزير منع

انفت فما الفت فلما انت كرهت مفار قد
الديار البلقع وانظنها نسيتم عهدا بالمحى وبنار
لابفراقها لم تقنع تنكي اذا ذكرت عهدا بالمحى بمبدأ
مع ههني ولم تقطع يا موسى ان الملا ياترون بك
ليقتلوك فاخرج اني لك من الناصحين واني
لك المخرج من حب الطبيعة مع هذه الانس و
الالفه شعرتن زده اندوزمين چنكاهما جان
كشاده سوى بالاهها امانت كرساين الجنان
وتصورها اماري اشجارها واغصانها الى
متى تلبت في هذا السجن بالكسالة والفتور وترضى
لنفسك التقصير والقصور فاه كغاني من مسند

مصران تو شد وقت افنت کرد و درود کنی زندان
ز باطاوس الجبان و یا عند لیب ذك البستان
مالك والانس بانباء الزمان من انفس بربر بانس^{کیف}
بغیره یا حاتم الکبیر مالک و سطوح البیع و الکفیت
حاتم جرجی حومه الجندل اسبحی فانت برحی
من سقا و مسمع بیکم بخود ای و بین چهر کسی بچهر
بستردل و بکرم نفسی نراشک روان ندرخ
ز روی الله الله تو چو بید روی فانت انت و
هو لاء المشاعر عبیدک و اما نیک قل اللهم مالک
للملک توئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء بید کذا

انک علی کل شیء قدير یا انسان اذا عرفت ما ^{زناه}
و می تقطنت بما نلونا ه تقنع راسک تحت جناح
واندب نفسک فی مسائک و صباحک و اهن
من هذه الاخوان کلها هرب المهرة من کيفها و قطع
عرق العلائق و اوصالها فان الله امر بنفسک
بها و اوحى لها و روض المشاعر و الحواص و
القوى ریاخذ تری بالصوم مرة و بالصلوة
اخرى حتى يدخلوا فی دین الله افواجا فوجد^{الله}
عند ذلک توآبا اذا فهمتک ما قلناه و بنهت
بما اسلفناه اعلم یا انسان انک مریض و جبر
و حریق و غرقان و عبیدک هو لاء مثلک

مرضى لا يعرفون حيلة ولا يهتدون سبيلا
 قد قربت واشرفت على هلاك الايدي
 واشرف حواسك ومشاعرك الى التلف ^{الرومي}
 وقد علم بذلك طبيب النفوس والارواح
 ومعارج العقول والاشباح محمد وعلي واله
 الاطهار الائمة البرار فارادوا اطفاؤك
 ثناوا انقاذك فامروك بشرب الدواء
 المحيطة عن كل مضر ما دام البقاء مجوزا لك من
 بين ذلك الادوية الصوم وقالوا صوموا
 رضخوا فالصوم يصح الانسان ويشفي عن
 الامراض الجسمانية والروحية والنفسية والعقلية

فاذا اصام حقيقتك بما حرم الله عليها واحد
 نصح عن الامراض المهلكة فاذا صامت خذك
 ودعيتك معك صحو اغن الامراض الظاهرة
 والباطنة فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد
 اهتدوا وان تولوا فانما هم في شقاق
 فتكفيكم الله وهو السميع العليم يا ايها
 الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب
 على الذين من قبلكم لعلكم تتقون فان
 صاموا معك فلمن من الاجر ما لك تلك ^{الله}
 قد خلقت لها ما لبتن ولكم ما كبتن ولا
 تسئلون عما كانوا يعملون واعتصموا بحبل ^{الله}

بجميعا ولا تقروا فان تولوا فان الله لا يحب
الكافرين فاذا اصنام عيناك عما ذكره الفقهاء
نصح عن الرمذ والضعف ونزول الماء
بجفاف الرطوبة وقلة البخارات فاذا
صامت مع ذلك عن المباح والمكروه نصح
عن مرض النظر الى المحرمات فاذا صامت
مع ذلك عن النظر الى غيره تعالى بحيث
مارات شيئا غيره وسواه تعالى نصح عن
جميع الامراض واقسام الشرك قال جحون
يلبي فتفت بطبت من خيال بعثم فكيف
يوصل منكم غير قانع ولو رمت من يلبي على

البعد نظرة لتطفي جوى بين الحشا والاضالع
تقول بنات المحي تطمع ان ترى محاسن ليليت
بداء المطامع وكيف يرى ليليت وقد ترى
سواها وما ظهرها بالمدامع وتلتذ منها
بالحديث وقد جرى حديث سواها في خروج
المسامع اجلك باليليت عن العين انما ادرك
يقرب خاضع وكذلك يجب على سائر عبيدك
وامانك الصوم بمعاينة الثلثة من ابى واستكبر
منها فاخرج من خربك وقل لدنا خرج منها فان
رجيم وان عليك لعنتى الى يوم الدين كما نقل
ان برخ اسود ابتدرت منذ نظرة الى باب

وراي شجا لا يدري رجل او امرأة فقلع عينه
لا يتجن المؤمنون الكافرين او لبياء من دون المؤمن
ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء وفي بعض
القول ان رجلا اشترى جاريتا بعد الالف
درهم فظريوما اليها فبكي فقالت الجارية ما
ابكاك قال لان عينك الجميلة شغلتنى عن زوجي
فلما خرج قلعت الجارية عينيهما ودمت بهما
فلما رجع الرجل وراى الجارية تأسف وقال
لم صنعت ما صنعت وكنت يمتك قالت
ما اريد عيناتك اخل احد عن ذكر زوجي فلما
صار الليل نادى برضاها هذا انكسرت يمتها

حكاية فيها
عبرة

عزير

عندك فقد زادت يمتها عندى اشتريناها
عندك فخذتمها اربعمائة درهم في زاوية البيت
فقام الرجل مرعوبا ووجد آلمن محطوطا في زاوية
البيت والجاريتا ماتت ابنتان ضعيف ودل
خسر ميخزند شيش چه شكست شود ابرو خ
شيشه دل كه شود بهتر وكن لك سمعك شيفي
عن الصوم بالصوم الظاهري ويشفي عن موبقا
البحر اتر بالصوم الباطني ويشفي عن جميع الامراض
بالصوم عن سماع ذكر غيره تعالى اما رايت ان وليا
من اولياء الله وقع مغشيا عليه لما سمع قول
الفائل سعتره برى فلما افاق سئل عن سبب عشا

شفاو السمع

عبرة

قال اما سمعتم قول الفائل سمعت برقي قالوا هو
يبيع السعتر قال لا ولكن الله قال ونادي سمع
تري برقي في بعض النقول ان ابا المنجون مر على
ابن وراه مطر وحا على الارض وقد عندك و
صح الغبار عن وجهه وضد واحره بترك حب
ليلي فقال مجنون دع عنك قول غير ليلي
من بيلد كلامه وغم كوش ليلي سوزي
سويلد بو خسر خاموش اه اه اعرض عن
قول بليلى و تارة يهند و قال ليلي عنيت و
هند هر چه در عالم هر ليلي بود ما غي بليم
دروي غنوي ايكد از ليلي همي جوي نشأ

ايها صنادقها ارسل اليه طي نشد اين راه و ^{قادم}
زبا وين عجب كافرون تراز يك كام نيست
فالصوم مما اوجب الله لك ولا صاحبك ^{عبيك}
واما انت يا ايها الذين امنوا قوا انفسكم و
اهليكم نارا و هو كما مر على ثلاث اقسام الاول
الصوم كما ذكره الفقهاء رضوان الله عليهم
من الاكل والشرب مطلقا و الجماع قبل و ^{برا}
من ذكر و انتي حيا و ميتا حيوانا و انسانا
على خلاف في بعضها و الامناء و الارتماس
والغبار و الغليظة و الدخا كذلك و الكذب
على الله و على الرسول و الامم عليهم السلام

وتعد القيء والاحتقان بالماء والجأمد على خلا
ومحاودة النوم جنباً بعد انبأهت واحدة مع
عدم الاعتيار وبعد الانبأهتين مع الاعتيا
وعدم الاعتيار الثاني الصوم عن صابر المحرمات
والمباحات والمستلذات والعادات والثالث
الصوم عما سواه تعالى فعند ذلك تعالى فعند
ذلك يقال لك ولهم صائم ان وافقوك وان
خانوك فلا ضمير لك انا الى ربنا المنقلبون
بايها الذين امنوا الا يضركم من ضل اذا هتدنا
وقبل هذا الكف الثالث لست بصائم ولدا
قال صر رب صائم ليس له من صومك الا الجوع

الطش

الطش سبها اذا تدركت في مسائلك اضعاً ما فاك
ضخوة فدارك وقال جيند البغدادي قرأت من
باب الصوم فصمت عن غير الله تعالى وهذا الصوم
الثالث صومك يا انسان وقبل هذا القسم من
الصوم لا يقال لك ولغيرك صائم فان القسم
الاول لان لها صوم الحيوان لانك اذا ربطت فم
خمار ورجلة من الفجر الثاني الى المغرب يصدق
عليه ان الخمار صائم ولا يجدي له تقابل
بيضة ويضعف قوته وكذا ترى يصوم المكلف
سبعين سنة وهو على ما هو عليه من الاعراض
الظاهرة والباطنة من الجهل والحسد والشرك

ظلو ملجوهة او عبدا مقبولا في الصوم
الجوع والعطش لا نقل الجفان وترين الخان
وتكثر الا لوان وان كان لا بد منه فثلث للطعام
وثلاث للشراب وثلاث للتنفس لا ندر قال
ما ملاء ابن ادمج وعاء شرا من بطنه وان
كان لا بد منه الحديث وقال صلى الله عليه
اذا امتلأت المعدة نامت الفكرة وحدثت
الظننر ولذا كان رسول الله ص يجوع مع
اهل بيته ثلاثا واربعاءا ويحرم غشيا
عليه حتى يشد حجر المجاعة فيقول رب صائم
جائع في الدنيا وهو طاعم يوم القيمة

شبعان طاعم في الدنيا وهو جائع في الآخرة عز
عائشة كان يضيء علينا اربعون ولم يوقد في بيتنا
سراج ملة نار قيل لها فيم كنتم تعيشون قالت با
الاسودين الماء والتمر وعنه ما كان لنا منخل
ولا اكلنا خبزا منخولا قيل لها وكيف كنتم تاكلون
قالت ناكل الخبز ونقول اف اف وكان يقول
سيده الموحدين وقابل المشركين امير المؤمنين
عليه السلام والله لو شئت لسربت بالعبقر
المنفوش من ديباحكم ولا كلت لبنا هذا البر
صبر ورجاجكم ولشرب الماء الزلال يريق
رجاجكم الى اخر الخطبة وقال لا روض

نفى بياضه قش بها الى الفرس وتقع با
 الملح وكان عليه السلام لا يطعم الفلذة طول حوله
 الا يوم اضحيت ويكفي من دنياه بطمير وقر^{صند}
 وكان يقول من يشري هذا السيف فواؤه
 لو كان عندي ثمن رطل شعير ما بعته ويمر
 في السوق وبيع سيفه ويقول والله لو كان
 عندي ثمن رطل شعير ما بعته واطاك
 ما كشفت الكرب به عن وجد رسول الله
 وصلى عليه السلام ثلاثين سنة متواليته
 الا يوم العيدين ولربما يصوم ثلثة متواليه
 يفطر بالماء ولا ياتدم الا بالمح مرة او باللبن

اخرى

اخرى وقال ليلة الضيعة لام كلثوم لما داي ادا مين
 اللبن والملح في طبق واحد وبكى بكاء غاليا يابني ما رايت
 بنت اسوات الي ابي ما مبيت كلثوم وقالت لماذا قال
 امي رايت اباك يا كل ادا مين في فرد طبق والله لا اذوق
 منها حتى ترعفين احدها فرغت كلثوم اللبن فحسر
 عليه السلام عن ذراعيه وتعد على ركبتيه واخفى
 راسه كالعبد بين يدي سيده فاكل ثلث لقمه لا يزيد
 عليه ما فقالت كلثوم يا ابتاه اذوق بنفسك وزد
 علي اكلك قال يا بيني اني امضو في العشر الاخر
 من هذا الشهر الى بي اريد ان القالك طلوبا الجند
 وكان هو ذى يفطر في كل تسعين يوما مرة وفي الجند

صوم الوصال عام
 في هذه الامه الاعلى رسول
 والامه الطاهر بن عليهم السلام
 فيقول لهم صوم الوصال ثلثة
 ايام من البيع عدم الاضطرار
 بشئ اصلا من عني
 عنه

وكان الناس عليه السلام
 ياكل في السنة
 حبات
 الفلوب
 حبات

ان ابراهيم خليل الرحمن نزل عنده فقال من انت قال
صديقك فقال الحمد لله الذي بلغني صيني حين
افطارى فقال ابراهيم في كم يوم فقطر قال في
تعبين يوما الحديث وما رجع موسى عن الطور
ما اكل طعاما وما شرب شرابا وما قام نومته ^{بعين} اذ
يوما وانت يا انسان تنتظر الوحي بصوم شهر
رمضان فوا عجباه من سبيل كان ادم في سلوكه
بنوع وطريق رمى بالحجارة نوح وقذف بالنار
الخيال واشبع للذبح اسماعيل وبيع يوسف بمن
بخس زاحنين ولبث في السجن بضع سنين وور
برء لن تراني موسى وهام في الفلوات عيسى

ونشر بالمناشير ذكرا وذبح المحصور يحيى وابنتي
بالمحنة يعقوب وعجى بالنصب ايوب وشق
جبين محمد المصطفى وانشق راس علي المرتضى
وسم الحسن المجتبي واصيب الحسين بكر بلا ونحن
نطلبه بالرسم والمقال ما اشبه هذا بالمحال
بدم المحال لمحب باع وحدهم فاسمع بنفسك اذا
اردت وصلاكم من طريق في طريق محبتهم وهم
من جرح في سبيل معرفته ما راينا احدا يطلبه
الا جنيما حرقيا ولا نظرا فغيرا بحب الارجيا
غرقيا ما كل من سلك ملك ولا كل من صيد
وجد شعر وكل بدعي وصلا بليلى وليلى لا

لهم بذلك اذا انجست دموع من خدود بين من
بكي من نياكا فاذا جعت وعطشت يا انسان
يكتب لقلبك عن خير الناس وشرهم وتلم
من افات اللسان الكسوة الى ان قال يا معاذ
امسك عليك هذا واشار الى السان قال
يا رسول الله انما لو اخذون علي ما يتكلم به
السنننا قال صلى الله عليه والروحك وهل
يكتب الناس في النار على مناخرهم الا حصاة
السنهم وقال علي ابن الحسين عليه السلام
ان الله يعذب اللسان بما لا يعذب به
احدا من الجوارح فيقول يا رب عذبتني

في الجمع والمطهر

حفظ اللسان

عذبا ما عذبت به احدا من الجوارح فيقول سبحان
وقال لا تخرجت منك كلمة ملئت المشرق
والمغرب في البحر ان اللسان يشرق على اعضاء الاشياء
ويقول كيف اصبحتم فيقولون بخير ان تركتنا
زبان سرج سر سبز صيد هدد بر باد بهوش باش
ولا تازي زبان نخوري وبنام عورتك وذيالك
ويفرغ قبقبك لان الله سبحانه يفيض البطن
الملان فيخند يصدق قوله صلى الله عليه
والدمن وفي شر لقلقه وقبقره وذبذبه
سلم وبخي فشر اللقاوق والذبذب من العقب
وشر العقب من الاكل فاذا فحرت على الخلق

وحفظ الحرارة والمطهر

فقرت على الدلق والجلق وسائر اللذات وتكون
حينئذ ملكوتيا لا هو تيا سماويا ربانيا الهياك
جسدك مع الابدان وروحك مع الرحمن كان الله
ولم يكن معد شي وان كان ثم بعد ذلك يجرك
فائد الحق الى حضرت القدس ومضاه الانس حتى
لا يبقى لك اسم ورسم واثرا عدم وجودك لا تشهد
بداثرا ودعده مدطورا وينسب الى ان تقف
بالله وتبقى بالله وهي الفناء في الله وزفنا الله
اياها وحينئذ تكون عين الله وسمع الله
ولسان الله ويد الله وقلب الله واذن الله
ورحمته وباس الله وجزاه ونار الله وعذاب

تقول الله

يقول الله لشيء كن فيكون ويقول لشيء كن فيكون
كما قال علي عليه السلام لرجل اساء الادب لدا انت امر
ما اجلسك بين الرجال فوقع بحيثه ان كره وانقياه
فرجبت اليه فافراي نوجتها رجلا فوجبا فجامع
الرجل معها مدة من الزمان وقال الحسن ع
لشاتي ناول عليا عليه السلام اخشا فظار
نوبه في الهواء وصار كلبا اسود يبصبص ليرا
اقول سر سواده الشام وستر سواد الشام معو
وستر سواده مكره وخذ عد فان صلاح مع الحسن
عم واشتبه الامر بسبب الصلح على ضعفاء الشبهه
فاظلم عليهم السلام واعتبر بهم ظلمه الشبهه حتى

انقول في الجسد
منها خشيته منه

ارتدت جماعة منهم الى ان استشهد الحسين ع
 فارتفع الشبه منه عن الشيعة بطولوع الفجر والفجر
 هو الحسين ع في قوله نعم والفجر وليال عشر والثفع
 والوتر والليل فان نور شهادة الحسين ع رفع
 ظلمة احسن ع مع معوية لان ضعفاء الشيعة
 قالوا لو كان الامامة لزم من الله لما صالح معاوية
 لان الولاية الالهية لا تقبل المصاحبة
 والقابل لها السلطنة الظاهرة التي لعبت بها
 ايدي الجبابرة ولما قتل الحسين ع علموا ان
 احسن لو لم يصالح سبيل الحسين ع
 فنور شهاده ترفع الظلمة الواردة عليهم وانال

بعض الظلمة
 عند شهادة

دولهم وهذا معنى الفجر لان الفجر نور يرفع الظلمة
 قوله وليال عشر الائمة العشرة في دولة بني امية
 وبني عباس فانهم بالاعتزال والاختباء والتقييد
 ليال والثفع هو على روح البسول والوتر هو
 رسول الله وفي بعض الاخبار هو الحسين ع
 لانه الوتر الموتور والفجر القائم عجل الله فرجه
 والنهار اذا جلتها والليل هي فاطمة الزهراء
 صلوات الله عليها قالت صلوات الله عليها
 بعد وفات ابها صبت على مصائب لوايتها
 صبت على الايام صوت لياليها بجانم رنجية حنينا
 غم ودرد ومصيباتها اكر بربر زهار يزند كرد

يترجون شها وهي عليها السلام ليلة القدر
وليلة الجمع انا اترلناه في ليلة القدر والقرآن
الناطق هو على نزل في ليلة القدر وتزوج
بها وما ادرك ما ليلة القدر ليلة القدر
خير من الف شهر حكومت بنى امية مذ يلب وتذ
فاني قلت لك فيما تلوت عليك وحررت
فما سطرت اليك ايها الانسان ان كل واحد
من مشاعرك وحواسك واخوانك بل كل
شيء وكل ظل ونور ونبي لوجود عقل وتكليف
واختيار وحشر ونشر وثواب وعقاب ^{حند}
ونار لعلك نزلت منها نقار المهرة من كبتها

ادرب

او هرب منها هرب الغزال من صيادها فاق
علي فاني لا يخاف لذي ان الراية لا يكذب
اهل الدنيا انسان اقول لك بانضع لسان
وابين بيان ان الله سبحانه خلق الاشياء
مجد فيرها وبرء المخلوقات باسرها من جنها
وانها وملكها وشیطانها وحيوانها ونباتها
وجمادها ارضها وسماويها علويها وسفليها
لطيفها وكثيفها صغيرها وكبيرها عظيمها
وحقيقها واعطاهما وجودا بحسب بقولها
وقابلتها واستعدادها وربتها ومرتبها
دهند كد بكل نعمت وبكل جان داد بهر كمر

ادرب

هر چه سزا بود حکمتش ان داد و اعطى کلماتنا
 عقلا و تکلیفا و شعورا و اختيارا لان الوجوه
 کله عقل و شعور و اختيار منهم اصحاب
 الجنه منهم و اصحاب النار و يعاضده ما قلنا
 الادل لسه العقلية و النقلية فمن النقلية
 قوله نعم و ان من شئ الا يسبح بحمده و لكن
 لا تقفون تسبيحهم بصيغته ضمير الجمع المذكور
 العاقل و قوله تعالى قلنا اننا طوعا و كرها
 قالنا ايننا طائعين بصيغته الجمع المذكور العاقل
 و قوله نعم يا نار كوني بردا و سلاما فان النداء
 و الاحراء لان على العقل و الشعور و الاختيار

و لولا ان النار لها شعور و اختيار في الاحراق و عدمه
 لما صح من الله سبحانه و تعالى الامر بعليم الاحراق
 بل الامر بالبرودة و السلامة فعلم ان النار ليست
 مضطرة الى الاحراق و الا لما يجور على الحكيم العليم
 امرها بما ليس في قدرتها و لا تطبيق بر و وجب
 ان يقول جعلنا النار بردا و سلاما و كذا يقول
 سكين ابراهيم الخليل يا حربي و الجليل ينهاني
 فانظر الى اختياره و عقله و شعوره و اعطاه
 و فصاحته و بلاغته و انظر الى قطع الحجر
 الصلب و عدم قطع الوداح و
 قوله يا ارض بلعي ماءك و يا سماء اقلعي و قوله

تعالى يا جبال اوبي وقوله تعالى ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده في الجن
ان الرج بلغت كلام النمل الى سليمان فاحضرو
وقال لم امرتهم بالدخول الى مساكنهم وحد
من وجنودي ونسبت اليها الظلم وطينت
بي ظن السوء قال يا نبى الله ما امرتهم بدخول
المساكن لظلمكم حاشاكم عن الظلم بل امرتهم
لظلمهم شاهدا وان ينتمو وجليكم وينكفروا
بهم ثم قال النمل انت افضل ام ابوك داود
قال ابي داود افضل منى قال فلم زيد حروف
اسمك على حروف اسم ابيك داود قال سليمان

الملك سليمان

باب نزل

مالي بذلك علم قال لا ترد او عرج جربود اقول هذا
الحديث مطروح انظار العلماء الاعلام وخرال الاقدام
ولهم في حل هذا الحديث مقالات غير تمام والمعنى
الذي تكفى ببر في هذا المقام اجود الاجود والمعنى
وهو ان النمل قال فلم زيد حروف اسمك على حرف
اسم ابيك والحال ان من القواعد المسلم بين اهل
المعاني والبيان وارباب الفصاحة والبلاغة ان
زيادة المباني تدل على زيادة المعاني والآ
لكان الزيادة لغوا والحكيم منزه عن اللغولان
الاسماء نزل من السماء سيما اسماء الانبياء وعلم
ادم الاسماء كلها فقال سليمان مالي بذلك علم

فقال التمل لا تدواي جرح بود يعني انزلنا ترك
الاولى بكى بكاء شديدا سبع سنين حتى اعشوشب
مسجون فغفر له سبحانه فانما احب وهو تعالى احب
وحصل بينه وبين الله سبحانه ودية مودة فدأوى
جرح ترك الاولى بود وصار اسير في الملاء ^{على}
والعالم السفلى داوى جرح بود ومن كثرة ^{استعمال} الا
صارت الكلمة المزبورة داود فباينه ايضا از يد
من مبانى اسمك كعائنه فانظرا انسان الى الهدى
الحيوان وادراكه وشعوره وتدبير جنده و
توحيد وعلمه وفهمه وبصيرته اء انت اعلم منه
واعقل ام هو ما لكم كيف تحكمون وانظر الى

حل

عقل معاشهم ومعادهم في ادخار المحبوبا وفضهم
لها لئلا تحضر ويجويفهم قرار بيوتهم وانا يريم وعبا
ومناجاتهم لربهم ورفع ايديهم الدعاء الى رب الآيات
في اجزان بنى اسرائيل مخطوا في عهد موسى عليه
السلام فخرج موسى في سبعين الفا من بنى اسرائيل
للاستقاء فماتوا ثم خرج بعد اسبوع فرأى
في الطريق عملة عرجاء را فعايدته الى السماء وافقا
على الرجل الواحد يقول اللهم سيدي وموذي
لا تؤاخذنا بما فعل المبطلون والعصاة من بنى
ادم وارحمنا واسقنا فانا ضعفاء عبادك و
اعز برئيك فلما رأى ذلك موسى عجبكى ونادى

ارجوا فقد سقيتم بدعاء غيركم فامطرت السماء
مطرا شديدا حتى مالا الادوية والسكن انظر
الى شعوره ورفعه يد ويد عائد واجتاجه على
رب و قوله تعالى واوحينا الى النحل ان اتخذى
من الجبال بيوتا لان الوحي الى ذوى العقول
غير معقول وانظر الى شعورهم حيث لا يجلسون
على غير ظاهر ولا على بيت غير طيب الريح ولا
يدخل احد غير بيتهم وانظر الى شبابيك سد
وجب متعددة وافهم حكمه المحب وسر تسدين
البيوت والزوايا وانظر الى قتلهم الجالس على
غير التنظيف وفي الاثر الصحيح ان سليمان

داى

راى عصفورة يقول لها فاجها الى احبك
لم تمنعني من وصلك ولم لا تجالسيني ومحمد بنى
ولو شئت ان اؤخذ قبر سليمان بمنقارى ^{لقبته} و
فى البحر لفعلت فضحك سليمان من كلامه وقال
انت تطيع ان تفعل ذلك قال لا يا بنى الله و
لكن الرجل يمدح نفسه عند زوجته والمحبة
لا يلام على ما يقول ثم قال سليمان ان لعصفورة
لم تمنعني عن وصلك وهو محبك قال لا رسول
الله انه ليس محب ولكن مدح لا نذ محب معي
العصفورة الفلا بيتة فان كلامها في نفس سليمان
ودخل بيته ولم يخرج اربعين يوما يدعوا الله

ولكن اخاف على فرخي من المارة قال الزوج
 لا الا ان تبيضين قريبا الطريق فباضت و
 افرت فاذا يوم من الايام ظهر موكب سليمان
 وين من لجن والانسان والطيور والسباع و
 الحيوان فالا يحصده الا الله فلما علمت البقرة
 بالحال قالت لزوجها هذه ثمرة عقلك وتديرك
 هذا موكب سليمان اتي عشر فرسخا في اثناعشر
 فوافرناه الان يسحق تحت حوافر الحينول تمامل
 الفحل هبته وقال هل عندك شيء قالت رجل
 جزاد حفظته اكلت احيانا طواد خرت لا
 فراخي قال علي برد اخذه في منطاره وطار حتى

ان يفرغ قلب المحبته وكان يقول اذا لم يجتمع حب
 عصفورين في قلب واحد فكيف يجتمع حب
 الله تعالى مع حب الخمر لغير ما احواهي خطي بها
 دركش كاندر يكدر در دوستي نايده خوش
 انظر الى غير العصفورة وفهمها المعنى المحبته
 وبعضها الرقيبته في الجز المعبر ان برة ارادت
 ان تبيض في البرية فقال لها زوجها لا بد ان
 تبيضين قريبا الطريق ليسهل علينا تغذية
 الفرخ لان الطريق لا يخلو اغالبا من المارة
 ويتخلف من فاضل طعامهم وروث وقاتهم
 ما يتعدى بر فرخنا قالت الزوج جرد صدقت

وصل حضور سليمان فتلقاه المهدى وعلم
بهديته العبرة اتي سليمان وقال ان القبرة
جاء ليزورني الله واعدت هديته فاحضره فلما
احضر بين يديه قص قصته واستدعى اخراجه
موكبه وانصرف لوكبته لئلا يطأ افراسه الخيل
والجنود وعرض هديته فقيل سليمان ملتمه
وهديته وانحرف عن الطريق اقول اذا كان
رجل جرادة بنحى العبرة وافرأخ من موكب سليمان
ومن الهلاك كيف لا يجئنا حبت محمد وعلي
وفاطمة والحسين والحسين وذريته الطاهر
بن اولاد الحسين من سطوة الرحمن ومن لهب

اليزان ولعمري لا سليمان كرم من الله ولا حبت محمد
والله احقر رجل جرادة في الحديث الموثوق ان الهدى
دعى سليمان مع جنده من الجن والانس والسباع
والطيور وعيها الى ضيافة في ساحل البحر فقابل
سليمان كيف تقدر على الطعام هذه الجيش الكثرة
والبحم العفيرة وبيد اربع مائة الف من الانس و
مثلها من الجن ومثلها من السباع واضعافها
من الاصناف الاخر قال يا بني الله لا تنظر الى
صغري وانظر الى كبر ربي فنقبل سليمان
فمشى على جنوده يوم الموعود الى ساحل البحر
فلما قد سليمان ونزل جنوده قال لهدى ائتنا

غداً نناقضهم والقي فخذ جرادة في البحر وقال
بسم الله من فاء اللحم لم يفيد مرق فضحك
سليمان انظر الى خراجه وشعوره وتديري
وقوله تعالى انكم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم انتم لها واردون في الخمر ان اللات
والعزى والحبت والطاغوت وهيل ويعوث
ويعوق والغرايق البيض تدخل في النار و
كذلك الشمس والقمر يؤخذ نورهما ويحرق في
النار جرمهما لا يتم عبدهما وارضوا برؤسها
عيسى وعلي فانها وان عبداً لكم فما رضىنا
بذلك الشمس والقمر بحسبان فلان وفلان

ش

شمسى هذه الامتد قينها فانهم وتدبر فان الكلام
ذو شئون والقصد ذو شجون ولا يعقلها الا
الراسخون وفيه ايضا ان رسول الله مر على حجر
فراه باكياء فقال صلى الله عليه واله ما يبكيك فآ
قوله نعم وتودها الناس والحجارة وانى اخاف ان
اكون من ذلك الحجارة ولا حتى قال صلى الله عليه واله
لا هو حجر الكبريت وان ناد الدنيا التي خرجت من جهنم
وغسلت بماء الرحمة سبعين مرة لما يؤتى بها يوم
القيامة وتلف في جهنم لكونها معبودة تصرخ منها
صرخة لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل الا جثي
على ركبتيه وتلاوة ابا بيل سورة الحمد ما شور

ومكلمته علي عليه السلام مع الدراج وطير الصغير
مشهور وكونهما اذا جاعا دعوا عليا فاشبعوا وانا
عظمتا العنا اعدا ثم فرى في الاخبار مسطور
وحكاية البوم وفراره من العيران وفراره في
الحزيرة من بود وقولراف لا تم قتلوا ابن بنت
بينهم في الدفاتر ثبت ودعاء القرى على الشعب
بقولهم فقد تم في الاخبار مضبوط وقولهم
غادانا من كل شئ حتى من الطيور الفاخرة ومن
الايام الاربعاء مشهور وتبيح الطيور و
الحيوانات في كتب الاخبار مضمون اخبر
بجميعها الاثمة عليهم السلام في الخبرات اكمل

الحيوانات

الحيوانات الخمول وليذكر الله كل يوم اربعة
مرة واطفاء الوزغ غدا نارد واتيانه الماء في
ميد وصيد على النار مسطور في الخبرات البغال
كانت تتناصل كسائر الحيوانات وانه كانت
لترع في نقل الحطب لاجراق الحليل فانا
عقربها الله وفي الاثر الصحيح ان النجايب من
الحليل لم يطاؤوا جسد الحسين يوم الطف
والبرازين وطاؤوا جده الشريف وبكاء الحليل
حين ما القى احسادهم على الرمل والرضاء
بلا رؤوس واكفان تتوح عليهم بنات الرسول
معروف حتى بل بدوهم خدودهم وحوافرهم

بعض
الحيوانات
التي
تتناصل

ونفاد الناقة البيضاء الشهوانة عن محامل
 العترة وابتأها عن حملها منقول وقولها
 لا ختها ونظايرها عقرتم عقرتم بيون ال
 محمد علينا ما ابراي ريب وكثوم ميبند
 وقتلها ثلاث من اهل الكوفة مشهور و
 عدم شرب ذوالجناح من ماء الفرات ماثور
 وقول الحسين عليه السلام لربا حيوان انت
 عطشان وانا عطشان اشرب حتى اشرب
 امتناع ذلك الحيوان من الشرب وانظاره
 لشربه ونظره اليه مسطور والقائه بعفور نفسه
 البر بعد وفا الرسول مكتوب وموت ناقة السجاد

وفي بعض
 الاضار ان ذوالجناح
 ايضا قتل نفسه
 من

وامتناعه من الاكل والشرب ثلثة ايام وضرب راسه
 على حجر القبر المطهر وموته معلوم وتلح ذوالجناح
 عرفه وجهه على دم الحسين وشهد لاحساد
 الشهداء مروى وقتل سبعة منهم ماثور
 وكذلك شتم الاسد بحمد الشريف وطوسه
 حوله منقول وصياح الاوز واخذها ثوب على
 بمنقارهن ليلدة الضرب مروى وقوله صواح
 تتبعها نواج في الزبر فزبور واسمك الباب
 بمغزبه وفك خراصه مما لا ينكر وقوله اشدد
 حياز عيك للموت مما لا ينبغي ان ينكر فانهم مع
 انهم شاعرون ومكلفون يعلمون الغيب ايضا

الارثى انهم تيشتمون بناح الكلب في البحر انهم
يرى البلاء فان لا ينجح بذلك الطور المخصوص
وتكلم كلب اليهود مع خاتم الانبياء وبيان علمه
عضد الرجل بانه يعض عليا في صحيف الاخبار
سطور ومكالمه الثعبان مع علي في باب
الثعبان مشهور ومخاطبة الجنان بانواعهم
وتليمهم له عليه السلام مما لا ينكر وفي العيون
ان حمره اراد وان ينزوا على امره فامتنع فشدوا
عينه فترى فلما فرغ كشفوا عنه فلما علم يعلمه
داى سوء فعله قلع ذبب بسنته ورمى به ومكالمه
الذئب مع يعقوب وحلفه بالشيب بالبرائة من دم

دولوز

يوسف مما لا يتراب وذهابا الى زيارة اخوانه
مما لا يكذب وندائه لذئبان ذلك الودى اجتمعا
عليه وقوله لمن ويحكم ان اكلم يوسف فاستعد
للعذاب الابدى والافاضوا الى بنى الله وابروا
ذمتكم فالمت الذي اب علي باب يعقوب ولهم
ضوضاء وغوغاء فخرج اليهم يعقوب وقال انما
اكلم يوسف ابني قالوا لا نبى الله وحلفوا بشيد
الشرىف انهم ما اكلموا يوسف وان دماء اولاد
الانبياء محوم حرام عليهم بل محوم دواب الانبياء
وانفاحهم حرام عليهم فزجت يعقوب بهم ودعى
لهم لجنه مشهور وفي الاثر الصريح والجنه الصحيح ان

ولا يتنازع صلت على السموات فكل سماء سبقت
الى قبول ولا يتناو ولا يمان بنا زينت بشيء من
العرش والكرسي والشمس والقمر والنجوم ثم
عرضت على الارض فاي بقدر سبقت الى
الايمان زينت بزينة وترزنت مكة بالبيت
والمدينة به بقبر الرسول والغوي بقبر علي
والكوفة بجسد الحسين وكذلك كل ارض
قبلت اخضرت وانبتت والبلد الطيب يخرج
نباتة باذن ربه والذي خبت لا يخرج الا نكدا
ولذا ما قيل امير المؤمنين في ارض بابل لكونها
محلته وقال فاصلة في هذا المكان لان ما من

لنا اهل

لنا اهل البيت فانها ارض ملعونة حتى خرج الوقت
وصارت صلوة العصر قضاء فلما بلغ خطه نزل
عن الدابة ونظر الى السماء وتكلم بكلام لم يفهم احد
فخرج الشمس وطلعت من المغرب لها دوى شديد حتى
وقفت موضع وقت العصر فصلى العصر راء اما
هدى بالقرص اثر فانتقى له القرص رده القرص
ابيض ازهر والان تلك المكان معروف بمسجد
الشمس ومن الارض الطيبة والبلد الطاهر شيب
الحسن والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه ومن
الارض الخبيثة التي لا يخرج الا نكدا الخبيثة معوية
والذي خبت لا يخرج الا نكدا وكذلك الخبيثة تغسل

مدينة ثم عرضت ولايتهم على المياه فكل ما قبل
عذب وخف مما لم يقبل ملح ونقل ثم عرضت على
الاشجار والنباتات والبنم فكل شجر قبل اودق وامرو
كل ما لم يقبل صار ذاسوك بلا ثم وكل نبات قبل صار
حلوا طيبا نفاعا وما لم يقبل صار خراشنا ثم عرضت
على الفواكه فكل فاهت قبلت صارت حلوة طرية
وما لم يقبل صارت مرة غير طرية في الخبز دخل
رجل على عليه السلام في الرحبة فدعى عليه
السلام فبني واستدعى بطيخا فاشترى قنبر بطيخا
واثنى به فلما اكثر على وجد امر افرجى به فقال من
النار الى النار ما امن لنا اهل البيت وخرج من

المكان دخان واستدعى بطيخا اخرى فلما اكثرها و
جد لها مودة فزى بها ايضا ودار من الموضع المزبور
دخان فقال من النار الى النار ما امن لنا اهل
البيت واستدعى ثالثا فوجدها حلوة طرية قال
مرحبا بمحبنا من الجنة الى الجنة امن لنا اهل البيت
ثم عرضت على الطيور فكل طير قبل الولا يتر صار
حسن اللون والصورة وحسن الصوت وحل
بحر وما لم يقبل صار قبيح الصورة وقبيح الصوت
وحرم لحمه ثم عرضت على الاوراد والرياحين
فما قبل حمل وطاب رحيم ولونه ومارد قبح لونه و
رحيم ثم عرضت على الجبال فمن قبل ولايتنا من

الجبال وجد فيها الاحجار العقيق والفيروزج و
الاماس والياقوت والمرجان ونظائرهما من المعادن
والذهب والفضة وغيرهما ومن لم يقبل لم يوجد شيء
منها فيها فكل مستقيم قبل استقام وكل معوج در
اعوج ومال وكل حلوصار حلوا بالقبول كالعدل
والسكر وكل مرصا حرا بعدم القبول كالتم والزيادة
وكل حسن حسن بالقبول وكل قبيح قبيح بعد تحريك
المتحركون يقبونها وسكن الساكنون يتسليمون يقبونها
تحركت السماء وسطحت الارض وسكنت وبها التيتون
تدهنت واخضر ورقها وبها السماء ورفعت
بها الارض فرشت وبها الجبال قرنت وبها الشمس

والقمر اضاءت وبها الليل اظلمت وبها النار سحرت
وبها الجنة ان لغت وبها الولدان طافت وبها
المحور تزينت وبها القصور زخرفت وبها
المياه والاهنار جرت وبها النجم سرت وبها
البحار ركبت وبها السفر جرت وبها الاعلام
نشرت وبها الامواج تاللمت وبها السماء
سهكت واخضرت بها الارض فرشت واعبرت
وبها الاب اعشوشب وبها اللحوم حلت وحررت
وبها الرياض والاشجار اوردت ونورت واعترت
واوردت وبها النار حرت وبها المياه بردت
وبها التراب يبست وبها الالوان احمرت و

ابيضت واسودت واصطرت برها النار خلقت
والجنتهيات و بها الغمامه مطرت بها البرق
لمع والرعد خضع بها فتح الله و بها يختم و بها يسط
و بها يقبض و بها يعطي و يمنع بها يعذب و يعرض بها
مبك السماء ان تقع على الارض بها الجنته بها
النار بها الاخياب بها الاسراب بها السعادة
والشفارة بها كل شئ و منها كل شئ و الهماكل شئ
و الهماكل شئ بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث
و بكم مبك السماء ان تقع على الارض ان ذكر الجن
كنتم اوله و اخره و اصله و فرعده و معدنوه
ما وير و فنتهاه و اباب الخلق اليكم و حسابهم عليكم

تكرار

قال الله تعالى ان الينا اياتهم ثم ان علينا حسابهم وقال
الكواظم في تفسيره اير شريفه ان الينا ايات الخلق
وان علينا حسابهم وفي خبر اخر ان الينا اياتنا
الحين حساب الخلق في الرجعة قال الراوي
بنوم القيمة ماذا قال انما هو بعث الينا الجنته او النار
يقول على بانا رخذ يرد و ذريه و اطلب الادله
جميعها من الزيارة المنبجزة و ساير الزيارات اللهم
اجعلنا من عرفهم و قبل ولايتهم و سلم لهم و ليكن
هذا اخر ما اردنا ايراد في هذه المجموعه
الشرفيه و فرغ مولفنا الحقير الفقير الى الله
الغني من تاليفه ليلة الجمعة حادي عشر شهر

حامداً مصلياً مستغفراً منيباً والمسئول من
 الناظرين في هذه الأوقات ان ينظر وايمناً بعين
 الانصاف ويحتملوا عن طريق الاعتساف و
 ان لا يبادروا الى الرد والتكفير والتوبيخ
 والتعير بقولهم ما دأبنا هذا في ابائنا الاولين
 ولا سمعناها من الاكابر لما ضين فكم ترك
 الاوائل للاواخر والاكابر للاصاغر فان
 الصغار قد يبنوا والبخواد قد يكبروا وعلم
 سلمان ماني قلب علي لكفره اما سمعت تكفيراً
 اصحاب القائم عجل الله فرجه القائم عليه
 السلام مع جلالهتهم وعظم شانهم وحضورهم

ذي فعة الحرام من شهر سنته ^{خمس} وخمسين وبعده
 المائتين والالف الهجرت المحمدية صلى الله عليه و
 السلام في محروسة سيدنا و مولينا ابي القاسم
 شاهزاده عبد العظيم اعلى الله مقامه في موكب
 سليمان الدهر و داود العصرنا موسى الاكبر
 حميد الفعالي شديد المحال عظيم النوال كريم
 الخصال الامجد الابد المجتد والنور المنوق ^{قد}
 ظل الله المؤيد بتأييد الله السلطان محمد شاه
 الغازي في سبيل الله سمي خاتم الانبياء محمد ابن
 عبد الله لانالت وايات دولته رفوعة واطنا
 خيم شوكته مدودة وهامات اعدائه مقموعة

عنده في ساعة واحدة بطي الارض وركوب
السماء بهم ثلثمائة وثلثه عشر رجلا ولو
علم ابو ذر ما في قلب سلمان لكفره وقتله وفوق
كل ذي علم علم عليم وقال السجاد عليه السلام الخ
لا تم من علي جواكيب لا يرى الحق ذو جهل
فيقتنا وقد تقدم في هذا ابو الحسن الى
الحسين ووصي قبله الحسن فرب جوهر علم
لو ابوح بد ليقبل في انت من يعبد الوثنا ولا
ستحل رجال مسلمون دمي يرون اقع ما ياتون
حسنا اما سمعت ان جمعا من جملة اسرار امير
المؤمنين ارادوا من ستر فقال عليه السلام

انا الهز

انا الذي علوت فقهرت انا الذي بطنت فظهرت
انا الاول انا الاخر انا الظاهر انا الباطن فقاموا
فقالوا كبرت كبرت فامرهم بالجلوس فامتنعوا
فقال يا باب استسك بهم فمسك بهم الباب
فلم يقدر و ان يتحركوا فاجاب عليه السلام بحجاب
واعطاهم من حجاب النورة فقالوا فرح الله
عنك فرحت عنا اما سمع محمد ابن علي يقول
مجاير لو كان بيدك جوهرة ويقول الناس
انها بعرونة اينقلب الجوهرة وتصير بعرونة
قال لا قال عليه السلام لو كان في صدرك
ايمان ويقول الناس انك كافر لا ينقلب الايمان

الى الكفر انا تعلم ان صورة علي وصوت يربين
على كل احد يقدر وسعد وطاقته اما وايت
الحسن مغمشيا عليه لما راى عليا يوم البنا
وكذلك غشى عليه لما سمع صوت يوم عند ما
تدري ان عليا كان يسمع صوت رسول الله
بطور الحسن بطور الحسين بطور و
سلمان بطور ولو سمع الحسن طوراً بسمعه
على ما يطيق سماعه بل يقع مغمسيا عليه و
هكذا لو سمع الحسين طوراً الحسن او سمع سلمان
الطور الذي ظهر له لا يطيقان به اما سمعت
ان روجت الجواد لما يدخل عليها الجواد تقع

مغشياً

منشيت عليها وتحيض وتتجيب ام الجواد عليه السلام
من خاله ما يقول لها ما لي اراك بهذه الحالة اذا
دخل ابي فنقول لها اما ترين جماله بتلا للا قالت
ما اري الا غلاما ما اشقر اما ترى ان سالما
خادمه تقزس يوماني وجهه وخطر بقلبه ان
عليا ابا كان ابيض وهذا الغلام اسمر اللون
فاسودت مثل القير ثم ابيض حتى صار كاللبن
ثم احمر حتى صار كالياقوت ثم اخضر حتى صار
كورق النارج ثم كبر حتى ملاء البيت جميعاً وما
ابقى موضعاً لوضع تفاحه فخرت سالم مغمسيا عليه
فامر عليه السلام برش الماء عليه فلما افاق

قال ويحك لو سنكت تشكون في نسينا ولو فعل
لما تطيقون مشاهدتها اما شطرات الجواد
كان يتكلم بالسندية فخطر ببال السام انه طفل
صغير ابن تسع سنين فما خرج من اللد نيت من ابن
علم لغت السندية فدعا الجواد عليه السلام فاعطا
ثلاث حصاة من الرمل اخذها من الموضع الذي
فيه فقال مصها فلما وضعها في فيه ومصها
تكلم باثني عشر سبعة لغت احسن من صاحب
تلك اللغت فاذا وقع سمعك ما تلوت عليك
اعلم انه اذا كان ابدانهم واصواتهم يتجلى في
اطوار مختلفة وانحاء مختلفة فكيف انت

ابن

واين انت من عقولهم وعلومهم فان علومهم وما
نشأ من عقولهم يظهر على الناس بقدر
قابليتهم وتسليمهم ذلك فضل الله يؤتيه من
يشاء والله واسع عليم اما ترى ماذا يقول
عليه السلام بحري اهلالي في حمل رسول الله
صلى الله عليه واله عليا دون العكس مع
انه اقرب الى الارب يوم الاضمام ويحك ان
يعفون وقضبا ولد ل يحملون رسول الله
وعلى لا يقدر على حملته ثم بعد وجوها وعللا
ثم يقول بعد ذلك لو لم اخف ان الناس
يقولون ان جعفر بن محمد قد احوط خولط

لقلت وجوها في ركوب علي دون العكس
لا وقت سبعين بغلة فلا تقس علومهم
بعلمك واظوارهم بطورك فان علومهم
عجيبة واظوارهم غريبة ولا ترد شيئا مما
وصل اليك بضعف عقلك فكنت كذبهم
وكذب الله فوق عرشه وقد غفل عن هذه
الذقيقة اكثر الفضلاء والعلماء وانكر واقتضا^{لهم}
بعقولهم الضعيفة اما ترى ان علم الهدى
بذلك التجرد في العلوم انكر حضور علي عند
المختصر وسؤال القبر وقال يمتنع حضور
شخص واحد في امكنة متعددة في ان واحد

وان

وان شيخنا المفيد انكر رجعة ساير الائمة والامة
بانه يحتاج الى تجد يد اجال وارزاق انظر الى
هذين العلمين ^{العالمين} العاملين كيف اشبهت الامر
عليهما وعلى كثير من نظائرهما كالصدق وغيره
رضوان الله عليهم ولا تطول الكلام بذكرهم
نسئل الله سبحانه وتعالى ان يوفقنا لطاقتنا
والتسليم لخفائه واوليائه انه ولي بحجيب
صلى الله على محمد وال الطاهرين وسلم تليها
ملحق خيرا علم ان السيد الجليل والفاضل
النبيل السيد ابو القاسم المازندراني ^{شهر}
بالسيد محمد المحمدي اعرض علي وصال

وقدح في وقال لم تركت الدليل العقلي
الدال على شعور الموجودات من الحيوانات
والنباتات والجمادات بعد ما ذكرت و
عدت فيما سبق فسكنت عن جوابه ولا
سمعت عن خطابه بل وعن ثوابه لا نذكر
من بيت النبوة والشرف ومن صنف استشهد
فقلت لجنابه على سبيل الدعابة والمزاح اني
تركته لا فتقارى ارباب العقول فاصح
ذلك الجناب حرة بعد اولي وكرة غيب
اخرى ان اشير الى دليل عقلي على سبيل
الاجمال ولا يكون هذه المجموعة اللطيفة

فانه لهذه الفائدة فوضح بيان ووضح لسان
ان منضمان الوجود من المفيض الفياض الى
الموجودات والبروات والمخلوقات من الدرّة
الى الذرّة ومن العرش الى الفرش ومن الثريا
الى الزلاى ومن العقل الى منازل ومن الحقيقة
الى ما تزلت مطلقا الذائب مند والجامد
هو وجود والوجود المزبور نور ووجود
ومادة نورى لما خلق وفطر ونور سارى
لمبارك وصور وهد الوجود المادي والنور
البارى والوجود السارى كلة حيوة وكله نور
وكله عيزو وكله شعور وكله عقل وكله اخيار

وهذا الوجود كلما قرب من المبدأ كان اقوى
في الامور الاربعه وكلما بعد منه كان اضعف
منها كما ان نور السراج متساو في الاضائة
والحرارة واليبوسة فما قرب من السراج
كان اقوى في الاوصاف الثلاثة وكلما
بعد منه كان اضعف فيها فالحيوة التي في
الروح بحقيقتها في الاجساد والاجسام
والجدار والنبات وكذلك الشعور
العقل والميز والاختيار الا انها في الروح
اقوى وكلما ينزل بضعف في الارواح نور
جودى ذاتب والاجسام نور وجودى جامد

كالماء والتلج فهذا النور السارى في كل شئ وفي كل
نور وفيه وفي كل مؤمن وكافر ومنافق وسعيد و
شقي من الانسان والحيوان والملائكة والجنات
النبات والجدار بكي على الحسين لشعوره وعقله
وحيوته وعلمه وميزه واختياره منكي عليه الريح
بجفيفها والذيران يتلهبها والمياه بحرانيها وانوار
وجودهها والشمس والقمر والنجوم بتغييراتها وحجرتها
وصفرتها وكسوفها وخسوفها وهبوطها وارتفاعها
واضطرابها ورجعتها وعدم استقامتها والجبال
يتشققها وتقطرها وانفجارها وشعبها وانهدامها
والجدران بانفطارها وانهدامها والنباتات

بتغيرها ويسمونها واصفراؤها والاوزاد باحمرارها
 واصفراؤها وسوادها وبياضها واخضرارها
 الاشجار بما يلها واحوجاجها وفقدان ثمارها
 ويسمونها وسقوط اوراقها والاسواق بكسادها
 والاسعارها بغلائرها والتجارة بخسارتها والعيون
 والابار والانهار بقلتها وجفافها والاشجار
 ببياضها وعيون الناس بعمها وقلتها نورها
 الاواني بانكسارها والبحار بامولجها والسفن
 باضطرابها والبراز والقفار بعدم امتيتها
 الخيام والطبوع بهديرها واصواتها والاطفال
 بصياحها والليالي بظلمتها والانهار والايام با

لاسفاد منها والاحجار بانشقاقها والسماء بامطارها
 وشبهها والكفار بكفرها والاشقياء بشقاها
 والفجار بفجورها وكل المخلوقات بنقصانها اما
 ترى بكاء يزيد اما سمعت بكاء عمر بن سعد وشمرو
 بنى امية طرب يوم الطف وما ورد ان بعض البلاد
 وبنى امية ما بكى على الحسين فانه بالعرض فانهم
 بكوا عليه بالوجوه والنور المادى وحينما غفلوا
 عن العرض بكوا بالاصل فان يزيد لعنه الله بكى
 على الحسين صلوات الله عليه كثيرا بكاء عاليا
 فليبك كثيرا وليضحك قليلا نكل شئى كان
 حيا ندموى كان جزمه اقوى ولعمري ان نوح

قلبي وابين اغص عيشي وهد ركني واجرى مد
معي ولقد بكيت لرزء الحمد بالطف حتى كحل
عضو مد مع واياك اياك ان تنكر هذه الاسرار
الغامضة بضعف عقلك فكذبت الله ورسوله
وحجه عليهم السلام بديهية عندنا لا يعرف
ركني الاول بطني ولقد كنا اشده انكارا
منكم فوردنا عيوننا صافية فشرنا منها شربة
لا نظما ابداء وكتب مؤلف الفاني والاسير
الجابي هذه السطور ليلية العاشور ببيد
الجابية وان عثرت على غلط فيها فاعد رطب
فان كان لي حجي ظاهرا وهما باطنا لما ارتكب

للحسين واولاده وعباله واصحابه في هذه
الليلة فضلى الله على الحسين وعلى جدته و
ابيه وامته واخيه وذريته وبنيد واضحا
وزواره ومجاوريه ولعن الله على ظالميه
وقائليه والراضين بفعلهم الضالين ابد
الابد ين قال مستنسخ هذه الرسالة العبد
الفقير المفقير الى رحمة الله الملك الغالب
اعنى المسكين المستكين المحتاج محمد ابن
ابي طالب التتري عفى الله سبحانه عنده
بفضلده وكرمه انى قد استنسخت من كتب
الاصحاب آغان الله امواتهم بالمغفرة واحياءهم

بالهام الصواب نسخا تكاد عدة ابياتها تبلغ الف
الف بيت من الكتاب وكانت النسخ الموحى اليها
مؤلفة في علوم مختلفة ورسوم منسقة ولعمري
ما رايت شيئا منها مؤثره في النفس كتابا يثر
هذه التعليق الطيفه فطوبى لمؤلفها و
مصنفها العالم العلام والفاضل الفهيم جامع
الحضال الرضيه الروحانيه مستبح الاخلاق
الحميد المرضيه الانسانيه اسوة الفضلاء
والمحققين قده الحكماء والملتهلين جامع ^{العقول}
والمفوق حاوي الفروع والاصول الذي يبلغ
من الكمال حد الاصل ايدى لما دحين الى

ذيل

ذيل مدح وثناء ولا تقف اقلام الناعيتين
بمقام من مقامات نعت وذكاء ولما اظن ان
نفسها الشريفة لا ترضى بطلوع شمس ثناء
من افق حقيقه سناء لا اقرب جوارح
معرفة انوار وصفد بهما الله فاقصر في مدح
معتد را بدك هذه الكلمات در وصف
كفتم سخني خند بكم ريد رنودي ودر نطق
بيته والكوفي ثناء مقتصر با نشاد هك
الابيات واسئل الله تعان بحر سد عن جميع
الافات والبلديات واطال ايام بقائه محفوظا
عن جميع الغاهات والمحيطيات بحمد وعنه

الظاهرة نظرت الى تلك الرسالة نظرة الى تلك
الرسالة نظرة بعين مع الاضاف حين كنت
رايت كجنان النعيم حد يقدر من الورد فيها
ما اقتضت اذ ربي شمت بسيم الفيض من
صفحاتها وروحها ورحمتها على قدر حاجتي
وجدت على اغصان الحروف نقاطها كما
توفيق بسبح الهداية كان على مجرى السطوح
مدادها وراشع فيض من سحاب العناية
الانعم تاليفاً و نعم رسالة رسالتك المهداة
يا ذا السعادة لعرك ابي مذقات كتابكم على
ذكركم بالخير ليس حكايته جزاك الله الناس يوم

خاء

جزاء خراء ولى غارف في شمارة على علة
التاليف سلطان عصرا محمد الغازي امير
الولاية من الله ذي الفضل التميم والثناء
على قدر انقاس الخلايق كافة فدأوك بنفسه
يا هاتية مطلبى واهلى وولدى اخوت
وقر ابي صديقي شغيفي بعد ذلك كماله
نسبتي صنعتي وصناعتى ابا ظل ذي
ظل بعيش بظلمة جميع الورى دهر الحيا بفضل
السياسة لشكر على ما اعطاك ربي وما
اتى من الملك تكميلاً الامر الخلافة الى الكتاب
المحتاج انظر تطفأ عسى نظرة بتخيير عن ذلك

فاقد ولا تهتر المسكين يا معدن السخا لانك معرو
بحسن الكرامة ولو لا رجائي عند بابك واقف
فاين رجائي ثم اين عنياتي وكتب في ظهر
الرسالة بعض اجلاء السادات كتابك نجما
والفضل في يد وقد حارت عقول منا ظهير
كتابك قد حوى كل المعالي وانوار العلوم
نصني في نعمت الرسالة بيدي الجانية
الفانية قد اهدى جناب لعالم العامل
الفقيه الباذل وحيد عصره وفريد دهره
ملاذ المجتهدين السيد الفاخر السيد محمد
باقر الرشدي اعلى الله مقامه الى السيد ^{السند}

الرز

النور الباهر والحكيم الماهر السيد الوفي
السيد على الرنوزي احوال الله بقاء عباه
فانشد المصنف ام حجة العالی في ربيع
ساعة هذه الابيات بديهة والله دره
فقد اجاد حيث قال هنيئا مرثيا يا علي لك
العلم ترديت بالمجد اذ ترديت بالردا لقد
نسجتها احو من شعر اسما لشبل على خير
من وطئ الترى وانت عباء الال الحمد
ارى الشمس جرها كاسفاما لها ضياء اجبه
خرا هديت بخود عبل من السيد المسموم سيدنا
الرضا امر سلة الرحمن من قصر جنته اليد امر

البلقيس اهدت من سبأ قميص ابن يعقوب
تراث ابن اذر ترد بصيرا كل اعى من العهى
امن ريش جبريل ووبر جنلحه نسجت ^{بعزل}
ام المسيح اياعبا ذهبت بجنوة العبقري
وحسرها فيالك من كاس وياالك من كسا
بنفسى لمن اهدى الهدية اند بقتة اخنا
الكاء ^{بلا} مظراء محمد المدعو بالباقر الذي
على الناس لخرافق بالعلم والتقى عليه
سلام الله ما طاف طائف وهو لساع بين
مروة والصفاء وما وقف الحجاج في ارض موقف
وما اغربوم النخوماينل بالمنى وما خروا في العبد

في العبد ما ينل بالمنى وما خرت في العبد ما ينل ^{بالمنى}
ومن در بحر طبعه الوفاى قوله داعى محله من تجلا
يا كحيل العين يا بدو الدبجى
يار شيخى ^{شيق} القدي يا شمس الضحى
تا بكي اين جور تا كى اين جفا
تا بچند اين هجر الى حتى متى
يا غزال العين خاشا وحشا
اختلت القلب احرق الحشا
صار قلبى نخل موسى واحرق
يالذ قلبا بمر نار النوى
صدت شبلا غادرانى لمخر

نصف
كانت

من رای نجیبا بصید اسدا یا القوی بالقوی للده
لیث هتک عن فوادی شطره

لترونی القلب یغلی کا للظی
ضار قلبی کا بحیم الحاطمه یا کم لا تقربوا نار الهوی
در سنه ۱۲۵۸ در عهد اعلیحضرت محمد شاه
قاچار نجیب پاشا کر بلائی معلا را قتل عام نمودی
و بعضی از کشته دارا سوزاند یکی از نواصب این
رباعی را گفته است

احین دنس دار مرقدک الاولی
رفضوا الهدی و علی الضلال تتردوا
بومافظهره النجیب محمد
صی جری قلم القضاء بطهرها

رباعی
اخسأ وعد و الله ان نجیبکم
سلك الضلال و فی العی یتردد
ولئن بر و بک البیطر فزنب
فابشر بطهرها الملک محمد
رباعی
احین لا تخزن علی قتل الاولی
مکفوا علی المشوی اثر یفید و سددوا
ان النجیب سعد هم بفعالهم
کفر ابن هندی ابن و ابن سعد جد دوا

بعضی از شعرها
در جواب وی گفته
و مصنف دار محمد
این چند رباعی را
در جواب
فرموده

رباعي
 اخسا وعدوا لله كل جنبيكم
 كيزيدكم شرب الدماء تعودوا
 هذا ابن هند والمدني والدم
 المهراق فيها والنبي محمد
 رباعي
 سحفا وبعده الخبيث وسعدكم
 نصب الحسين وفي العمى يزيد
 لا شكر وامن مثل ما قد اني
 اذ بالعدى وعجله يتقلد
 رباعي
 سحفا وبعده الخبيث الفاسق
 القاهر بن الظاهر بن العاشر
 القاهر بن الكافر بن الكافر
 نصب الحسين وفي لظي يتقلد
 قتله وبقية الخبيث الظاهر
 تالاشة الاستقيا وخبثكم

لا تعجبوا مما اني اذ قد اني
 بصحيفة ملعونة يتقلد
 لا تعجبوا من سعدا حراق
 فطر واعلم الاسلام استشهد
 ان العدى وتيمه قد اضربا
 يا باله الاملاك طراسجدا
 رباعي
 لا تعجبوا من سعدكم قتل الا
 بجاءوا الى خمار الحسين و
 ان ابن ابي سفيان قد قتل الا
 بجاءوا الى حرم النبي وعفروا

ابا ارض تبريز يا ارض حنجر
 فانت ايا تبريز بعد جبيننا
 سالك على هجر ان طول مدني
 ليت لباس الموت بعد حيات
 وان كنت معمورا فارض مواث
 بد مع عزيز بل كظفرا

رضي الله عنه
 فضيلة زائده كدر
 مدح جناب امير المؤمنين
 فرموده چند بيت نكته
 و شوق و بيكوبه

ألا يمى دعنى اموت بلوعتى ففى الموت للمشاخيرة
فواها لظي صا فلي بطرفه فافلقتى بالحرز والكوا
واقا الصيارماني بلحظدر ولم يجهز المجرع باللحظا
بنفسه عز الابن غرا لخرج ^ن رحي اسدا يرتع مع الطيبا
بما اذا داوى لوعه الفلت ^{انته}

لفى غرات الموت والسكرات

وكيف ادارى الصنارة فائلى

لان لم امت لا بد من قتلات

رضيت لعنى رضخ ام وليد لها

الا احبب باعنى اللحظات

فما قبلت بضمي وان كنت ناعما

فما هذه العيا بالمرقات

فاطلبت الاعنا وحنى فيا طول بلوا من الكرايات
فمن الذي ادعوا هتف باسره

لينقذني من هذه الهلكات

سوى علة الا يجا تشيا فمحشر

وحاكم يوم الدين والعرصات

منزل من ثم سلوى بلا مرآء

على قوم موسى سامع الكلمات

تكلم مع موسى الكليم وبع قبله

تكلم مع ايوب ذي النصبات

هو السيد البكاء ليلا اذا خلا

هو البطل الضحاك في الغزوات

هو الاسد الفئاك لو حى الوغا

هو الملك السفاك فى الحملات

تصدق اذ ناسى واعطى نجام

على السائل المسكين فى الصلوات

تكلم بالشمعون والنون والذكا

وزنّب الفلاو الصخر والربوات

سعيانا الى مولى الملوك وكهفهم

كاد سعى نحو الحطم جميع

تطعنا الفيا والجبال الرواسيا

على البر وحل والثلال ارجح

ركينا متون الغاريات البنجاب

قصيدة
طوكا است
باين حيد بيت الكفك
قصر كاد ودار الخلافة
ميدور سر
البنادير زاه خيد
سعدت كرمي
نك

مشينا اليدر راكين وليتنا

حونا اليدر والوجو شجيج

يحب ائين المذبيين ويرتضى

ومن انكسار النادمين لهيج

فانك نور الله والمظهر الذي

بنور الله العالمين اجمع

ترجم زحام الطائفين ومن له

بجك بين الطائفين مشج

فمازلت مسجود الملوك محمد

الى ان سرت شمس وسال خليج

قد فرغ فرسويد هذا الكتاب بعون ملك القوت

والله اعلم

الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 أن هدانا الله
 ربنا ورب كل شيء
 فالله يؤتي الحياة
 والموت والله غني
 عما نعبد
 اللهم صل على محمد
 وآل محمد
 وسلم

الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 أن هدانا الله
 ربنا ورب كل شيء
 فالله يؤتي الحياة
 والموت والله غني
 عما نعبد
 اللهم صل على محمد
 وآل محمد
 وسلم

رساله منی بر رفع افات و دفع بلیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى الَّذِينَ صَلَفُوا

اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ. بَلِ اللَّهُ خَيْرٌ

اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُعْبَدُ. این رساله است

در دفع افات و دفع بلیات از خود و مال

و زنان و اطفال بقران و دعا و عوزه

در قی و علاج و دوام بقول از آئمه

معصومین علیهم السلام و اکابر دین

و حکماء پیشین مشتمل بر ده باب

باب اول در دفع امراض و علل و دفع

بعد

پایان

دعا جلیل

هر علقی و مرضی یا خلاص بخواند و بر موضع

علت مسح کند. وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ

شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ **ایضا** بعد از

خوندن هفت مرتبه فاتحه بگوید اللَّهُمَّ

أَزِلْ عَنِّي الْعِلَّةَ وَ الدَّاءَ وَ اَعِدْ عَلَيَّ الْعِجَّةَ

وَ الشِّفَاءَ وَ اَمِدَّنِي بِحُزْنِ الْوَاقِعَةِ وَ رُدَّنِي

إِلَى حَسَنِ الْعَافِيَةِ وَ لَا تَبْتَلْنِي بِطُولِ السِّتْمِ

وَ لَا تَزِدَّنِي مِنْ سُوءِ الْآلَمِ وَ اجْعَلْ

مَآئِنِي فِي مَرَضِي مَادَّةَ كَحْنَاتِي وَ

كِفَارَةَ لِسِيَّاتِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ^{الْمُعْتَصِمِينَ}

وَ اَكْرِدْ بِكُرْبِي بِاَوْصِيغِهِ غَایب بخواند

بغیر

فاتحه

هر علقی

وَبَعْدَ ذَلِكَ مَذْكُورٌ خَوَاهِدٌ شَدِيدٌ **اللَّهُمَّ**
 اشْفِنِي بِشِفَائِكَ وَدَاوِنِي بِدَوَائِكَ وَ
 عَافِنِي مِنْ بَلَائِكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
أَيْضًا اسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ رَبَّ الْعَرْشِ
 الْعَظِيمِ أَنْ يَشْفِيَنِي وَيُعَافِيَنِي هَفْتِ مَرَّةٍ
 بِخَوَانِدِ أَعْوَدُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ
 عِرْقٍ نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ وَكَرْدِيكِيِّ
 بَكْوِيدِ أَعِيدُكَ بِجَاهِي أَعْوَدُ **أَيْضًا** دَسْتِ بَسْوِي
 اسْمَانَ بَرْدَارِدِ وَبَكْوِيدِ **اللَّهُمَّ** إِنَّكَ عَبَّرْتَ
 اقْوَامًا فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ قُلِ ارْعُوا الَّذِينَ
 زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ

بعض

بعض

بعض

بعض

علم

دعاء قلنسوة
 در کتاب شفا از ابن سینا

تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبِينِ شَهِدَ اللَّهُ
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو
الْحَقِّ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ اللَّهُ نُورٌ وَحِكْمَةٌ وَسُلْطَانٌ وَهَيْبَةٌ
وَحَوْلٌ وَقُوَّةٌ وَبَرَهَانٌ وَقُدْرَةٌ قَبِيحٌ
لَمْ يَنْمِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَدَمَ صَفِيَّ اللَّهِ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نُوحَ بِنِيَّ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا
كَلِيمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَيْسَى رُوحِ اللَّهِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

علي

وَجِبَابُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلِيٌّ وَوَلِيُّ اللَّهِ
اسْتَسْكَنَ بِهَا الْمَرْضَى بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي
سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
أيضاً دعاء دينا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا
ذَكَرْتُ بِهِ سَجَدْتُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ
سَجَّتْ وَبِالْأَسْمِ الْقَدُوسِ الْقَدِيمِ وَبِالْأَسْمِ
الْمَخْرُوجِ الْمَكْنُونِ وَبِالْأَسْمِ الَّذِي
سَمَّيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَبِالْأَسْمِ الَّذِي
هُوَ مَكْتُوبٌ عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ وَبِالْأَسْمِ

بسم دعای دینار

اَكْبَرُ الْاَكْبَرِ وَبِالْاَنَامِ الْاَعْظَمِ الْاَعْظَمِ
الْمُحِيطِ الْمَلَكُوتِ وَبِالْاَسْمَاءِ الْمَوْجِيَةِ وَالْاَسْمَاءِ
وَبِالْاَنَامِ الَّذِي مَسَى بِهِ الْخَضِرُ عَلَى الْمَاءِ
فَلَمْ يَبْتَلْ قَدَمَاهُ وَبِالْاَنَامِ الَّذِي كَفَّ
بِهِ خُرَّ اَبُو بَ وَبِالْاَنَامِ الَّذِي وَهَبَتْ
بِهِ لَزِكْرِي يَا بَحِي انْ يَشْفِيَنِي مِنْ مَرَضِي
الَّذِي اَنَا فِيهِ بَعْدَ اَزْدَاعِ مَوَازِي يَلِكِ
دِينِ اَرْشَعِي كِه چهار دانك و نيم شقال
بصدق كند بر پنج نفر يا بيشتر استحقاق
كه علوي نباشند مگر آنكه بيمار علوي
باشد **دعای كندم** بيمار يك صاع كندم

كه بكنم

كه بكنم و ده درم تبريز است بگيرد و بوش
بخايد و كندم را سينه خود پهن كند و
اين دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الَّذِى اِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمَضْرُوكَ كَشَفْتَ
مَائِهِ مِنْ خُرٍّ وَ مَكَّنْتَ لَهُ فِى الْاَمْرِ خُرٍّ وَ
جَعَلْتَهُ خَلِيفَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ اَنْ يُّصَلِّىَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَعَافِيَنِي
مِنْ عِلَّتِي يَسِّرْ نَشِيئِي وَ كُنْ رَاجِعًا كُنْ
وَ اَبَازِ اِنِّى دَعَا بِخَوَانِدِ وَ كُنْ مَرَاتِمَتِ بِحَارِ
مَتَاوِي كِه چهار مد باشد و باز اين
دعا بخواند وَ كُنْ مَرَاتِمَتِ كُنْ بِحَارِ

فَدَاةٌ مَحْمُومَةٌ بِلَحْمِهِ وَرَمَاهُ بِدَمِهِ اللَّهُمَّ
تَقَبَّلْ كَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ خَلِيلِكَ إِبْرَاهِيمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ فَدَىٰ لَوْلِيهِ إِسْمَاعِيلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَرَمَتَيْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ هَذَا لَكَ فِدَاةٌ فَقَبَّلْهُ
مِنِّي بَعْدَ ذَلِكَ بِكُودِ اللَّهِ أَكْبَرَ اللَّهُ أَكْبَرَ اللَّهُ
أَكْبَرَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَذَبْحُ كَنْدِ
دَرْحَلِي خَالِي كَمَا مَسْقَفَ بَاشِدُ وَ
خُونِ أَوْ زَادَ رُكُوعِي كَنْدِ دَرْمَوْضِي
كَمَا مَرَدَمَانِ پَایِ بُرَانِ نَهْنَنْدِ وَ سِرْکِی
اَوْ زَادَ رُخَاكُ كَنْدِ وَ دَسْتِ وَ پَایِ

انرا

انرا از پوست جلد نکند چنانچه پوست
و دست و پایک پارچه باشد و سر یک
پاره و آنچه در شکست یک پاره که از هم
جلد نشد باشد و گوشت انرا پنجاه هفت
پاره کند و در میان پوست هفت و هریک
پاره را بر نیت یکی از فقرا و مساکین بیرون
آورده مجموع شصت پاره بشصت فقیر هد
آیات باران نیت هر یک از فاتحه و آیت الکرسی و
اخلاص و معوذتین و حمد را هفتاد مرتبه
بر آب باران نیشان بخوانند و بر وایت
تکبیر و تهلیل و صلوات بر پیغمبر نیز همین

۱

تدر بخواند و هفت روز متوالی صبح
و شام از آن آب بیاشامد شفا یابد
هر دردی که در بدن او باشد زایل شود
و خوی بدی که در او باشد برطرف شود
و اگر عینین باشد عنت او زایل شود
که هر فرزند بی از زکوری و اناث که خوا
شفقت شود در سر و چشم را نافع باشد
و پنج دندانها را سخت کند لعاب دهن را
و بلغم را و تخم و بادها و فایح و قویج و
زکام و درد پشت و شکم و دندان و کرم
معد و ناسور و حکم و ابدر و جون و جلد

درص

و برص و رعاف و قلس و کوری و
گری و کبکی و زمانت و آب سیاه از
چشم و دردها و فساد صلوٰة و صوم
و وسوسه جن و شیاطین و غش
و خیانت و غیبت و حسد و بغی و
کبر و عنید و بخل و حرص و غضب
عداوت و افتادن در مردمان و غیر
ان **ایضا آیات کفایت** هفت مرتبه بخواند
و بر مرض مدد و کفی یا لله و لی یا و کفی
یا لله نصیراً و کفی یا لله حبیباً و کفی
یا لله و کبلاً و کفی یا لله هادیاً و نصیراً

الطه ایست کن است

وَكفَى بِاللَّهِ بِدُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
وَكفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ
قَوِيًّا عَزِيزًا **أيضا** بِمَشْكٍ وَزَعْفَرَانَ بَنُو سَيْدٍ
وَبَابِ بَشُويدٍ وَبَجُورٍ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْمُبَارَكِ
الْعَظِيمِ يَا طَمَسَعَهَا يَا كِيَاءَهَا طَطَخَا
رَحِيلًا يَا مَحْمَشَا الْعَشَا حَطِينَا
يَا هَبِيطَا يَا شَنِيئَا يَا بَرَهِيئَا يَا شَحِيئَا
يَا خِيئَا طَاعِصِيئَا يَا لَفَا كَفِيئَا
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ **أيضا** بِرِزْقَانَ بَنُو سَيْدٍ

بشويد

بشويد وبياشامد اللهم لا تقتلنا بغضبك
ولا تهلكنا بعقابك وعافنا قبل ذلك اللهم
لا تؤاخذنا بسوء أعمالنا ولا تسقط علينا
من لا يرحمنا كف أيدي الظالمين عنا يا
حفيظ و احفظنا وحصل مرادنا و يسر
أمورنا برحمتك يا أرحم **باب دوم** الراجين
در دفع و دفع خصوصاً بتلذذ **دفع و دفع**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النُّورِ بِسْمِ اللَّهِ
نُورِ عَلَى نُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ
بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

دفع

خَلَقَ النُّورَ وَاتَّزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كُنْهٍ
 مَسْطُورٍ فِي رِقِّ مَنْشُورٍ بِقَدْرِ مَقْدُورٍ
 عَلَى نَبِيِّ مَجْبُورٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ
 مَذْكُورٌ وَبِالْفِخْرِ مَشْهُورٌ وَعَلَى السَّرَّاءِ
 وَالضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاِلٰهِ الطَّاهِرِينَ وَهَرَكِهِ
 بَدِينِ رِعَا مَوَاطِبَتِ نَمَائِدِ هَرَكِزِ اَوْزَا
 تَبَنِي كِرْدِ **مَعْدُودِ نَبِ** اللّٰهُمَّ اَنْتَ جَلْدِي
 الرَّفِيقَ وَعَظِي الدَّقِيقَ وَاعُوذُ بِكَ
 مِنْ فَوْرَةِ الْحَرِيقِ يَا اِمِّ مَيْلِدِ مَيَانِ كُنْتِ
 اِمْسَتْ بِاللّٰهِ فَلَا تَاخُلِي الْحَمِيرَ وَلَا تَبْرِي

بجانب

اللِّدَمَ وَلَا تَقُورِي مِنَ الْعِغْمِ وَانْتَقِلِي اِلَيَّ
 مَنْ يَزْعَمُ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اِلَهًا اٰخَرَ فَاِنِّي اَشْهَدُ
 اَنَّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدًا
 عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ **رَبِّ** رُبَّكَ غَدِي بَنُو لَيْدِ
 بِرِصَاحِبِ رِبْعِ بِنْدِ يَا نَارَ كُوْنِي بَرْدًا
 وَسَلَامًا عَلَيَّ اِيَّاهُ **اَيْضًا** بِرِصَاحِبِ
 كَاغَدِ بَنُو لَيْدِ وَدُرُوقَتِ تَبِ هَرَابِ
 يَكِ نَارِ دَرَابِ مَالِدِ وَبُخُورِ دَرَسِرِ
 رُوسِ **رَبِّ** اَلَا اَنْ خَفَّتْ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ
 عَلِمَ اَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا **وَرَبِّ** اَلَا اَنْ
 يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْاِنْسَانَ ضَعِيفًا **وَرَبِّ**

نابراز

ص

اوجاع و علل اعضا **بسم الله** بگوید بسم الله
 پس دست بر آن موضع بکشد و هفت مرتبه
 بگوید **اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدرته الله**
و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و
اعوذ بجمع الله و اعوذ برسول الله و
اعوذ باسماء الله من شر ما احذر و اخاف
على نفسي ايضا دست بر آن موضع بگذارد
 و بگوید **اسكن اسكن سكتك بالذي سكن**
له ما في الليل و النهار و هو السميع العليم
رفع درد سرد درد کوش **اعوذ بالله**
الذي سكن له ما في السموات و ما في الارض

سوم ذلك تخفيف من ربكم و رحمة ايضا و **اول**
قد فزت و دم قد قلت سوم قد مرت **ايضا** بر
 بادام بنوید و بخورد **اول** **بسم الله تارت و**
استنارت سوم بسم الله حول العرش تارت
سوم بسم الله في علم الغيب عادت **ايضا** در آب
 حل کند و بياشامد **اول** **اربط اربط**
روز و بسم الله اربط سوم بسم الله اربط
بططنا ايضا برسد برك درخت انار
 بنوید و در وقت لرزد ریز بردامن
 بسوزاند **اول** **جمهور سوم** جمهورت
سوم جمهورت **با اول** در دفع

حره
 حره

رفع
در دست

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **دفع در دست** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا الْأَوَّلُ يَا اللَّهُ حَيْطُ بَدْرٍ
عَلَيْكَ كَعَسَلٍ لَهْوَانٍ وَبِالْحَقِّ
أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ اباتراب اباتراب
اباتراب بيك سطر بنويسد در شش
آخر جمعه اخرو ماه مبارك رمضان و
با خود دارد **دفع در دست** يا ظاهر موجو
ويا بالحنان غير مفقود صل على محمد
واهل بيته واردد الى عبدك الضعيف
آباديك بجملة وارفع ما يريد من انبي

ترا

إِنَّكَ رَحِيمٌ قَدِيرٌ **دفع در دست** حَشَمٌ و
بِنُورِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَكْفِي بَدَسْتِ حَشَمٍ
و امسح کند پس ایتد الكرسي بخواند و
در خواطر بگذراند که البتر شفا یابد
ایضا کفایت را در اباتراب نلیشا
بخواند و قدری بهیاشامد و قطره در
چشم چکاند و چشم اباب بشوید **دفع کوفش**
لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ
خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ
الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ
الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ
الْمُخَافِيُّ الْبَارِي الْمَصُورُ لَدَ الْأَسْمَاءِ
الْحُسْنَى يَسُجُّ لَهَا فِي السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بِخَوَانِدِ
وَدَسْتِ دَرَكُوشِ دَاشْتَرِ بَاشِدِ **دفع دهن**
در داند دست بردندان بگذارند و سوره
فاخره و توحید و قدر بخوانند
پس بگوید و تری انجبال بحسبها جا

درد دندان

وَهِيَ تَرْمِزُ السَّحَابِ صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي
اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنْ دُخِبَ بِمَا تَفْعَلُونَ
ايضا انكشت سبابه را بردندان
بگذارند و بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اَسْتَلِكُ
بِعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ اِنْ مَرِمَ لَمْ يَكِدْ غَيْرَ عَيْسَى
رَوْحَكَ وَكَلِمَتِكَ اَنْ تَكْتِفَ مَا
يُلْقَى فَلَانِ ابْنِ فَلَانٍ مِنَ الضَّرْسِ
دفع درد دهن و حوالی ان بخواند بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ
مَعَ اسْمِهِ دَاءٌ وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يَضُرُّ

مَعَهَا شَيْءٌ قَدْ وَسَّ قَدْ وَسَّ قَدْ وَسَّ سُبْحَانَكَ
يَا رَبِّ الطَّاهِرِ الْمُقَدَّسِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَتَّ
سَلَّمَ بِدَا عَطِيَّتِهِ وَمَنْ رَعَاكَ بِرَبِّ
أَحَبَّبْتَهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَصِلِي
عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَإِنْ تَعَايَنِي
فِيمَا أَجِدُنِي فِي فِي رَأْسِي وَفِي سَمْعِي
وَفِي بَصَرِي وَفِي بَطْنِي وَفِي ظَهْرِي وَ
فِي يَدِي وَفِي رِجْلِي وَفِي جَوَارِحِي كُلِّهَا
دفع رغان يكويد منها خلقناكم ومنها نعبدكم
ومنها نخرجكم تارة أخرى يومئذ ينبعون
الداعي لا عوج كد وخشعت الأصوات

للروح

لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا **حلس خون از هر جا**
بخواند و بران موضع دمدم بسم الله الرحمن الرحيم
مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ نَضَبْتُمْ أَوْهَا فَأَمَّزْ عَلَى
أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيخْرِي الْفَاسِقِينَ
نوع دیگر تار عنكبوت را بر جراحت ناز
کد بر ظاهر بدن باشد بگذار و خوش منقطع
شود اما بی ورم **دفع در دشت** مکان
لینفس آن مموت ایلا بایزنی الله کینا با مؤظلا
وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِرْ مِنْهَا وَمَنْ
يَرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِرْ مِنْهَا وَسَجَّرَ
الشَّاكِرِينَ بِسْمِ اللَّهِ

بخواند بعد از گذاشتن دست بر او **دفع در**
شکم يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ
يَا رَبَّ الْأَرْضِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ
يَا سَيِّدَ السَّادَةِ اسْئَلُنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ
رَأْسٍ وَسُقْمٍ يَا بَنِي عَبْدِكَ يَا ابْنَ عَبْدِكَ
انْقَلَبْ بِي فِي قُبُورِكَ بخواند بعد از آن آب
گرمی بنیاشامد **نوعی دیگر** قد ری از مهر
ز نش بکیرد و بدن غسل بخورد و باب
باوان امیختد بنیاشامد **دفع نفخ شکم** بِسْمِ اللَّهِ
أَتُحَدِّثُكَ يَا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
تَكَلِيمًا وَوَعَدَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا بِسْمِ اللَّهِ

بنویسد

بگوید یا ربیخ اخرجی باذن الله **دفع قوی**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمَلَأَكِ الْعَظِيمِ يَا طَعْسَمَهَا يَا كَيْلَمَهَا
طَطَعَشَارِخِيَلَا يَا خَمَشَا الْعِشَاخِينَا
يَا هَبِيطَا يَا شِينَدَا يَا بَرَهِيئَا يَا شَجْنَا يَا
خَيْطَا طَاعِظِينَا يَا لَفَا كَفِينَا وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
بمشك و زعفران بنویسد و بنیاشامد
دفع سرف يَا اللَّهُ يَا رَبَّ الْأَرْضِ يَا سَيِّدَ
السَّادَاتِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ يَا
خَبَّارَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اسْئَلُنِي وَ

الدر الا

عَافِي مِنْ ذَاتِي هَذَا يَا بِي عَبْدُكَ وَابْنُ
عَبْدِكَ اتَّقِيبُ فِي قَبْضَتِكَ وَنَاصِيَتِي
بِيَدِكَ **دفع خیر** اللَّهُمَّ مَا كَانَ مِنْ خَيْرٍ فَمِنْكَ
لَا خَيْرَ لِي بِيَدِهِ وَمَا كَانَ مِنْ سُوءٍ فَقَدْ
حَدَّثْتَنِي لِأَعْدَائِي بِيَدِ الْكَفَّارِ
أَعُوذُ بِكَ إِنْ أَنْكَلَ مَا لَخَيْرٍ لِي بِيَدِهِ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا بَعْدَ أَنْ تَمَّازَ شَبَّخُوا نَدَ
دفع بواسیر يَا حَوَارِدُ يَا مُبَاجِدُ يَا رَجِيمُ يَا
قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا بَارِعُ يَا رَاحِمُ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُدْ عَلَيَّ نِعْمَتِكَ وَ

اللَّهُ

۱۴۸

أَكْفِي بِي أَمْرَ وَجْهِ **دفع درد ناف** وَيَا بِي
لِكِتَابِ عَزْرِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْتِ
يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلُ مِنْ حَكِيمٍ
حَمِيدٍ سِرِّتِهِ بِخَوَانِدِ بَعْدَ أَنْ كَذَّبْتَهُ
دَسْتِ بَرَانِ **دفع در هیکل** أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ
وَقُدْرَتِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ
سِرِّتِهِ بِكُودِ بَعْدَ أَنْ مَسَحَ دَسْتِ بَرَانِ
ایضا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِكَ وَالْحَوَاكِمِ
وَالْقُوَّةِ إِلا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُ
أَمْسَحْ عَنِّي مَا أَجِدُ فِي حَاضِرِي سِرِّتِهِ

بگوید بعد از کشیدن دست بر آن **چین**
سپهر بنویسد **یا علی** بر کاغذی و
بر قاشقی هفت و پشت قاشق را بر
موضع سپهر ز هفت و اختری بروی
کاغذ هفت تا تمام بسوزد **ایضا** روز
چهارشنبه آخر ماه یا شبش سپهر نرگوسفند
بر آبی سپهر خود بکارد و فاحر و
دوازده مرتبه اخلاص بخواند پس سپهر را
بر دیوار مروی بقبله یعنی بگوید بنام
خود و نام مادرش بعد از آن که سوخته
اخلاص بر میخ خواند باشد چون سپهر

شرا

خشک شود آن آزار برشود **دفع درد آلک**
تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَايٍ وَلَا نَصِيرَةٍ
مرتب در وقت خوابیدن بخواند و بکینوب
در وقت بیدار شدن **دفع سنک ریزه زوب**
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ دُعَاءَ الَّذِي لَيْلِ الْفَقِيرِ
الْعَلِيلِ أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ
وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ وَضَعَفَ عَمَلُهُ وَجَلَّ عَلَيْهِ
الْبَلَاءُ بعد از نماز شب بگوید در سجود **دفع**
دشواری **بعل** رَبَّنَا اللَّهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ
يُقَدِّسُ اللَّهُمَّ اسْمُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

اللهم كما رحمتك في السماء اجعل رحمتك
في الارض اغفر لنا حوبنا وخطايانا انت
رب العالمين انزل رحمتك من رحمتك و
شفاء من شفاءك على هذا الوجع فإ
نليس **دفع درد** بسم الله وبالله بل
من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره
عند ربك ولا خوف عليكم ولا هم يحزنون
اللهم اني اسئلك ورحمتك اليك وفوضت
امري اليك لا ملجأ ولا منجاة لك الا
اليك ايه سحر مرتب بگوید بعد از گذشتن
در **درد** برك **دفع درد** او كبرير الذين

كفر

كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا
ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء
حي اقلد يؤمنون بگوید بعد از گذشتن
دست بران و نشستن در آب گرم در
دفع درد يا اجود من اعطى يا خير من
سئل يا ارحم من استرحم انعم ضعفي
وقلت حيلتي واعفني من وجعي **دفع**
درد ساق اقل ما اوحى اليك من كتاب
ربك لا مبدل لك لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ وَلَنْ يَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا
هفت مرتبه بران بخواند **دفع درد** يا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا
مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيُنصِرْكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
لِيُزِيدَهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيَدْخُلَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا
وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَ

المزكيات

المشركين والمشركات الظالمين بالله ظنن
السوء عليهم دائرة السوء وَغَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَإِنْ كُنْتُمْ تَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
السُّرُوءَاتِ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الْعَلِيَّةِ الْأَعْلَى
وَأَعُوذُ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَمَنْ شَرَّ كُلِّ عَرَقٍ بِعَارِدٍ
وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ بِجِوَانِدٍ بَعْدَ أَنْ كُفِّرَتْ
رَفَعِ دَرْدِ عَوْتِيقٍ وَأَلْهَمِ لِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمَا
قَدَّرَ اللَّهُ حَقَّ قَدِيرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا نَحْبُكَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

وضع ابله

سبحانه وتعالى عما يشركون **باب چهارم** در دفع
علل مشوهد و مستكره **دفع ابله** **فلا** بنوليد

ب	ع	ر	س
ط	و	ي	ز
ح	ا	ك	ل
م	ن	ه	و

ابن شكل را بموم كيرد
وسر كردن وي بندد

۱۳	۳	۱۵	۵
۱	۱۱	۱۰	۶
۱۲	۷	۴	۹
۱۴	۸	۱۵	۲

هفت ابله بيشترين
بياورد و دفع شود

همين جدول را بار قام هندی سدر بنوليد
بدین نحو و بيا و بيزد **دفع ورم** لو انزلنا
هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا
مُتَصِدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ
نَضَّرَهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ

اللهم

الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس
السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار
المتكبر سبحان الله عما يشركون هو
الله الخالق المصور له الاسماء الحسنى
له ما في السموات والارض وهو العزيز
الحكيم يا وضوئي كد بجهت فرصيد خست
باشد و تعويد نما ورم تا پيش از نماز
و بعد از نماز **دفع دمل** اعوذ بوجه الله
العظيم و كليات التامات التي لا يجاوز
هن بر ولا فاجر من شر كل ذي شر
يخوفك و وقت خوابیدن **دفع جوشن**

لا اله الا الله الحكيم الكريم هفت مرتبه بخواند
وانگشت سبابه را بر دود جوش بگرداند
و در نوبت هفتم بهمان انگشت انرا سخت
بکشد **رفع ناله بکشد** بعد ده ريك هفت
جو بخواند بر هر ناله **بسم الله**
الرحمن الرحيم اذا وقعت الواقيت ليس
لويتها كما ذبت خاضت رافعت اذا
رجت الارض رجاً وبت الجبال
لسا فكانت هباء منبهاً يس كويد
ويكفونك عين الجبال فقل يسفها
ربي نفايد رها قاعاً صصفاً

او

لا ترحم فيها عوجاً ولا امتاً يس بك
وانهارا مسح کند بر ناله و بر خر قرفو
پچیده و بندد بر خر قرسنگی و در کتيف
اند **رفع ناله** **بسم الله** بگوید **رفع ناله** و
يا رحيم يا رب يا سيد يا بخواند بران **رفع**
برص بعد از دو رکعت نماز بخواند يا
الله يا رحمن يا رحيم يا سامع الاصوات
يا معطي الخيرات اعطني خير الدنيا
والآخرة و قتي شر الدنيا و آخرة و اذهب
عني ما اجد نقداً غافلي و آخرتني
رفع طاعون و با کوسفندی سیاه قرآن

کنند و در محل ذبح بخواند **اللّٰهُمَّ بِحُرْمَتِهِ**
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **اللّٰهُمَّ**
بِحُرْمَتِ جَبْرِئِيلَ **اللّٰهُمَّ بِحُرْمَتِ مِيكَائِيلَ**
اللّٰهُمَّ بِحُرْمَتِ اسْرَافِيْلَ **اللّٰهُمَّ بِحُرْمَتِ عَزْرَائِيْلَ**
اللّٰهُمَّ بِحُرْمَتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ عَلِيٍّ
وَأَحْفِظْ أَوْلَادَنَا وَآجِبَانِيَّاءَ وَتَبَاعِنَا
وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنَ الْوَبَاءِ
وَالطَّاعُونَ يَا حَفِيظُ يَا حَفِيظُ يَا حَفِيظُ
ادركني يا رسول الله **باب پنجم در دفع**
امراض و افات اطفال و زنان **دفع**

مرض طفل فادش بر بام بر آید و سر را
برهند کند و موهای سر را بجانب آسمان
بذارد و بگوید **اللّٰهُمَّ رَبِّ أَنْتَ اعْظَمَنِي**
وَأَنْتَ وَهَبْتَنِي لِي **اللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ هَبْتِكَ**
الْيَوْمَ حَذِيذًا لِي **اللّٰهُمَّ فَادْرِكْ مَقْتِدَرًا** **أَيْضًا**
عَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا رُبُّجَ يَا وَجَعَ كَأَنِّي أَمَا
كُنْتُ بِالْعِزْمَةِ الَّتِي عَزَمَهَا عَلَيَّ ابْنُ
أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ حِينَ وَارَدِي
الصَّبْرَةَ فَاجَابُوا وَأَطَاعُوا لَمَّا أَحْبَبْتَ
وَأَطَعْتَ وَخَرَجْتَ عَنِّي فَلَانِي

اَوْ عَنْ اَيْدِي فَلَا نَتَّ السَّاعَةَ السَّاعَةَ **ايضا**
 بِسْمِ اللّٰهِ اَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللّٰهُ
 يَشْفِيكَ **ايضا** بران بخواند اعيدتك بكتابت
 اللّٰهِ النَّامِيَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَمَةٍ
 وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ **رفع ترسيد** سورة اذ انزلت
 الْاَرْضُ بخواند وهين ايرداو من يتوكل
 عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُكَ ان اللّٰهُ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ
 جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا **رفع بخواب**
طفل برو بند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَلَا نَخَفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنْ يَنْكُرَ
 ضَعْفًا وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ

قَدْ جَعَلَ ظُلْمًا يَا نَارُ كَوْفٍ بَرْدًا وَسَلَامًا
 عَلَى اِبْرَاهِيْمَ بِسْمِ اللّٰهِ ذِي الْعَرْشِ
 وَالْكِبْرِيَاءِ وَالنُّوْرِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِيْنَ **والا والالا والالا والالا**
رفع ام الصبيا چرپوت چرپوت اراوت
 هينون برضوت سلووت سلومانس
 الغيار وما در فافر ونا اهيون حيو
رفع الونت طفل برشكم زن حامله بنويسد
 پيش از چهار ماه پسر كردد باذن اللّٰه
 تَعَالٰى يَا ذَكَرْنَا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ
 يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَكَ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا **ايضا**

در خواطر بگذراند کدا و در محمد یا علی
 نام کند **ایضا** روی زن را بقبله کند
 و آید اگر کسی بخواند و دست بر پهلو
 او هفت و بگوید اللهم انی قد سمیته
محمد دفع **شواری** بر سفال اب ندید
 یاب و رفت بنویسد و بر پایی او بدار
ایضا بنویسد و بر پایی او بندد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حَتَّىٰ لَدَّتْ حَرِيمٌ حَرِيمٌ وَلَدَّتْ عَيْشَىٰ
 وَالْأَرْضُ تَدْعُوكَ يَا قَدْ لَدُّ فَأَخْرُجْ
 يَوْمَ يَرَوْنَهَا كَمَا يُكْبِتُونَ إِلَّا سَاعَةً مِّنْ

اسرار
 جمع

۴	۲
۳	۵
۸	۱

نهار

تَهَايِبًا بِلَاغٍ فَهَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ
 انشَقَّتْ وَأُنزِلَتْ رِبْرِبًا وَحَقَّتْ وَإِذْ
 الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ
ایضا بنویسد بر سپاره کاغذ
اول و زب **دوم** اهو **سویج** ج در بار قام
 دهند **سد** **ایضا** بر او بخواند یا خالوت
 النَّفِيسِ مِنَ النَّفِيسِ وَخَلِصَ النَّفِيسِ مِنَ
 النَّفِيسِ خَلِصَهَا بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ
 بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ
 الْكَرِيمُ سُبْحَانَكَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ

كفتينا وصلى الله على محمد وآله الطيبين
 الطاهرين **ايضا** برعفران و مشك بنو سيد
 و بشويد و بيا شامد **عقم زان** ترغالد فرزند
 زان دريك دريك بريند باب كم و زان بخو
 و اين ابات را بر طرف يا كير بنو سيد محي
 روشن و بشويد و بيا شامد و قتي كر
 و مقاربت زوج كند فاحد و صلوة
 بر پيغمبر و آل ان عليه السلام و اجده هوز
 تا اخر قل ايمنا انا رسول ربك لا اله لك
 غلامان كيتا . قال كذ لك قال ربك هو
 على هين و ليضعلك ابر للناس و رحمة

العرش العظيم الحمد لله رب العالمين
 كانوا يوم يرونها لم يلبثوا الا عشي
 او ضجها كانوا يوم يرونها ما يوعد
 لم يلبثوا الا ساعتين همار بر كوزه
 بر اب بخواند و زان اب بيا شامد
 و زان اب ميان شاهها و پتاهنا
 بريند **دفع بستر شدن** بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله المبارك العظيم يا طمعها
 يا كبرها طمعها و جيلها يا جهمها
 العسا حطينا يا هبيطا يا شيتينا يا
 برهينا يا شحيطا عطينا يا كفا

كفتينا

مينا وكان امرًا مقضيًا فحملت بعون الله
 تعالى فحملت باطفاً الله تعالى فحملت
 بحول الله تعالى ولا قوة الا بالله فحملت
 فانبتت بدمكنا نصيباً ايما امره اذا
 اراد شيئاً ان يقول لدركن فيكون
 سبحان الذي بيده ملكوت كل شيء
 واليكرترجعون سبحان ربك رب
 العزة عما يصفون وسلام على المرسلين
 والحمد لله رب العالمين **باب ششم**
 در دفع و دفع سرور و وبلا يا رفع هر ش
 بنوكيد و باخود دارد بسم الله الرحمن

اللهم اني اسئلك ان تحفظني من الجن
 والانس واعوذ بوجده الله الكريم وبكلمة
 الثامات التي لا يجاوزهن بر ولا
 فاجر من شر ما ينزل من السماء وما
 يخرج منها ومن شر الليل والنهار الا
 طارفاً يطرقت بحير منك يا رحمن يا
 رحيم بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين
 باسم فلان بحق هذه الاسماء **بسم الله**
الحم **الحم** **الحم** **الحم** **الحم** **الحم** **الحم** **الحم** **الحم** **الحم**
ايضا بنوكيد و باخود دارد بسم الله
 الرحمن الرحيم يا هو يا من هو يا من ليس

ذواتنا ولا طاقتنا بنا بحكمك يا الله
يا الله يا الله الامان الامان الامان
والوباء وموت الفجاة وسوء القضا
وشماتة الاعداء بنا الكيف عنا
العذاب انما مؤمنون برحمتك يا ارحم
الراحمين **رفع شرحن وشياطين** بخواند
اعوذ بنور وجه الله وكيالات الله
التامات التي لا يجاوزهن نوره
ولا يجر من شر ما در ارض الارض
وما يخرج منها ومن شر ما ينزل
من السماء وما يعرج فيها ومن شر

الا هو صل على محمد وال محمد واجعل
لحاميل كتابي هذا من اجل همم وغيم
والهم وخوف فرجاً خيراً رحمتك يا
ارحم الراحمين محمد علي فاطمة والحسن
والحسين علي محمد جعفر موسى علي
محمد علي محمد علي الحسن محمد صلوات

الله عليهم اجمعين **ايضا**
در شب براءة بعد از نماز شب
ببيت يك مرتبه بخواند و سخن نگوید
تا فارغ شود باشد تا سال ديگر
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انك عليم

دعا
شبهه

فَتَنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ طَوَارِقِ اللَّيْلِ
إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ مِنْكَ يَا رَحْمَنُ

*ابعد رفع ورفع بنو سيد و با خود دارد صرع ورد
نخايند بنين*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ
يَا اللَّهُ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ
وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اعْبُدْ صَاحِبَ
كِتَابِي هَذَا فَلَانُ ابْنُ فَلَانٍ مِنْ جَمِيعِ
الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ وَمِنْ شَرِّ الْجِنَّ وَ
الْإِنْسِ وَمِنْ الصَّادِرِ وَالْوَارِدِ وَ

الضار

الصَّارِعِ مِنَ الدَّخِيلِ وَالْمُخَارِجِ وَمِنْ
الْعَامِلِ وَالْأَمْرِ وَالْفَاطِحِ وَالْبَارِدِ
مِنَ الصَّائِبِ الطَّارِقِ وَصَاحِبِ اللَّيْلِ
إِذَا عَسَسَ وَالنَّهَارِ وَمَا ضَمِي وَمِنْ
جَمِيعِ الطَّوَارِقِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ
بِخَيْرٍ فَإِنِّي أَعْبُدُ بِاللَّهِ وَأَحْرِزُهُ وَ
أَمْتَعُ بِإِيَّاهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي
أَمْتَنْتُ بِهِ نَبِيَّ أَسْرَأَيْعِلَ وَبِالَّذِي أَنْزَلَ
عَلَى عَبْدِكَ الْكِتَابَ وَكَرَّمَهُ لَدُنِّي
مِيمًا وَبِالصَّافَاتِ صَفَاءً فَالزَّاجِرَاتِ
زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا وَبِصِ وَالْقُرْآنِ

ذِي الذِّكْرِ وَالذَّيَالِ بِتَدْوَاهٍ فَأَمْحَا بِلَا
وَقَرَأَ مَا خَارِبَاتٍ كَثِيرًا وَقَبْرًا وَالْعُرْوَانَ
الْمَجِيدِ وَالْعَوْدَةَ بِالظُّوْرِ وَكِتَابٍ سَكِينٍ
وَيَا بَجْدَةَ إِذَا هَوَىٰ وَيَا لَيْلِي إِذَا يَفْتَنِي
وَيَا لَهْمَا يَا لَيْتَ لَمْ يَخْلُقْ وَيَا لَطَاهِرَ الظُّهْرِ
وَيَا عَظِيمَ الْحَنَانِ الْمُنَانِ وَالسَّبْحِ
الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ اعْبُدْ بِاللَّهِ
مِنْ كُلِّ سَوْءٍ وَسَقِّمْ وَكُلِّ حَيْثُ وَجِئْتَهُ
وَالشَّيْطَانِ وَالشَّيْطَانِيَّةِ وَالسَّاحِرِ
وَالسَّاحِرَةِ وَالْعَوَالِقِ وَالْعَوَالِقِ وَالْقُرْبِ
وَالْبَعِيدِ مِنْ ذِكْرِ أَوْ أُنْثَىٰ مِنْ آجِبِي

أَوْ يَصِحُّ وَيَسْقِيمُ أَوْ يَصِحُّ لِأَخِي أَوْ خَارِبِجِ
الْحَيَّةِ بِأَفِيهِ الذِّبَىٰ لِأَلِ الْبَرَاءَةِ هُوَ الْمَلِكُ
الْعَدْلُ وَسَلَامٌ لِلْمُؤْمِنِ الْمُهَيَّبِ الْعَزِيزِ
الْمَجِيدِ الْمَذْكُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
مَوْلَانِ الْخَالِقِ الْبَارِئِ الْمَصْبُورِ
أَسْمَاءُ الْحَسَنَىٰ يَسْبِحُ كُنْهَافِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَمَا
لَنَا إِلَّا اللَّهُ كُلٌّ عَلَىٰ لَدُنْهِ وَقَدْ هَدَىٰ بِنَا
سُبْحَانَكَ عَلَىٰ مَا أَذَىٰ يَهُونَا
وَعَلَىٰ اللَّهِ فليتوكل المؤمنون **أيضاً**
فالتحرر واخلص ومعونتين راقب

و باخود دارد يا بشويد و بخورد **بشود**
ايضا

بجز **الى رجاسد** باخود دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى مَن
طَرَفَ الدُّنْيَا مِنَ الْعَرَبِ وَالزُّوَارِ الْأَ
طَارِ قَاتِطِرُقٌ خَيْرٌ أَمَّا بَعْدَ فَإِن كُنَّا
وَلَكُمُ فِي الْحَقِّ سَعَةٌ فَإِن يَكُ غَاشِقًا
مَوْلِعًا أَوْ فَاجِرًا مُّقْتَمًا فَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ
يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ وَعَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ . وَرُسُلُنَا
يَكْتُبُونَ مَا تَكْفُرُونَ . أَتَرَكُوا صَاحِبَ

كِتَابِي هَذَا وَأَنْظَاهُوا إِلَى عَبْدِهِ الْأَوْثَانِ وَ
إِلَى مَن يَرْعَمَانِ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخِرًا إِلَهُ الْأَ
هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَدَى الْحَكَمِ وَ
الَّذِينَ يَرْجِعُونَ حَمَلًا يَنْصُرُونَ حَمَلُ عَسَقِ
تَغَرَّمَتْ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَبَلَغَتْ حُجْرَةُ اللَّهِ وَ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **رفع صحر** بر پوست
'اهو بنوسيد و باخود دارد بسم الله
و بِاللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ
مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِالسِّحْرَانِ اللَّهُ سَيَبْطِلُهُ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ لِيَحِقَّ الْحَقُّ
بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ
وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغَابُوا عَنْكَ
وَأَنْقَلَبُوا صَاحِبِينَ **چشم بد** بخواند مَا شَاءَ اللَّهُ
كَانَ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُكِنُّوا شَهْدَانَ أَنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ **ایضا** وَايْكَادُ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرْفَعُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا
الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّ الْجَبُونَ وَمَا هُوَ
إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ بخواند و با خود دارد

مکن

ایضا چون از خانه بیرون آید معوذتین
بخواند **رفع بستر شدن** بکیرد چهار عدد
بیض مرغ پخته پوس کند بر هر یک
بر عفران و ناستا بخورد در ساعت
کشاده شود **در بیضه اول** فَوَقَعَ الْحَقُّ
وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ **در بیضه دوم**
قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِالنَّجْمِ إِنَّ اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ **در بیضه**
سیولر إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا
يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اتَىٰ **در بیضه چهارم**
بَلْ نَقَدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ نِيْدًا مَّغْدُورًا

لا اله الا هو عليم بقلوبنا وهو رب العرش
العظيم **ايضا** ايات كفايت را كه كذشت
هفتاد نوبت بخواند **رفع خسر افشاردن**
در روز طهر اللهم الرحمن الرحيم لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم
اياك نعبد واياك نستعين ربنا
افتح بيننا وبين مؤمنينا بالحق وانت
خير الفاحين **ايضا** ايات كفايت را
هفتاد مرتبه بخواند **رفع غرق** اللهم
الرحمن الرحيم وما قدر الله حق قدره
والارض جميعا تصغر يوم القيمة

۱۰۹
۱۰۸

السموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى
عما يشركون **بسم الله** محرفها ومرسها ان
ربّي لغفور رحيم بخواند در معرفت
سوار شدن بر کشتی **رفع ناله طوفان**
لا اله الا انت سبحانه اني كنت من
الظالمين **خسر ما** صياها هنيئا **رفع خسر ناله**
اللهم اني اسئلك خيرا ما حاجت اليه
و خيرا ما فيها واعوذ بك من شرها
ومن شر ما فيها اللهم اجعلها علينا
رحمة وعلى الكافرين عذابا وعلى
علي محمد وآله وتكبير بيار بكويد

دفع ضرر بادها بتره معوذتین بخواند و
اگر ترسانند باشد نماز ايات بکند
دفع ضرر آتش تکبیر فرود نماند و بگوید
اذهب الباس رب الناس اشف
انت الشافي لا شافي الا انت **دفع**
و حش بسم الله و بالله توكلت
على الله انذ من يتوكل على الله فهو
حسب ان الله بالغ امره قد جعل الله
لكل شئ قدرا اللهم اجعلني في
كنفك و في جوارك واجعلني في
امانك و في منيعك **دفع يم عول**

۱۴۹
اذن بگوید **دفع ترس بايات** يا ارض
رب و ربك الله اعوذ بالله من
شرك و شر ما فيك و شر ما خالق
فيك و من شر ما يجازر عليك
اعوذ بالله من شر كل اسد و اسود
و حبة و عقرب من ساكن البلد
و من شر و الديق و ما و كذا افغبر
بين الله بتغوث و كذا اسلم من
في السموات و الارض طوعا و كرها
و البكر ترجعون **الحمد لله** بنعمته
و حسن بلائنا عليكنا اللهم صاحبنا

بِالسَّقَرِ وَأَفْضَلُ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ بِسُوءِ أَلْسِنَتِكُمْ التَّكَاثُرُ
يُحَوِّدُ **أَيْضًا** رَسْتُ رَأْسُ بَرَسِكُكَ
وَبِأَنَّ بَلَدَهُ بِكُوَيْدِ أَفْجَرِ دِينَ اللَّهِ
يَبْغُونَ وَلَكُم مِّنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
طَوَعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْكُمْ تُرْجَعُونَ **دَفْعُ تَرْسِ**
كَلَامٌ وَسَائِقٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُ وَاللَّذِينَ
لَا يَرْجُونَ أَيْتَامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا مِّمَّا
كَانُوا يَكْسِبُونَ وَإِذَا قُرِئَتِ الْقُرْآنُ
جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَى

قُلُوبِهِمْ

قُلُوبِهِمْ كَلِمَاتٍ يُفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ
وَقُرْآنًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَاتٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ **أَيْضًا** أَعُوذُ بِرَبِّ الدُّنْيَا
وَالْحَبَشَةِ مِنْ كُلِّ أَسَدٍ مُّتَأَسِّدٍ **أَيْضًا** ابْنُ الْكُرْسِيِّ
يُحَوِّدُ وَبِكُوَيْدِ عَزَمَتُ لَكَ بِغَرَمَةِ اللَّهِ وَ
عَرَمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِهِ وَعَرَمَةِ
سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَعَرَمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَمَّةِ الطَّاهِرِينَ
مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تُجَنَّبُ عَنْ

طَرَفَيْنَا وَلَمْ تَوَدُّ بِنَا **اَيْضًا** لَقَدْ جَاءَكَ
رَسُوكَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ حَبِطَ اللَّهُ لِمَنِ الْإِلَهَ
هُوَ عَلَيْكُمْ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ **اَيْضًا** أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ
وَلَدَا سَلَامٍ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْكَ تُرْجَعُونَ **دَفَعْنِي**
سَفَرًا قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُو الرِّحْمَانَ
أَيَّامَاتٍ نَدَعُوكُمْ وَإِلَّا سَمَاءُ الْحِسِيِّ
وَلَا يَجْهَرُ بِصِلَانِكَ وَلَا تَخَافُ

١٢١
بِنَا وَأَنْتَ بَيْنَ ذَلِكَ سَيِّئًا وَقُلْ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخِدْكُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ
مِنَ الدُّنْيِ وَكِبَرِهِ تَكْبِيرٌ **اَيْضًا** يَا دُودُ
يَا دُودُ يَا دُودُ يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ
يَا فَخْرًا يَا بَرِيدُ وَمَلِكِ الَّذِي لَا
يَضَامُ وَيَنْوِيْرُكَ مَلَأَ أَرْكَانَ عَرْشِكَ
أَنْ يَكْفِيَنِي شَرَّ اللَّصُوصِ يَا مَغِيْثُ
أَغْثِيَنِي يَا مَغِيْثُ أَعْثِيَنِي **دَفَعْنِي**
حَارًا يَا عِبَادَ اللَّهِ أَحِبُّوا مَكْرَ تَكْوِيْدِ
لَوْعَى دَيْكِرٍ أَفْغِيْرُ دِيْنِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَمْ

اسلم من في السموات والارض وكرها
 واليدين ترجعون بخواند در كوشش
 پر بگويد اللهم سخرها وبارك فيها
 يحيى محمد صلى الله عليه وآله
 سورة قدر بخواند **دفع كم كرهه** يا صالح
 يا ابا صالح ارضد ونا الى الطرب
 بز تخم الله واكر در دريا باشد
 بگويد يا حمزة **ارضيا** بنويد در ميا
 متاع كذار و و ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا

يا صبيح

يا يومر يا ذا الجلال والاكرام صل على
 على محمد وآل محمد واحفظني و
 مالي يحيى محمد وآل محمد يا حي يا قيو
 ه ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
 بنويد و بر د ب بندد اللهم لحفظ
 علي ما لو حفظ غيرك لضعف
 اسر علي ما لو ستره غيرك لسا
 واحمل عني ما لو حملد غيرك لكاع
 واجعل علي ظلا ظليلا انوف بي
 كل من رافني بسوء ونصب لي مكرا
 وهيتالي مكروها حتى يعود وهو

غَيْرُ ظَافِرٍ فِي وَلَا تَادِرُ عَلَيَّ اللَّهُمَّ
أَحْفِظْنِي بِمَا أَحْفِظْتِ بَرَكِنَا بِكَ
الْمُتْرَكُ عَلَى قَلْبِ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلُ
اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُدَّتْ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ
إِنَّا حَنُّ نَزَلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَدُّرُ حَافِظُونَ
باب هشتم دفع هوم در دفع هوم
وعموم **وأنده وهي** لا إله إلا أنت سبحانك
إني كنت من الظالمين يا من يكفني
من كل شيء ولا يكفيني مني شيء
أَكْفِنِي مَا أَهْتَى وَكَمْ لِيهِ مِنْ لَطْفٍ
خَفِيِّ يَدُ وَخِفَاهُ عَنْ فَنَاهِ الرِّيِّ

وم

وكم يسر من بعد عسر وفرج كربته
القلب السعي وكم أمر نساء بصبا
ونائبك المسرة في العشي إذا
صافقت بك الأحوال يوماً فتق
بالواحد الفرد العلي توصل
بالنبي في كل خطب يهون
إذا توصل بالنبي ولا تخزع إذا
ماتت خطب فكم لله من لطف خفي
رفع تشديد كارهها نود نذبا بحواند ليس
بنوليد وباب جاري رها كند من
العبد الذليل إلى الرب الحكيم

إِلَى مَسْنَى الضَّرِّ وَأَنْتَ رَحِمُ الرَّاحِمِينَ **دفع**
شما آعدا قَدْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ
لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
دفع وسواس شيطان دفع وسوسه وحدث نفسي
استعاده کند تو کانت علی ایچی الذی
لا یموت و الحمد لله الذی لم یخذ و کذا
و لم یکن لدر شربک فی الملک و لم یکن لدر
و یکن من الذل و کبره **تکبیر دفع تندی زیا**
باستعاده مدومت نماید **دفع نقر اباب**
کفایت را چنانکه گذشت بعد از هر
زمان هفتاد بار بخواند غنی گردد

سجده

۶۷۱
ایضا لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْ عَلَى
إِیْحَى الذی لا یموت و الحمد لله الذی
لم یخذ و کذا و لم یکن لدر شربک فی الملک
و لم یکن لدر و یکن من الذل و کبره
تکبیر دفع زیان عسی ان یبد لنا خیرا
منها الی تبارا غیوت **رد کم شده** یا جامع
الناس یوم لا ریب فینا ان الله
لا یخلف المیعاد اجمع بیتی و بین کذا
ایضا یا من لا یخفی علیک مکنون و
لا یشد عند معلوم و لا یغالب مسمع
و لا یطأ و لدر فینع اردد بقدرتک

دفع تندی

او بوده باشد **ايضا** اللهم السماء لك
فاجعل ما بينهما ضيقا على فلان من
جليد حمل حتى ترده علي وتظرف
يد بنويسد وبردورش ايد الكرمي
بنويسد مد ورسد فن کند در موی
که او سپوده باشد و بر بالایش چیزی
کران بگذرد **ايضا** خواند او کلمات
في بحر يحيى يغشاه موج فما لك من نور
ايضا در زد بید قالوا العجبين من امر الله
رحم الله وبركاته عليكم اهل البيت
این حمید مجید بر نان بنویسد و بکمی

دهد که شک داشته باشد اگر کاولیش
گرفت او در دست **ايضا** بر نان این اید را
بنویسد فلولا اذا بلغت الحلقوم وانم حينئذ
تنظرون **ايضا** در منی دست بر پیشانی
دهد و بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد
اللهم انی استلک یا مدکر الخیر و الامر
یدر گرفت ما اننا سیر الشیطان **رفع نیا**
بعد از هر نماز بگوید سبحان من لا یغنی
علی العیال عمالیکت سبحان من لا یؤخذ
اهل الارض بانواع العذاب سبحان من
الرؤف الرحیم اللهم اجعل فی قلبی نورا

دفع دود کردن

قرنید قرنید قرنید سلام علی نوح فی
العالمین سلام علی ابراهیم و آل ابراهیم
سلام علی محمد و آل محمد عقدت حمر
کل عقرب و حبه و حرات علی هند
الدار من الذکور و الاناث **دفع درد**
کرنده هفت نوبت فاتحه بخواند و
بداند مد **ایضا** سوره مجد و معوذتین
بخواند و اموضع را مسح کند **دفع کیک**
بگوید در وقت قرار کردن بخوابگاه
أهنا إلا سود الوثاب الذی لا یبالی
بفلق و لا ناب غرمت علیک بامر

البار

الکتاب ان لا تؤذینی و اکتفی الی ان
یکهت اللیل و نه یوب الصبح و بمیا
آب **دفع پیشه** تحت خوابگاه تا باب تر
کند یا باب کورس طلا کند پشدر بگریزد
دفع مور سوراخ مور را بر کین کاغذ
مسدود سازند مور درون بمیرند یا
بگریزند **دفع موش** بر پوست شتر بنویسند
و بر چوب دغلی بر بچند و در سوراخ
موش داخل سازند موشها بیرون
آیند یا ذن الله نعم فاعرضوا نار سلیمان
علیهم سئل العرم و بک لنا هم بختهم

جَسْتَيْنِ ذَوَاتِي أَكْلِي اللَّهُمَّ بَدِّ لَنَا خَيْرًا
 مِنْهُمُ وَبَدِّ لَهُمْ مِنَّا خَيْرًا لَهُمْ وَأَجْعَلْ ذَلِكَ
 عَاجِلًا مَجْلًا **أَيْضًا** مَغْزِيًا سَاقِ شَرِّ رَابِ
 مَخْلُوطِ سَازَنْدِ وَدِرْ سَوْرَاخِ مَوْشِ
 بَرِيزَنْدِ مَوْشِهَا بِمِيرَنْدِ وَكَفْتَرَانْدِ كِ
 اَكْرَمَوْشِ ذَنْدِ رَابِغُوزَانْدِ هَرْمَوْشِ
 كِ دَرَانِ خَانْدِ بَاشْدِ خُودِ رَادَرَاتِشِ
 اَنْدَارْدِ وَازْهَرْمِ مَنقُولِ اسْتِ كِ اَكْر
 خَاكِ تَرِ چُوبِ بَلُوتَرِ اَدِرْ سَوْرَاخِ مَوْ
 اَنْكَنْدِ بَعْضِي بَعْضِي اَبْخُورَنْدِ **دِفْعَانِ ضِدِّ**
 شِيرِ زِيرِ سَبَنْدِ اَبْرِ مَوْضِعِ اَرْضِ

بمالند دیگر ارض بر نیارود و اگر صبرنا
 بر تیشد یا اره بمالند و درخت را بان
 بپندازند در وقتیکه تر باشد اچون بر
 ارض نخورد باذن الله **دِفْعَانِ شَرِّ تَسْمِينِ**
وَمَلْحِ وَخَنْجِ وَكُومِ وَسَايِرِ اَنْفَاتِ از زرع
 و باغ بر چهار رصدا کاغذ بنویسد
 یا بر چهار تخت و چهار جا خاک کند
 در میان کشت افشانده شود انشاء ^{الله}
 اَوَّلِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَكَيْفِيكُمْ
 وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ كَاشِفُ الْكُرْبِ وَ
 مُنْحِي فَوْجِ مِّنَ الْهَمِّ وَمَنْزِلُ التَّوْرَةِ

دفع افور و زرع

وَالْبُحَيْلِ وَالزُّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَخَالِقِ
الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمَذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ
فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأِنَّ
اللَّهَ خَلِيفَةٌ لَهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ **دَوْلِيدٌ**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خذوه فقلوه
ثم احمي صلوة ثم في سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلكوه اذ كانت
لا يؤمن بالله العظيم ولا يحض على
طعام المشركين فليكن له اليوم بهننا

بسم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطَّعَامِ الْأَمِنِ غَسِيلِ الْجُرَادِ
وَالْقَمَلِ وَالنُّورِ وَالضَّفَادِيحِ وَكُلِّ آفَةٍ
عَنْ زَيْعِ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ **سُومِ** بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعَتِ أَذْكَرٍ وَأَعْدَى رُكْمٍ
وَأَوْدِيَابِ الْعَهْدِ وَأَنْتَقُوا سُلْطَانَهُ وَأَنْتَعُوا
فِي الْأَرْضِ مِنْهَا جَاوَاكِي السَّمَاءِ مَصْعَدًا وَأَنْتَعُوا
بِنَهْيِهِ وَأَنْتَقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَاجْعَلُوا
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ رَبُّكُمْ أَرْجِعْ
لَكُمْ ابْنَ آدَمَ آدَمَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ
يَمِيتُكُمْ ثُمَّ لِيَسْلُطَنَّكُمْ ثُمَّ يَغْفِبُكُمْ وَهُوَ الْوَلِيُّ
الْمُجِيدُ **أَيْضًا** بِشَكِّ زَعْفَرَانِ نَوِيدِ

دیگر بشویند پاک شود و باهک و صابون
نیز پاک شود و نع موم از جامد جامد را
بر روغن کافور پیالاید انگاه باب باقلا
کرم کنند و صابون بشویند پاک شود
دفع روغن از جامد و کاغذ و قران با ^{سخت}
سوخته زایل شود و کل نیشابوری
نمک سایید و اَهک و اگر بر روغن کافور
پیالاید و بلو پیای کوفته و اشنان و
صابون بشوید یا پیر ترس وارد جو
و کل شیخ و اگر بر روغن کچند پیالاید و
بد و شاب پیالاید پس باب باقلا و صابون

بشویند و اگر جامد پشمین بوده باشد
سپوس جو در آب بجوشانند و کوبند
در آن کنند و جامد را در آن بشویند
و اگر پیاز و نمک گرفته بر او پیاشند
و چیزی کران بر بالای او بکند از روغن
روغن او را جذب کنند و اگر بر روغن
چراغ نان کرم وارد نخود بر او مالند
نار و روغن او جذب کنند شود انگاه
صابون بشویند و اگر جامد ابریشمی
ببغشند و با اشنان کوفته بشویند ^{دفع}
اب انار از جامد با اشنان و صمغ عربی

بشویند و اگر باب انار پوست بیالاید
بر کین خروغوره اول بشویند و بعد
پس با شنان و صابون بشویند **دفع**
زعفران از جامه بنوره و صابون و
اب کرم بشویند **دفع** مدار از جامه
بشیر تازه و نمک و زهره کوسفند
بشویند پس صابون و آب سرد و
یاد رس که بچوشانند **دفع** هر سیاهی
بترسید بر نخ زابل شود اگر سیاهی
از کهنه بوده باشد بر کرم کرده تا
شست و اگر سر کین کبوتر داخل او کنند

اندر

بهنتر باشد **دفع** حزن از جامه بیک آب
نباید شست اگر خون کهنه باشد بر کین
کبوتر کرم کرده بشویند **دفع** زنگ از آن
پیدا کرده بر آن مالند زنگ را ببرد
دفع زنگ از کارد و بخوان سفید تخم
مرغز بار و عن بچوشاند و کارد را
بیالایند زنگ او را ببرد و این باب
از رساله از محمد ابن اسحاق منقول است
که در رساله قلجی افاناز آورده و الحمد
لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آل محمد الطیبین الطاهرين

کتاب بحر الغرائب و در خواص اسماء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لوليد و هو له الاسماء الحسنى و الصلوة على
نبی محمد با اسم و المسمى و على الدواصح ابراهيم
سلكوا طريق الهدى بر زاي ارباب الباب
پوشيده نماند كذا كتاب اودياء و در خواص اسماء
الله تبارك و تعالى رسايل و كتب بطريق رز
و ايماء نوشته اند و انرا بجهت خواص فائده تمام
اما عوام را كه ايشان از جمله ذابيع الهى اند
مجمع و فائده نيست اين فقير ضعيف محمد بن شيخ

محمد بن ابوستعيد الهرمي كه اكثر اوقات خود در
مطالعه شرح اسماء الله كه حضرت سلطان الاولياء
بر لها الاتقياء شهيد خاك خراسان امام الانس
البحر سلطان ابو الحسن على بن موسى الرضا
حضرت هدايت پناه و لايت انبى سید كل الدين
حب بن احلاطي و انبى العتره الطاهرة امير حسنى
مناجات و سلطات قدوة العرفاء مرشد سالك
طريقه هادي راه شريعت غارف همداي ابو السعيد
ابو الخير خراسان و جناب رشاد مالى مغفرت اياي
شيخ ابو العباس محمد لتوفى و شيخ شيخ محمد بن عبد المجيد
مغربي المشهور بيزمى و شيخ بها الدين علي بن زيو

شروع اولياء

سهروردی و شیخ جلال الدین محمود البتیری صاحب کتاب
ذکر مولینا شمس الملة والدین محمد بن اوکافی و دیگران بنام
که شرح اسماء الله شروع نموده طاب الله ثراهم انچه بر ما
و ایما کرده بودند بتوفیق الله بران اطلاع افتاده بنابر
بر مقتضای حدیث انما المؤمنون اخوة مروت و شفقت
برادر می چنان تقاضا کرده که کاتبه خواص و عوام را
از خواندن ان بهره اکتی و خطی او فی روزی کرد و بنا
بران هر کتاب در خواص اسماء الله در رسایل و کتب
خود آورده بودند انچه بطریق رمز و ایما بود مشرف
بان نموده در تکبیر و وفق اعداد و روش الواح
بانواع سعی بسیار بجا آوردند مثاله بان روش

نظ
ح
بیا

نموده و روش تکبیر هر بندگی در آخر کتاب نوشته است
امید بکمال حضرت باری تعالی انکه جمیع مکنان از اجتهاد
مطالعین رساله که مرسوم است بر بحر الغرایب
لشرفی خواص اسماء حسنی خود مشرف گردند بحکم آیه
والذین احسنوا الحسنی و زیاده والله الموفق والمعبود
اکثر اکابر در کتاب خویش ابتدا بربسم الله نموده اند
که اسم ذات است مستخرج جمیع صفات اما چون در کلام
مجید و قرآن مجید هم چنین واقع شد که هو الله الذی
لا اله الا هو و بعضی از کل انبیاء و اولیاء بر ابتداء
که اسم اعظم عبارة از این اسم است این فقیر ضعیف
بی بضاعت ابتدا بخاصیت این اسم نموده و هو الکرم

المسعود سبحانه هو **واهل** تحقيق اسم اعظم گفتند چند
 انگه اسمی است که حرف نطق ندارد و بهیچ حال
 او را بنوعی دیگر نمیتوان خواند غیر هو عزیز را
 سؤال کردند که از کجای آنی گفت هو گفتند بکجا
 میروی گفت هو گفتند مقصود توحید است گفت
 هو و از برای اعطیت هو مانند کرده اند که هو ۴
 محتاج بخرج ندارد و سمار الا نام است که بهیچ کس
 بهیچ چیز احتیاج نخواهد بود و کسی که محتاج بنیت
 بی نیاز است حضرت **واهب** اعطایا است و اسم
 اعظم او هو است دیگر آنکه اسماء عظام باری تعالی
 نود و نداشت و بر هو مقدم است پس اسم اعظم

باشد و در حدیث وارد شده از حضرت بهترین
 موجودات و سرور کائنات ابو القاسم محمد مصطفی
 علیه من الصلوات افضلها و من التیات اکملها
 ان الله تعالی و تسعون اسماء من احصاها
 دخل الجنة یعنی خدا بتعالی 49 نامت هر آن
 بنده مؤمن که شهاده آنها کند داخل بهشت
 میشود و شیخ برهان الدین علی ابن بوسف الکفر
 و دی قدس سره در شرح خود چنین آورده اند
 که احصاء در لغت شماره کردن است و بعضی بر آن
 که خواندن و معنی دانستن پس هو که ابتدای اسماء این
 تعالی است بان می شود خاص ترین نامها است و

عدد اسم هو یازده است عدد تکبیر **۳۳** و بعد
 تکبیر شیخ الاعظم نجم الدین عبد المجید مغربی
 قدس سره و رقم اسم شریف او در این نسخ شیخ
 مغرب خواهد بود اسم هو **ع ۱۱** و عدد ملفوظ
 این اسم **۱۹** هر که بگوید هو امید که از بیم نازده نیا^{سند}
 دونخ ایمن باشد و نوعی دیگر سید العلاء
 اقتحار اهل اسلام نقطه نایره سعادت افتاب
 تلك سعادت سلاله الماء والطیر سید نظام الدین
 حین اخلاقی نور الله و قد که اسما را تکبیر می کند
 در نام اعتبار مینماید اما سطر آخر را در حساب نیارد
 جهت آنکه از سطر میزان است و دیگر آنچه آنحضرت را تکبیر

بوده که از تکبیر کبیر گویند و طریقی و اوست که
 چون اسمی از اسماء الله خواهد که با اسم خود یا بچند
 اسم دیگر تکبیر کند بقواعد گفتند تکبیر مینماید کرد
 تا یک حرف یا زاید و قواعد آن در آخر نسخ یاد کرد
 خواهد شد و آنحرف با خود دارند تا عمل کند
 و اثر دهد و شیخ عبد المجید در کتاب ذکر اعلی
 در شرح اسماء الله روایت می کند از عبد الله
 عباس رضی الله عنهما که وی روایت کرد
 از رسول الله ص که در قرآن مجید سی و هفت
 جای لا اله الا هو است و این توحید قرآن ^{ست}
 هر که در عمر خود یکبار بخواند چنان باشد که

خواص لا اله الا هو

تمام قرآن یاد گرفته بود و خوانده باشد و جمیع کناهان
وی امر نیک شود اگر کناهان وی بعدد ریک بیابان
و قطرهای بازان و برك درختا باشد و اگر با اعتقاد
بخواند سنیات او بحسنات مبدل شود رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از زوی حفظ
نارد و روز پنجشنبه روز و دارد و این ایته را بر کاسه
چینی بمشک و زعفران با زبان یا آب چشم بشوید
در روز بان آب کشاید چنان شود که هر چه
بشود یاد گیرد و اگر کسی یا سحر کرده باشد یا
عقد لسان از این آب بخورد دفع آن شود و
اگر کسی این آب بنویسد و با خود دارد از هر

بلاهای این شود و بر دشمنان مظفر و منصور بود
و در نظر و ضبع و شریف عزیز و شیرین نماید و
هر که او را ببیند دوست دارد و اگر کسی با غلت
تولج باشد ما و زای انکه در زمان آن نداند و
جمع پیش از صبح این ایته را بمشک و زعفران بر ظرفی
چینی بنویسد و با زبان بشوید و با کلاب بنامش
بخورد از آن مرض صحت یابد و هر که ورد کند بعد
از نماز بامداد یکبار بخواند از هر بلاهایی بود و
مستقل خوش وقت مفسوخا باشد و بنزکان ^{نکار} و
مطیع و مستخرا و کند و خداوند سبحان و تعاقفا
فرشته بفرستد که آن روز نشاید و برانگاه دارند

از آیات امانات و بیگانه‌ها و پادشاهان
و جمیع پادشاهان و ملوک گردانند و هر که در آن عرض نماید
باشد و در کار خود فریادان بود و بخت این آیه
چهل و یکبار بخواند بعد از نماز پنجگانه هر که شایسته
نماید برسد و مقصود خود داخل شود و اگر کسی
خواهد که بختش بر قلوب اکابر و سلاطین کند
و مطیع خود سازد باید که در روز چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه روزی در هر روز غسل کند
و این آیه را در این ایام هزار و یکبار بخواند و بخورد
بسیار در روز چهارم او را بر دل سلیم و قلب
مطیع و مستحضر او گرداند و هیچ کس از سخن او

بخارز نکند و بر ملوک و سلاطین و حکام و اکابر
سلطه کرد و در دعوت این اسم مناسب است
که خواهند ملکی یافتند و نمایند و حاکم ولایت
کرد و دعوت این آیات مدعا و مت نمایند
و اگر این آیات بشنود زعفران بر پوست کبوتر
سیاه نویسد در وقتی که قرصت الشعاع
بود در تاج بند و بر سر گذارد مداوم که تاج
بر سر او بود او را هیچ کس نبردند و مخفی بود
و شیخ بر سر زید و جواهر القرآن این آیه را شرح
بسیار نوشته و خواص بسیار گفته و مدین
نسخه بدین نام در اختیار برود در طبابت از عالم

زبان شیخ ابو العباس توفی و حمد الله علیه که اسم اعظم
خداست و این آیات است و قاری آنرا البته دعا
مستجاب است و شرح آنرا در تعلیقه آورده و مشروح
بیان کرده و خواص بسیار گفته و آنرا در جمله مختصر
یک خاصیت گفته اند شیخ رحمه الله فرموده که
هر که خواهد تسخیر سلاطین و امر کند و تمام
خلایق مطیع او گردند و قول او روان شود
چنانکه هر چه بگوید بتول کنند و صفای ظاهر
و باطن خدا بیغالی او را کرامت کند و قاری این آبا
خدا بیغالی او را با معرفت بیرون برد باید که در
هر شبانه روزی بعد از هر نماز فرضیه یکبار بخواند

بشرطی که چون نماز تمام کند هم چنان بر روی سجاده
متوجه قبله بخواند و در راه بخواند و بی طهارت
نباشد و بخصوع و خشوع و تائب و درست نامراً
حاصل شود دیگر بزرگان این اسم را **هو** گفته اند
که هر کس در یک مجلس دو آذوقه هزار بار بگوید
و بعضی گفته اند که **یا الله** بگوید آنس و جن و طیور
و جمیع مخلوقات مسخروی گردند و خواص اشیا
علوم مخفیات کشف شود و این اسم را خداست
عظمت داده است که اگر خواهد یا نخواهد آن
نفس او ظاهر شود حضرت عزت او داده است
می دارد و مخلوقات نیز محبت وی گردند و

خواص هو

و اگر از جهت کثرت دنیا و تفرقه های این جهنم ها
بذکر که قیام می توانند نمود این در تعالی اسم هو
از دم زدن مخلوقات ترتیب خاصه و خلق ازان
غافل و علمای صوفیه و متصوفه ترتیب خلصه
سر تواضع بر زمین عبودیت فها دره علی الله
بشکر گذاری این نعمت بی بدل قیام مینمایند
و ازان زمان عوام الناس که از این معنی
غافلند حمد سپاس بتقدیم میرسانند چون
دانند که ادری ضعیف که شکر این نعمت
بجای آورد این در سبحان از عین عنایت
و لطف و رحمت بخواند و این اسم رخصت فرمود

که اگر دستوری بنودی که از هره و یا با بودی که نام
او را بر زبان جاری کند و در امت پیشین چنین
بوده که بی اجازه نمی توانستند که نام حق سبحان و تعالی
بر زبان دانند مگر بان اسم که مامور بودندی
و اندی آید و سل ایشان را خبر دادندی و این دولت این
امت راهست که هر نام که بخواند خدا بر او خوانند
پس بدین دستور و هر حال که باشد از قبضه
و بیم و امید اسما که مناسب باشد وقت خواندن
و اعدت صغیر و کبیر و شرح تکبیر و خاتمه مجموع
از قول بزرگان و علماء و مشایخ این فن بیاریم
تا خواص ان ظاهر شود و مقصود بحاصل آید

غریب

انشاء الله تعالی وخواص آله وانبیاء وعلما وفضلاء
وینان ان برین عمل دم دشوار است که خدای فرموده
قل لو کان البحر مدا والکلمات رفیقا لفتقر البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی لوجعنا بقلوبنا
اینچه بگوید بر سیدک درین نسخه و کور
خواهد شد امید بکرم من که انکه چون سیدک
ان علوم غاری بود و این نسخه از کتب و توفیق
جمع کرده اگر لفظی علمیان را ببینند تلم عضو در
و تصور بر من بزرگان نکرند و یا الله التوفیق **هو الله**
الذی لا اله الا هو این جمله سراسر است
هو الله اسم ذات احدی سزای پرستش

که هر روز

پرستش که صوفی صوفی صوفی صوفی کمال پسندید
و این اسم او عظام ذکر اهل توحید است و حضرت
ابوالعباس یوسف که اسم شریف ایشان شیخ خود
بود در این کتاب فرموده اند که هر که در شب
در سزای بگوید **یا الله یا الله یا الله** و مدت نماز
ایوب تعالی او را اهل یقین کو طاعت و مقام
اهل تحقیق و بدو رحمت اهل توحید رسانند و
خواهد بر او کشف کرد و بجهت آنکه **الله** اسم
ذات است و او عظم است و اهل تحقیق اسم اعظم
اسمی را گویند که اگر فریاد آنرا و بتهنیه بکنند
همان اسم باشد مثلاً ان **الله** الفم کند **هو**

هو

الر
مو

شود يك لام مگر کنند **اله** شود و اگر الف **ه** هر لام
حذف نمایند **هو** گردد و هو اسم اعظم است و
در اسم الله سخن و دلیل بسیار است و در لیستی ^{چند}
ان قرآن بیرون آورده اند و گفته اند اسم اعظم
خدا **یتعا** است که ابتدا بان **الله** است و ختم آن **به**
هو میشود و این چند کلمه را نقطه بنود و
اگر معرب نوید همان است که هست و غیر
آن غلیشود و در کلام مجید پنج جا چنین آمده
اول در سوره البقره **دوم** در سوره ال عمران
سوم در سوره نساء **چهارم** در سوره لوط **پنجم**
در سوره تغابن پس بدین دلیل اسم اعظم

الله لا اله الا هو است است و شیخ مغرب
رحمه الله علیه فرموده اند که هر که پنج روز
هر روز نازده بار بخواند فهم جزئی و کلی بروی
روحی وارد و در خواص آیات کلام که ابتداء
الله است خواهد آمد و یکرانکه در کلام مجید
يك آید یافتم که دو کلمه دو اسم الله تعالی است
و نقطه ندارد اگر معرب باشد و اگر نه ^{نیست} متساوی
در خواندن و شک نیست که اسم اعظم
دو اسم است و آن در سوره اخلاص است **الله**
الصمد و معنی الله مذکور شد و معنی صمد پناه است
شیخ مغرب رحمه الله علیه و شیخ ابو العباس

قدس سره فرمودند که عدد تکبیر کبیر این اسم آن است
 که تکبیر کبیر این اسم زاد و سر نفع یابد کنیم عدد کبیر
 که علماء این فن اختیار کرده اند **۲۰۷۹** و مع صد
۲۲۲۹ و عدد وسط **۳۳۱** و عدد صغیر بقول
 سید العلماء **۳۰۳** و عدد کبیر مغربان **۳۳۳** است
 و شیخ مغرب بحمد الله در شرح اسم **الله** فرموده اند
 که آیه الکرسی که خواهد بسی معظم و مکرم است که
 زبان بیان از تعریفان فاصر و غاخر است **آیه**
الکرسی **هو** **الله** لا اله الا هو الحي القيوم لا تاله
 سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض
 من ذل و شفع عنده الا باذن علم ما بين ايديهم

و ما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علم الا بما شاء
 و سع كر سيد السموات و الارض و لا يؤده حفظها
 و هو العلي العظيم و اين آيه كرميد را خاصيت بسيار
 مشاهده كرده اند **اول** بجهت از ديوار دولت و سعادت
 و حشمت و بزرگي **۲** دفع اعدا **۳** غالب شدن
 بر خصمان **۴** رسيدن نجات از بلاها **بجز**
 از جهت فراد دينوي **۵** مرات اخروي و سردي كند
 بعد از هر فرصي در باين كيفيت بخواند كه در
 ده موضع كه لاواست يا ما بين عينين و مابين
 وقف و عقد كند ابتدا از انگشت خورد **ست**
 راست كند و عقد ديكر انگشت بزرگ **ست**

چپ هر جا که دارد در میان ایستغاثه و بعلی
نابین در خواطر کند زانند و چون اید کریم
با تمام رسد سرفوت سورم الم انشراح و سر
بار سورم اخلاص و سر بار صلوات بدین
دستور که اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم
فرستد و بجانب اسنان دمد و هر عقد سورم
الحمد بخواند و یاد بر کف دمد و تمام اعضا
رسانند چون این ورد کند بجز حاجت که خوانند
مستجاب شود و از بزرگی این اید یکی آن است
که افتتاح آن با اسم **الله** و اختتام **بیا العظیم** است
و در بزرگی این اسماء گفتارند که اگر می

المثل که ای که هر کز در تبارس بزرگی بنوده
خواهد که بسلطنت رسد و امور ملکی
بد و تقویض کنند باید کرد و از زده رو
ترك حیوان نماید و روزه دارد و افطار
بجلال کند و هر روز غسلی بجا آورد و صبا
پاک در پوشد و بعد از غسل سخن نکوید
تا انگاه دو رکعت نماز بگذارد و هم چنان
در روی سجاده هزار بار **ایتة الکرسی** بخواند
چون درین ایام مذکور بدین شرط قیام
نماید بصدق پاک البت حراد حاصل شود
اگر فی المثل خواهد که افتاب از فلک چها

بود و از نحو ساسم فصل و بمعدوات متصل رقم
 زند همین خواهد بود و طریق جریح و مثال نموده
 می شود اینست که خواهی آمد در جریح **درع** باید
 نهاد که از هر طرف اسمین حاصل شود و در وقت

نوشته بخور	۳۹	۳۱	۲۴	۱۸	۱۲
سوزاند	۱۹	۱۳	۷	۳۷	۲۵
درخای پاک	۳۶	۲۶	۲۰	۱۴	۸
بمضور	۹	۳۹	۳۳	۲۷	۲۱
دل نویسد	۲۲	۱۶	۱۰	۴	۳۲
تا خواص بنشیند	۴	۲۹	۲۳	۱۷	۱۱

و در پیش بزرگان با عزت بود و مربع اینست

بدین کره خاک آورد تواند العاقل یکصد
 الاشاره اهل تحقیق گویند که هر کس را فوق
 رفیق کرد تا هر روز هزار بار بگوید **الله**
 خداست و از آن اصحاب یقین کردند و این
 اسم مناسب کسانیت که مبتدینند و
 و هنوز بد رجس کمال نرسیده اند و عدد این
 اسم **درع** هزاره اند اگر کسی با طلب جاه و دنیا
 باشد این حرف و فراجریح **درع** رقم کند
 در شرف زحل بر اطلس سرخ و در تاج
 محفوظ سازد و اگر شرف زحل بنود چون
 زحل در خان خود بود و قرآن با وی نظر دوستی

از هر معنی غیبی که در جمیع موجودات شیخ توانست
 فرموده اند که هر که بدین اسم مداومت نماید
 بعد از هر نماز صد بار خدا بتعلی دل او را پاک
 سازد از ظلمت غم اموشی و غفلت حضرت
 سلطان الاولیاء ابوالمحسن علی بن موسی الرضا
 علیه السلام التعمیر و التناور و شرح اسماء الله
 نوشته اند که هر که بعد از نماز **۴۰ بار**
 بگوید جمیع مخلوقات او را دوست دارند و در دنیا
 بر او مهربان شوند و او را هر چه بخواهند بگویند که دعوت
 این اسم مناسب است که صاحب کرم باشند
 و نفع مردم رسانند و شیخ ابراهیم خواص **۱۰۰**

در شرح

نام حضرت

در شرح خود گفته که هر که نام می باشد و از پدر
 این عاجز بود بعد از نماز جمعه هر چه ورد شد
 نشود و سخن نکوید و با حضور دل متوجه بتبد
 این دو اسم را تکرار میکند **یا الله یا الله یا الله**
 که از کتابش در روز بعد از آن سر بجهت خدا
 حاجت خواهد داد این تعلیم شیخ از خواجگان
 یافتند است در کفایت مهمات مسلمانان و شیخ
 مغرب فرموده اند هم درین معنی که جهت
 مشکلات فریب و امور و کلمه بعد از نماز عصر
 روی بر زمین نهاد و هم چنان در سجده نما
 میخواند تا مؤذن اذان تمام کند روی بر سجده

دستها بر دارد و صلوات فرستد و مؤمنین و مؤمنات را
 امرزش خواهد حاجت وی روا شود و هم چنین
 شیخ فرمود که از استاد خود استماع دارم که هیچ اسم
 از اسماء اللمی بن رکوار تر از این دو اسم نیست
 زیرا که مقدم کلام اللمی اند و در اول هر سوره
 واقعند و در فضیلت **بسم الله الرحمن الرحیم**
 حضرت رسول فرموده اند که من بقیول بسم الله
 مره لم یبق من ذنوب ذرة ذایه این حدیث
 عبد الله عبد الله بن مسعود است که حضرت
 رسول فرمود و هم شیخ گوید که هر که بجهت
 فتح کارها و محفوظ بودن از بلاها و این شدن

بسم الله
 فضیلت

فضل

فوقها
 و حفظ

از بلا

از بلاها و از مکر غمنازان و دفع و سوسن شیطان در برنج
۴ در **۴** با این طریق که عوده میشود بنویسید
 در شرف افتاب با ساعتی مسعود با خود دان
 و هر روز **۱۸** بخواند هر مشکلات او آسان شو
 و بعد از فراغ این عدد نباید که **۱۳۲** بار صلوات
 فرستد مستجاب الدعوه شود و روزی برای او
 بکشاید و صفای باطن او را حاصل شود و
 هیچ کاری بر او مشکل نشود و متوج متواتر
 بوی آید و از بزرگی ^{بزرگ} دارنده این لوح که باطنها
 باشد و برقع را معطر ساخته با خود دارد
 و عزیز گوی دارد و خواندن تسمیه گناه صغیره

دیکه قاری را محو گرداند و این مربع را خواص
بسیار است و آن اینست

و هم شیخ دارد

۱۶۴	۶۷	۱۷۰	۵۶
۱۶۹	۱۵۷	۱۶	۱۶۱
۱۵۸	۱۷۲	۱۶۵	۱۶۲
۱۶۶	۱۶۱	۱۵۹	۱۷۱

باجابت نزدیکی
و از دعوات آن مراد زودتر برآید و فرموده
که هر که جهت عزت و حکومت و طلب جاه
و بزرگی و روانی در اعمال و الفت دلها و
فراخی روزی که هر از روزها که دارد و در ساق
ختم

اع ۶

فضل
دعا که
اول اللهم
باشد

۱۱۱

هر روز هزار و یکبار بخواند که **الله لطیف** ^{بعبارة}

یورزق من بشاء وهو العزيز آنچه

مقصود وی بوده باشد زودتر از آنکه
کمان برد مراد بوی غاید گردد و از برای
آدای قرض و خلاصی از جسد رسیدن
بعل که اذان معزول گشته باشد و طلب
حرمت و دفع دشمن قوی یا نیست کردن
لشکرها از کرد شهر که محاصره کرده باشند
شش روز هر روز **۱۱۱** بار بخواند و این
علاج جهت دفع محاصره و خلاصی از جسد
و رسیدن بعل **فان الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین**

دفع لشکرها
که محاصره کرده اند

و اگر این اسماء بر یکین عقیتق عینی
نقش کند و با خود دارد خواص بسیار دهد
اول آنکه بر دشمنان غالب شود و در نظر خلا^{یق}
عزیز و با حرمت بود و در معرکه خضم مغلوب
اوست و در هیچ بن رت شرمندگی نکشد
و روی زرد نشود و از مفاجات اعم بود
پس ستمید که از سدا سم اعظم تر نیست یافتند
و در این لوح درج کرده اند خواص کلی دارد
اول **الله** دوم **الرحمن** سوم **الرحیم** و شیخ الشیوخ
العالم قطب الاقطاب قدوة العارفين سلطا
للقبرین مرشد السالکین سر الله فی الارضین

رها

198
مسالك الصمد فی الربانی سلطان ابو سعید ابو
المخیر خراسانی قدس سره العزیز در شرح اسم
الرحمن الرحیم فرموده اند که در معنی دارند چه هر که
بخشاینده است رحیم است و بخشایش از رحمت
الرحیم مهربان بر بندگان و جمیع مخلوقات شیخ
توفی ره فرموده اند که هر که هر روز صد نوبت
احصای این اسم کند حضرت رحیم او را مشفق
و مهربان خلق کند چنانکه او را خلائق عزیز
دارند و این دولتی عظیم است در دجهان
این اسم مناسب کسانی است که مضطرب
احوال باشند احصای این اسم کنند نقل است

الرحیم

خلاصت

از عبد الرحیم عهد وانی که سپر خود را وصیت
 کرد که ای پسر بر تو باد که هرگز قضای ننگی که قاتل
 دل سستی است از رحمت دور گردیدن و دل
 رحیم مرد را دلیل رحمت و جہانی باشد یکی
 از بزرگان این طایفه فرموده اند که هر که خواهد
 که دعوت اسمی از اسماء الله بجای آورد باید
 که اول شرابط مرعی در دست گیرد و بخواند آن اسماء
 آن است که چون شروع خواهد کرد پیش از
 چهل روز یا آنچه تواند تقوی رعایت کند
 و ماکول و ملبوس از حلال تربیت دهد و
 بنیارت بزرگان اقدام نماید و حیات و نما

شوط
 دعوت اسماء
 حسن
 اربعه

دور

و دروغ و غیبت و فحش و ماو لایعنی چپ و چون
 کم گوید و با خلاق محبت ندارد و با پند تواند
 و مقدر را و بوده باشد صدق بجای آورد
 اگر میسر شود هر روز غسل کند اگر خواهد
 بعد بگیر خوانند و عدد بگیرد خواندن اسماء
 عدد بگیر است اگر بعد تکبیر میسر نشود
 زیاده از هزار بار اسم را دعوت نماید و شیخ
 التوفی و شیخ مغرب فرموده اند که چهل شب
 روز هر روز ۵ تکرار نماید جمیع مخلوقات
 از چرند و پرند با و انس گیرند و حکام و سلاطین
 مطیع و منقاد وی شوند و مقاصد اهل عالم

از وی کفایت شود و چون مراد حاصل شود بنا
که دست از دعوت بردارد و اگر بدان قدر
نتواند هر روز نرود از هزار بار بخواند هماغه
هرم مند گردد و گفته اند بزکان که سنجیر
قلوبه ارواح در این اسم است و اصحاب
شیخ توفیقه فرموده اند که این دو اسم **الرحمن**
الرحیم مناسب کسانی است که در امور کلید
مضطرب باشند هر که در حین خوف و اضطراب
و فراماندگی در غم و اندوه و شدت در امور
دنیا بقرض یا مجلس یا غیر ایشان بدین اسماء
مداومت نماید مردم قاهر و شدید رحیم و

در میان

اضطرار
دعوت حال

هر زمان او کرده اند و دعوت این اسماء در محل
اضطراب نه شبانه روز هر شبانه روزی
۵۵۷ نوبت بخواند اگر خواهد بالف و لام و
یا بیایند ای هر دو منقولست و اگر محل تقاضا
ان نکند جمع متفق کشته بیل مجلس پنجاه هزار
یکصد و سی نوبت بخواند اینچند روز شبانه
روزی خواهد خواند عدد اسمین را گرفته
در برج **۴** در **۴** هفت و با خود دارد از بلیه
شب و روز در امان رحمان و رحیم بوده باشد
و برج اینست

الملک یعنی پادشاه

۱۳۸	۱۴۲	۱۴۵	۱۴۱
۱۴۳	۱۴۲	۱۴۷	۱۴۳
۱۳۳	۱۴۲	۱۴۱	۱۳۶

فرمان دولت بر جمیع
مخلوقات هر که خواست
که احصای این اسم کند باید که پادشاه بصفت
ملک تالیف داند و هر چه خواهد نمود
خواهد و طبع از مخلوقات قطع کند و هر روز
چون خود فقیر و محتاج داند تا الله تعالی
او را مالک و ملکوت کرامت فرماید و بر کس
گفتارند که اگر هر که باین اسم مدعا و مت نماید
محتاج نکند و حضرت امام م میفرماید
که هر روزی ۴۰۰ نوبت تکرار این اسم کند

از خلق بی نیاز کرد و در دولت استقلال
یابد و در عقبی از مملکت باقی بماند شود
در ویشی از احباب شیخ حلال الدین محمود
شهری که صاحب کاشن را زاست مشا
کرد که شیخنا سما، الله را خواص تعیین فرمود
و لوح و عدد بر مکرد و اسم الکبیر الملک شیخ
فرمود که بخوانم که علوم الناس بر خواص ان
اطلاع باشد و ان سبب نال ایشان شود
اگر نبرد و بی نداشتی فرمود که هر که برود
این اسم ۱۰۰۰ مرتبه بخواند و شر بلط ان مجنا
اورد و هر شب در روزی ۴۰۰ بار تکرار کند

هر چه سلطنت برسد و این نسبت بهجت تازی
دارد کسی نباشد که بعالم معنی ناپدشاه شود و کس
باشد که در صورت و خواص الکبیر در محل خود
گفته شود **القداس** یعنی پاک از هر عیب و نقصا
حضرت امام هشتم فرمود که هر روز بوقت زوال
۱۱۷ بگوید دل او صفائی گردد و از شرف نفس و وسوسه
شیطان امان یابد و شبح مغرب فرموده اند
که اگر این اسم را بسیار خواند باطن را پاک
گرداند و از کدورات علی اتفاق ظاهر شود
و اهل تحقیق گویند که هر که هر روز **۱۱۸** بار
بخواند از بیماری ظاهر و باطن شفا یابد

و هر که هر روز جمعه بربك لقمان نویسد **سبح**
قدوس رب الملائكة والروح و بخورد بصفه
ملائکه شود **السلام** یعنی پاک و بی عیب از جمیع
نکوهش حضرت امام فرموده اند هر که **۱۱۹**
بار بگوید و در هر بیماری که بخواند بر تبت صحت
بیمار از برنج خلاص یابد و اگر **۱۲۰** بار بگوید بر
شیرینی خواند و بدشمن دهد تا بخورد دست
او شود اهل تحقیق گویند که هر که خواهد
که تا احوالی این اسم بجا آورد اول خود را
مفقور و محبوب الذنوب داند و هر روز
این اسم را **۱۲۱** بار بخواند و حضرت سلام جل

نوبت بگوید خدا بی‌تعالی او را از
 و وسوسه ظاهر و باطنی محفوظ دارد
 و خصم بر او قادر نشود شیخ توفی ره گفته
 که هر که این مربع را بر خاتم نقش کند و
 بحروف تکبیر حروف مؤمن را نقش کند
 این بود از مکر مکاران و غیر غایبان و طعن بدخواهان
 در خصم غالب شود اینست در نزد سلاطین
 و حکام با هیبت و ظاهر و باطن او را محفوظ

دارد از هر بلاها
 مصون باشد و
 اگر بعد از خاتم که

م	و	م	ن
ن	م	و	م
و	م	ن	م
م	ن	م	و

جلال از بیماری در سلامت دارد و عده این
 اسم و عده جریح بطریق شیخ التوفی ره
 وضع کند و با خود دارند از جمیع مرض و علل
 چون جذام و برص و انواع بلیه امین باشد

جریح اینست

س	ل	۷	۲
۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷

امام هشتم
 فرموده اند هر که این
 اسم بر نقش کند و

باطهارت نگاه دارد از شر شیطان امین گردد
 و دشمنان بر وی ظفر نیابند و ایمان بسلا
 برد و اهل طریقت گویند که هر که هر روز

در آنکشت کرده باشد هر روز بعد تکبیر بخواند
اثرش زیاده شود و عدد این اسم هر روز **۱۲۹**
بار است **المهین** یعنی خدایتعالی آگاه بر جمیع مضاف
نضا و اشکارها حضرت امام میفرماید که بعد از
غسل **۱** بار بگوید بر باطنها مشرف شود شیخ توفی
به فرموده اند که هر که طالب اسرار باطنها باشد
در هر شب اندر روزی غسلی کند و بعد تکبیر
۲۱ است هر روز بخواند بعد از غسل پیش
از آنکه حرف گوید تا مدت **۲۱** روز یا **۷** روز
البتة بمقصود برسد و بر قلوب مطلع گردد و
باطن او را صفایی پیدا شود که در آن خود متحیر

بود و صاحب باطن گردد و دیگر او را نزول هیض
میتوان کرد که مطلقا نظر بظاهر نکند و بعد
از آنکه این واقع شود بمقصود رسد هر روز **۱**
نوبت بخواند و بر وش تکبیر بر خاتم نقره نقش کند
و زیام در آنکشت او باشد تا دولت و صف امداد
باشد و اگر پیش از دعوت بر خاتم نقش کند و
در دست داشته باشد و در وقت خواندن
در نگاه میکند زودتر آن دولت متبر شود
و بر مرتبه عالی رسد و او را حرابت مشایخ و ذوق
در ویشان حالی دست دهد که مستغنی از
کرد و هر لحظه حالت او زیاده شود از برکت

این اسم و صورت لوح اینست **الغزین**

ارجمند و بزرگوار

و منزله و زبان

کفر و ایمان حشر

امام فرموده اند

که هر که هر روز

۴۰ بار بعد از

نماز یا مناد نکوبد محتاج بحلق نکردد و هر چه بر آید

او باشد بر آورده شود و اهل طریقت گویند

که هر که خواهد که احضای اسماء کند باید که بند ^{کان}

بعزت و حرمت سلوک کند تا حضرت عزت

آورا

۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱

او زارد دنیا و آخرت معزز و مکرم دارد و عدد

این اسم مناسب کسانیست که در میان خلق عزت

و حرمت خواهند و در دولت و حکومت اقامت

طلبند و شیخ التوفی فرموده اند که هر که مداومت

نماید و هر روز بعد از نماز صبح بعد تکبیر بخواند و عدد

تکبیر این اسم بقول شیخ توفی **۷۰** و بقول شیخ مغرب

۸۳۸ تقاری بخیر است اما شیخین متفقند

بدین عدد که کند هر روز چند نوبت آنچه توان ^{تمام}

بگوید **یا مغرب عزت بعزتك یا عزین** و در اول

و آخر اسم افتد که تواند صلوات بفرستد و ایست

که شیخ مغرب خواص گفته و در این نسخه آورده اول

ایر و لقا بکرم رسول از افسانه خرمین بلیله

ما عنتم حوص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم

هر که این ایراد در برج ۳ در ۳ بدین نوع که نمود

می شود در شرف آفتاب صنع کند با این طریقت

و با خود دارد و در نظر خلایق خرمین کرد و در چشم

سلاطین و حکام با حرمت و عزت بود و مقبول

العول کرد و

دشمنان وی

بوست کرد

و وضع و شریف

خرمین را زاید

۷۱۷	۶۸	۶۷	۶۶
۶۵	۶۴	۶۳	۶۲
۶۱	۶۰	۵۹	۵۸
۵۷	۵۶	۵۵	۵۴

و بعد دین او را ۸۸ ۸۷ ۸۶ یاد در شرف زهره در برج ۵

در ۵ وضع کند خواص شرف آفتاب آنکه حکام و سلاطین

مطیع می شوند و او را از منسوبیات آفتاب بفع رسد

و برج زهره چون با خود دارد نام خوشحال شود و امین

و مقام رفیع و خرد و عقل و زیرک و آریه در برج حکما

رسد که به بصر این مقام در نزد وی کند شوند و بین

دشمنان جهان پیش او نادان نمایند و عقلا بی زبانه

در نظر دارند بهیچا اقرار کنند و این لوح را مثال

روشن میا و بیم کرد و مستحکم استان مشکلی آنها

اقا باید کرد و وقت نوشتن احوال است بود

و خود را مقید کند و لوح را خرمین و بالکاه دارد

۵۷۲	۵۷۱	۵۷۰	۵۶۹
۵۷۳	۵۷۲	۵۷۱	۵۷۰
۵۷۴	۵۷۳	۵۷۲	۵۷۱
۵۷۵	۵۷۴	۵۷۳	۵۷۲
۵۷۶	۵۷۵	۵۷۴	۵۷۳
۵۷۷	۵۷۶	۵۷۵	۵۷۴
۵۷۸	۵۷۷	۵۷۶	۵۷۵
۵۷۹	۵۷۸	۵۷۷	۵۷۶
۵۸۰	۵۷۹	۵۷۸	۵۷۷
۵۸۱	۵۸۰	۵۷۹	۵۷۸

تکلیف
بجوبت
توضیح

۹۲

و بیشتر اوقات در تاج دارد اگر این ایر را باغز
 عدد و هم باین روش لوح ۵ دره بر مس نقش
 کنند و در شرف زهر با نام خود و بنام هر که خوا
 و هم در شرف این لوح بکند و با خود دارد مثلا
 این عدد و عدد نام خود و عدد نام یکی از سلاطین
 و نام والدین مجموعا عدد و مثال بیاریم و آن
 لوح که این شیخ مغرب برای خود عمل کرده بود تا
 در دستش مشکل نکرد و عدد آید که عید با اسم ^{۹۲}
 بود و عدد صاحب سالر عبد المجید و والد
 ۳۳۳ و سلطان عصر و والد او ^۴ مجموع ۱۰۵۴
 می شود از این جمله عدد کم کردیم ۱۱۶۴ این عدد را

۵ قسم کردیم قسمی ۲۹۸ بود ۴ کسر داشت این عدد را
 باین مثال در لوح مس کنند با خود داشت و در نظر
 سلطان عصر در آمد شیخ گوید حقا که بنده را
 تعظیمی و تکریمی کرد که بصفت است نیاید
 و از مقام معهود بر خود مقدم نشاند و روز دیگر
 سبق بنیاد کرد و دیگر بجهت استادی تعظیم کرد
 روزی دیگر لوح را در منزل بماندم که شاید
 از تعظیم چیزی که کند که از حد اعتدال اعتراف
 بود خود هم چنان متواضع و متکرم بود و این
 از مخریبات صوت لوح مس است و عجایب
 دیگر که از این لوح دیدم که بجمع عورت از دیار

عجایب

که هرگز از خان بپروغی آمدند در
 کنار باها با یکدیگر اخبار کردند که عبدالمجید
 می کند و پیش ازین اینچنین بنودی من از این
 پس بچینور بودم و بارها قصد کردم که این
 لوح را از خود جدا سازم و بگذارم که تا
 این شهرت کم کردد تا از ضلالت خطم که بس
 در جرد و قیقه در شرف زهره رعایت کرد
 بودم اگر کینا این میسر شود خواص بسیار
 بیند و این جمع انبیت

بیگانه تیرا بر دست است که
 از این که در خواب بیدار کردی

المقتدر

جل جلاله
 یعنی خدا
 تعالی
 توانا
 و رزق
 و برود

۹۰	۳۰	۲۰	۱۰	۵
۱۰	۳۰	۶۰	۹۰	۱۰۰
۳۰	۶۰	۹۰	۱۰۰	۱۰۰
۳۰	۶۰	۹۰	۱۰۰	۱۰۰
۳۰	۶۰	۹۰	۱۰۰	۱۰۰
۳۰	۶۰	۹۰	۱۰۰	۱۰۰

هر چیزی از مرتبه اسفل با اعلی در جرد و از کمال
 در جرد اعلی با اسفل این نامی است که روح
 در بدن از برکت این نام در آید و از تهنیت این
 اسم بیرون رود و اهل حقیقت گویند که هر که
 از خواب بیدار کردد هم چنان چشم بر هم بگشاید

یا مقدر و مکرر سازد حق تعالی روز قیامت
چشم او را بیدار خود روشن سازد و حضرت
امام ۴ فرموده که هر که در حربه خصم و دفع دشمن
نوشتر یا خود زارد و بیدگزان مداومت نماید بر خصم
غالب شود و دل او بیدار گردد از خوف و غفلت
غفلت و این اسم را اگر با اسم کسی تکبیر کنند محبت شود

بدین قسم

م ق ت د ر	م ح م د م ح م د
م د ر ق ت	م د و ح م ح م د
ت ر ق م د	م د م ح م ح م د
د ت م ر ق	م ح م م ح م م
ق د ر ت م	م د م ح م ح م د
	م د م ح م ح م د

یا معنی یعنی بی نیاز گشته میان زندان این اسم است
که آب در کارینها و چشمات برکت این نام جاری
می شود و اهل تحقیق گویند تا هر که خواهد تا احتیاج
این اسم کند اول باشد که بداند که بر معنی بر حق
اوست و تمام مخلوقات را بر وی نیاز است و چون
بدان معنی دانست باید که هر چه را داشته باشد
از نیاز زندان یاز ندارد و تا توان بمصحات
مردم قیام نماید و استعدای خلق را اجابت کند
تا معنی علی الاطلاق او را از خلق بی نیاز کند حضرت
امام ۴ فرمود که هر که هر چه را با بگوید
تا جمعه دیگر از خلق بی نیاز شود و هر که

دو هزار بار بگوید قریباً للاجابة شود و بزودی
او را خدا بیغالی توانگر کند و از خلق بی نیاز
شود اگر میسر شود که بعد از تکبیر بگیرد خواند
از دنیا فارغ شود غنی گردد که او را بجام
و عالمیان محتاج نباشد **الغنی الکافی المعنی**
صاحب سر مکسوم فرموده که در طلب توان
گری یا کفایت معاش و برآمدن مراد و حصول
مقاصد کلی نباید که روز جمع بعد از فرض
با مدام غسل کند و در خلوت رود و بمسجد
جامع در آید و بکوشد بنشیند و **بار این**
کلمات بخواند که **سبحان الله والحمد لله و**

لا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم بعد از آن دو رکعت نماز
نیت کند و چون تکبیر بخیزد نیت **✓**
بار این کلمات بگوید بعد از آن اعود و تمییز
گوید و فاتحه الکتاب بخواند بعد از آن فاتحه سوره
مبارک که ریس تا آخر بخواند و بر کوع رود و
در کوع این کلمات **✓** بار بخواند و در سجده
✓ بار بگوید و در میعاد و سجده **✓** بار بگوید
و در رکعت ثانی پیش از رکعت و فاتحه
✓ بار بگوید و بعد از آن فاتحه سوره مبارک
و مثل رکعت اول کند و پیش از سلام **✓**

بار بگوید و بلفظ سلام از نماز بیرون آید و بعد
تکبیر بالف لام **۳۴** مع صدر و مؤخر و
عد تکبیر اصل بم صدر و مؤخر **۲۸۳۶۸**
و شود بنا برین بیایند **۳۴۷۳** و تکبیر
امبر سید حسین اخلاقی نور الله مرقد
اصل اسم غنی و کافی و معنی **۳۷** است و
تاری مجرب است افضل آنکه که بیایند ^{ند} خوا
و چون ختم نمایند دست بر زمین و از خدا استعا
توانگری خواهند مع غایت باید که هفت
جمعه این روز بجا آورد و اگر هفت روز
باین عمل قیام نماید یعنی روز جمعه ابتدا

کن

کند و روز پنجشنبه تمام رساند و دعا
کند در شب جمعه الله سبحانه و تعالی او را
توانگری کرامت فرماید و از خلفان ^{بناز} جت
کند و تواضع بسیار و او را در پی بود ^{سلم}
و باطنی روشن و اگر خواهد که دولت
بروی مدام بود و پاینده باید که این
اسرار در آنکثری نقره که سحر آنک او
بکلام در باشد در روز جمعه بعد
تکبیر این را نویسد و باین طریق که نموده
می شود فقش کند و آنکثری در آنکشت
کند و صدقه دهد از وجه حلال ^{بفقرا}

و سناکین و این خاتم را پاک نگاه دارد و اگر
در خاتم سازد و این اسم را نوشت با خود دارد
و بندگان مدد و مت نماید بر خصم غالب شود
و دل او بیدار شود و شیخ بونی فرموده در
خواص این اسم دو خاصیت دارد یکی جهت
عزت و منزلت و قدر و دیگری بر شکست و
خواری دشمنان هر که خواهد که از این دو
مقصود یکی یا هر دو را دعوت نماید این اسم و
عدد کامل تکبیر است روزی باید اگر جاه
و منزل مقصود است نام خود و آن کس که تقرب
جوید عزیز و مقرب شود و هر روز در ستر

بناک

نیز به شود باین مثال بعد از تکبیر باین اسماء ^{سه و مت} مد
نماید و اگر صد مرتبه شود باید که بعد بگیر خواند و ^{است}
باید که ترک نکند و بوی خوش بکار دارد و هر چند
که این نماز با نماز تسبیح کرد در میان مؤمنین مؤمنان
مشهور است میکند و بعد بگیر خواند و اگر
او را همی کلی یا کجای صعب بزرگ دست ^{هد}
روزی بعد غسل کند و نمازی که مذکور شد
بگذارد و این اسم را بعد از تکبیر و این عدد بخواند
که بالف و لام **۱۰۳۱** عدد است و عدد تکبیر
که بالف و لام و تکبیر صد مرتبه و مؤخر که **۸۶۸**
مجموع **۱۴۰۲۱۸** و این عدد بخواند این چهار اسم را

العتی المعنی الکافی الفتحاح و بعد از آن از خدا
 تعالی بخواهد آنچه از مراد و مقصود از او دارد
 که خدا بپای تعالی عطا فرماید و صاحب کتاب نقل
 کرده است و شیخ ره که در اثر از جهت معاشن جمعی
 متعلقان خاطر متفرق بود از شیخ القاسم کرده
 که در چیزی بیاموزد که وجه معاش من حاصل
 شود و شیخ فرمود که بدگر اسماء از بعد مد است
 باید نمود و این اسماء را بعد از تلفین کرد که
یکوی یا کافی یا عتی یا معنی یا فتحاح
 پس گوشه جستم و خلوت اختیار کردم و بعد
 تکبیر اسماء بیان کردم که در چیزی بنمود در ^{اوقات}

ماور

باوی بحضور میکند تا ایندم روز چهارم دیدم که
 سقف خانه ناب شد و چهل همیان ز ^{سفید} سرخ و
 انداخته شد و از ازی شنیدم که بزبان فصیح
 می گفت یا احمد ترا در این ذکر حزد بیقر و دیم
 و اگر که کنی مانیز که کنیم و اگر بدین با دایستی
 مانیز با دایستیم و عدد این چهار یا کافی
 یا عتی یا فتحاح یا رفاق **۴۶۷۶** است و
 عدد تکبیر صدر و مؤخر **۴۲۴** عدد است
 و مجموع **۸۶۵۱۸** است یکی از در و پیشان
 حکایت کرد و فقی که بجهت راهی متوجرا این
 اسماء بودم یکی از سالکان با من گفت که مرا

در مکاشفه الهی چنان معلوم شد که غنی
و معنی باید خواند و از روی معنی بدین
مناسب ترتیب درین محل در تردد افتاد
که طریق اولی اکابر و ائم و وضع کرده اند و شیخ
ابوالعباس بوی در نسخ خود چنین آورد
و باز این شخص چنین میفرماید و از روی
معنی این مناسب تر مینماید چون تردد در ^{خواطر}
آمد گفتم تو چه بعالم معنی باید کرد نادان این
صورت چه می فرمایند چون متوجه شده
یکی از ملازمان اسماء را دیدم و او این ^{معه}
با من گفت که از اهل بیت من سرتن دیگر

استند

استند که ملازمت اسماء الله میکنند و ایشان
بجهت توفیق عوت می کنیم این اسماء را و چنین می گفتند
الکافی الغنی الفتح الرزاق چون این معنی را
مشاهده کردم دانستم که اشاره بدانست که
باین طریق اسماء عظام را ذکر مینماید که در پیر
توکل بحق نمودم و بدانکه این اسماء مشغول شده
و منتظر میبودم که چون آریعین تمام شود
از هم کای ساختند کرد و از برکت خواص
این اسماء الله در ترتیب هفتم بود که آن
ساختند شد بل سیمی و کوشش کسی که در آن
قضیه را امری غریب روی نمود که شرح آن

طولی تمام دارد و از جلد غریب است و عدد

یا معنی یا فلاح یا غنی یا رزاق بتکیر ۲۳

غریب است و تکیر صدر و مؤخر ۴۸۴۷ مجموع

۴۸۴۷ و شیخ ابوالعباس که فرموده که

الکافی المعنی المعنی الفلاح لایذکرها احد

و یترط الا وجد ما یقنی ای جمیع صعوبت

وقد لایذکرها عند الفلیل الا کثیر و علی

شیء لا ظهیرت وین زیاده با مرآة تعالی

وسید ابن طائفند و شیخ مغرب و صاحب

کاشن راز و شیخ عبد اللطیف مغرب و شیخ

مقتول و چند دیگر از شارحین اسماء الله

لنماز

گفتند که هر که این اسم را در شرف آفتاب

کند زهرم معود بود و مشتری خوشحال

و قرد شرف یابد رخا ند بود و عطار د از نحو

میرا و زحل و مریخ مستقیم باشند در کوه

در کدان لوجر ا مثقالی طلا و مثقالی نقره

مزوج کرده با خود دارد ^{اف} منوبات این

هفت کوبک دارند از مسخر و مطیع کردند

و در نظر تمام خلایق عزیز و محترم گردد

یا غنی	یا غنی	یا غنی	یا غنی
یا غنی	یا غنی	یا غنی	یا غنی
یا غنی	یا غنی	یا غنی	یا غنی
یا غنی	یا غنی	یا غنی	یا غنی
یا غنی	یا غنی	یا غنی	یا غنی

آخر بکفیند الاشارة **المعطی** یعنی دهند مصلح معا
هر چه خواهد بر بندگان را این نامی است که
ادم از برکت این نام بر جمله اشیا و مکرم شد
شیخ بونی که هر که می خواهد محتاج هیچ چیز
و هیچ کس نباشد بدعوت این اسم مد ^د ^ت
نماید بعد بکیر و با و آخر بگوید یا معطی ^ت ^ت
از خلق بی نیاز گردد اما این اسم در حدیث
صحیح نیامده و بعضی گفته اند که حق سبحان
و تعالی را بلفظ معطی ناید میکیند چون
شیخ ^ر فرموده بهین حرف اکتفا نمود ^ص
یعنی خدای صبر کنند بمکافات و عقوبات

ز

کنند کاران و کافران این نامی است که ایوب ^ع
ببرکت این نام صابر گشت اهل تحقیق گویند
که هر که خواهد تا احصای این اسم کند نماید
که در کارها شتاب نکند و هر بلا و شدت
که ویران رسد و قبض و بسط و جبر از سلا ^ط
اعتقاد نکند و بدین امور اگر وقوع یابد صبر ^ب
کرد و مسبب سبب داند تا حضرت صبور
و برادر دایره صابران در آورد و نام وی در جز ^{ده}
صابران نویسند و بحکم ایدر گردان او جدا
صابر افعم العبد و بر استایش کند پس هر که
خدا ^ت یغما او را ستایش کرد جنت بروی صادق

اید و جمعی از شارحان اسماء الله عدده این اسم را
۳ باز آورده اند از برای الحینان باطن آقا
شیخ البونی فرموده اند که اگر کسی با دردی باشد
و در آن طاقت ندارد و در حال استقذار بر
و کوه و خوف محذرت ای اسم را بنیاد کند
بنت آنکسی و سده هزار بار خواهد خواند
و چون سده هزار بار با تمام رسد یا نزد آب
باو برسد و چون عدد کل با تمام شود حضرت
صبور او را در آن بلیه صبر و الحینان دهد
و دعوت این اسم مناسب کسانیست که صبر
نداشته باشند این علم را علمای این طایفه

عدد معین نکرد اند اما با الف و لام سیصد و
بیت و نزع است بیایند سیصد و نزع است
و عبودیت و نود هشت عدد است و
تکبیر بطریق شیخ بونی هزار هشتصد و پنجاه
و بطریق شیخ مغرب **۸۴۸** و بعد تکبیر حضرت
سید ابن طاغی **۸۱۰۲** می شود مصنف کتاب
گوید که عدد تکبیر که حضرت میر کبیر زاد و
تکبیر کردم و این کتاب مفهوم شد اول
۲۸۶۲۸ صدر و مؤخر **۳۰۴۳۴** دین
۱۱۹۳ صدر و مؤخر ندارد سیوم **۷۴**
۱۰ مع صدر و مؤخر **۳۰۴۰۱** و حضرت

سید حسین اخلاقی نورالله مرقد فرموده اند
 که برای هر مہی کلمی که واقع شود بیک مجلس شرا
 طهر جامد و صوم و خلافت بعد و کبیر بخوانند آ
 چنان است که از مجلس برخواستند اثر اجابت
 حصول مرادات بروی منکشف کرد و این
 عدد را بعضی از درویشان بتجربہ یافتند
 و شرح این اسم بیاد است لیس کثل شیء
 وهو السميع العليم **فصل** در قواعد و روش
 تکبیر از طریق هر بزرگ که انواع بیاریم
 و از آنچه مذکور در این فسخ شده و بدین
 قواعد احتیاج است اول طبایع **نار**

قاعده تکبیر

طه

مطہ فشد **هوا** بو میضط **ما** جز کسقط
آ در خلخوخ اگر تکبیر با عراب محتاج شود
 اعراب کنند اگر بطریق شیخ ابو یوسف تکبیر
 خواهند طریق اعراب طبایع بدین دستور ^{بند}
 'النش **فج** آباد **ض** اب **کسر** خاک **ج** زهره ابتدای
 تکبیر حضرت سید السادات سرد فتر علما
 این فن سید حسین اخلاقی نورالله ^{مرقد}
 دو نوع تکبیر بیاریم چون خواهند که آن
 از اسماء تکبیر کنند چنین نویسند مثلا
 بطریق امیر اعظم علیہ الرحمہ تري و ي و م
 یکی است که از ^{هر ج} ضد ر و مؤخر حاصل شود

حرف مگر از احیوی و بیرون کنند و
باقی تکبیر امحوی ق کنند و هر چه
از تکبیر اول متولد قمیحی و از صدر
و مؤخر حاصل شود وقیحی از احسا
کنند و عددی وحمیحی چمی تکبیر کنند
و تکبیر مکسری موقح بسید العلماء
انست که حرف صدر و مؤخر این است زمام
و آخر اعتبار محمقوی
یح و تکبیر میکنند تا بیک حرف متولد
از صدر و مؤخر میاید و عدد صغیر از
حرف مقوی میگوید مثلا لا اله الا الله

الصدر

الصدر راحیحی موقی تکبیر کردیم تا غوی
شود وقیحی و و حرف سطر آخر بجهت و
قحیحی م از اعتبار میکنند که انموی
قح میزان تکبیر است و صحت تکبیر از
معلوم می شود و و حرف زمام بجهت ان می گیرند
که ان سطر اصل اسم است هنوز تکبیر بیافته است
و یک نوع تکبیر شیخ مغرب ان است که چون
خواهند سطر یحیحی تکبیر کنند زمام و آخر
هر دو حساب میکنند و درین تکبیر
مؤخر می گیرند اما صدر اعتبار نمی کنند
و مؤخر را باز تکبیر می کنند و آخر حسنا

در می آید و عدد تکبیر از آن می گیرند و شایخ
سد فوع تکبیر میکنند س وی وس الم
ال ل وال ص م ر ش م ه ای ل اس ل یخ بر او
متفقند بن آگه و ام ل ص ل ل و اش س م ده
لای بیان کوبم و نوعی دیگر آده الم ل ل ص ش
هی و ش الم می گیرند و این نوع ل ص ام ل ه
دل حروف مؤخر تکبیر ل ز نام و آخر حساب
میکند ل ل و ص ه ل ام سی هم و از
حروف مؤخر مکرر می افکنند هم ص ل ا ا
دل ل م ی م هوس و باقی را تکبیر می کنند
له ل م د ص ال ام سی دم و مجموع را عدد

بکر

تکبیر اصل ل م له ل طریق مغرب یای گویند مثلا
علی هرام ص ل ل و نوعی دیگر آن است که اسم که
ل ل و ص هم | تکبیر کردند حنا نکه سطر اول
الم له ل ص و اذ ضرع ی ن ل م ی ع ازی
ل ل ا بیرون آمد صدر ع ای ی ن م ل ع ی
ان ال مؤخر ع ال ی م ی ن ع ن ی ال
ال غی گیرند ع ن ای ام ل ی ع ان ی ال ل ای
و همین تکبیر را حساب میکنند می ع ی ن
ل ام ی تکبیر الله الصمد انیت و عدد تکبیر
می گویند شیخ ابوالعباس است که چون خواهند
اسم را با هم تکبیر کنند با حروف تکبیر در لوح دهند

حروف اثیرا مقدم و بعد از آن بادی و پای و در
اشای بادی خاکیر بعد از آن تکیر کنند و اگر
خواهند که چند اسم را در لوح دهند تکیر می
کنند مثال الاحد الصمد الشهد الکریم که
طریق ان چنین است ا ا ا ا ل ل ل م م ی ی
و در دهم ش ر ص ک ح و این سطر را که
در لوح خواهند نهاد دیگر چون نویسد
و اگر تکیر کنند مکرر بیرون آورد هم
چنین که عوده می شود ا ل م ی د ه س ر ص ک
ح تکیر و زمام اخر حساب کنند باقی را
کنند بعد تکیر را اعتبار کنند و دیگر

انواع تکیر از مداخل و تکیر و بسیط و صغیر
و تکیر زیاده بخاطر بود اما در این مختصر ~~کلی~~
احتیاج نبود امید بگرم در و نشان و عنایت
قاریان اگر سهوی یا خطایی بینند قلم عضو در کشند
و چنانچه باید با صلاح آوردند و ملامت آنکه قاری
و مؤلف و کاتب را دعا خیز کند که دعا می مؤمنان
در حق یکدیگر مستجاب است كما قال الله تعالی ادعونی
استجب لکم ان الدین یتکبرون عن عبادتی
سید خلون جنم را خیرین استدل لال است
که خدا بی تعالی دعا و عبادت دوست میدارد
پس در عبادت تقصیر مکیند و در خواهی که

میگاییل و سدر بر عرش اعظم است و قارنک
و خوانده را از اذنت در زبان و از غرق کشته
و سوختن و از زخم مار و عقرب و شیر
و از شمشیر و تیغ و قویق و قنق و طاعون
و خطه این باشد و هر که با اعتقاد درست
بخواند هر چه در دنیا و آخرت خواهد نیابد
و هر که شک آورد محرم نماید و دنیا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم
یا عماد من لا عماد له یا ذخر من لا ذخر له
و یا مسند من لا مسند له و یا هایت من لا
غیایت له و یا حرم من لا حرم له یا کریم العفو

یا حسن التجاوز یا عظیم الرجاء یا منقذ الغر
یا ضعی الهلک یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل
است الذی سجد ملک سواد الیل و یا حاضر
الزمان و ضیوه القم و شعاع الشمس و دوری
النار و حقیف الشجر یا الله یا الله یا الله
یا الله لبیک لا شریک لک یا رب یا رب
صلی الله علیه و آله و سلم اللهم افعل کذا و کذا
بجو محمد و آله و اجمعین این پنج اسم بخوان و
عقد آنکشتن دست راست کن بدینسان
یا الله این پنج اسم بخوان یا رحمن یا رحیم یا بی
یا قیوم و چون عقد آنکشتن دست دیگر

کند ما بنیچ اسم کند یا سمیع یا بصیر یا علیم
یا و درود یا ~~استغفار~~ مستغفر بعد از آن
انگشتان دست راست بحروف ک ه ی ع ص
و انگشتان چپ بحروف ح ع س ق التبت مراد
او حاصل شود و شک نیاورد بعد از آن این
رعا بخواند **حیی الله لا اله الا هو علیه توکل**
و هو رب العرش العظيم
و بسیاری از کتب اهل فن بنظر رسید
هر که این خاتم را در شرف آفتاب در لوحی
از طلا نقش کند و با خود نگاهدارد نظر نکند
باو هیچ کس الا منقاد و مطیع او گردد و همیشه

همیستی تمام از دارنده این خاتم در دل او جای
بگیرد و حامل این خاتم علی الدوام در دولت و
منصب خود مخلص بماند و روایت کرده اند که
یکی از ندهاء بمامون گفت که چه حالت است
که از ملوک و سلاطین هر کس که نزد تو می آید
با او خوف و دهشت مشاهده می شود و
هر کس که در انقیاد نهاده اند ما مورد دست
محبیب کرده این خاتم را بیرون آورد و گفت
که مادام این با من است کسی قدرت ^{مست} مقار
و طاقت مناظره با من ندارد و

صورت آیه است

ع	ل	ی	ع	ظ	ی	م
ظ	ی	م	ع	ل	ی	ع
ل	ی	ع	ظ	ی	م	ع
ی	م	ع	ل	ی	ع	ظ
ی	ع	ظ	ی	م	ع	ل
م	ع	ل	ی	ع	ظ	ی
ع	ظ	ی	م	ع	ل	ی

ع	ل	ی	ع	ظ	ی	ع
ظ	ی	ع	ل	ع	ی	ع
ل	ی	ع	ظ	ی	ع	ل
ی	ع	ل	ع	ی	ظ	ع
ی	ع	ظ	ی	ع	ل	ع
ع	ل	ی	ع	ظ	ی	ع
ع	ظ	ی	ع	ل	ی	ع

شماره که هر حرفی را چدر طبیعت می یابا تا عامال جهت
هر حرفی موافق طبیعت آن امر حرفی را معمول دارد
طبایع حروف این است

تض
ای ط م ف ش د حاره ناری ب وی ن ص
نارده ترانی ج ز ک س ف ث ظ یا ب ه هوائی
دج ل ع و خ غ ر ض ی رانی د ی ک دانستن حرف
نورانی و ظلمانی حروف نورانی **ال مرص رک**
هی ع ط س ح ق ن حروف ظلمانی **ب ت ث**
ج خ ذ د ز ش ض ظ غ ف و حروف سبب که
هر حرفی بر وزی تعلق دارد و این است **ث ج**
خ ز ش ظ ف

حرف فا حرف خاتلاق حرف ش تعلق

تعلق بشنبه تعلق بیکشنبه دارد بدوشنبه دارد

حرف ز تعلق حرف ش تعلق حرف ظ تعلق حرف ج تعلق

بسه شنبه دارد چهارشنبه دارد به پنجشنبه دارد

صاحب شمس المعارف گوید که حجل حرف دال چهار است

و مفصل می بینی و پنج است که هر که حرف دال است

در مربع ۴ در ۴ بنویسد و آن مربع را در قطعه

حسین سفید پاک نویسد وقتی که قمر در سرطان

بود و متصل بمشتری و انرا در زینتین انکشتی

وضع کند حق تعالی نعمت و دولت با و از این

و باقی دارد دیگر این مربع را در شنبه که قمر در شرف

بود بدرد رجس و شور و ساقط از نخوس متصل بخو

در ساعت قمر بر ورق اهوره نویسد بعد از آن

که دو رکعت نماز گذارده باشد در هر رکعتی

بعد از فاتحه ایتر الکرسی صد بار قل هو الله احد

خواند پس آن نوشتند با خود نگاه دارد حق تعالی

حفظ و فهم و قدر دانش و حکمت از این فرماید

دیگر مجموع این مربع را خود بنویسد بر روی

از بند نجات یابد دیگر این مربع را بر علمی بنویسد و

در لشکری نصب نماید فتح و ظفر صاحب علم را

و این مربع بر روی صورت مرقوم شد اول حرفی

و دوم عددی و هر که مربع حرفی را بر طرف پال

و بنیاشامد بنهای مطبقه را نایل گرداند

و در کتاب **هیاکل و تماثیل** آورده اند که حرف

که حرف المصراع وضع کند بقلم طبیعی و بقلم عربی
 و در ربع ۴ و در ۴ بر صفر ذهب که وزن
 آن چهار درم باشد با اگر ذهب صیر نشود و کانس
 احمر اختیار کند و اگر هر دو بهم آمیخته باشد
 اولی بود و در وقت کتابت باید که طالع
 برج حمل باشد و اغتاب روی بد و ج شرف
 بود و ناظر بر پنج بنظر استدیر یا ثلثیت و
 سالم از نحوس و باید که در وقت عمل بر ^{عنوان}
 و سندوس و مقل از نرق بخور کند پس

مورد

مجمول را در خر قریاک بچپان حریر نرزد باشد
 با خود نگاه دارد عزت و شرف و جاه زیاد از این
 توقع دارد باید و جمیع اشراف و اعیان و حکام و سلاطین
 مستزوی شوند و هر کس نا چشم بر وی افتد ^{بخت}
 و هیدیت و عظمت وی در دل آنکس از تمام کند
 و هر چه حکم فرماید فرمان بردار و منقاد شوند
 و هر دشواری را بر وی آسان شود و صورت او ^{جفا}

اینست لوح بقلم طبیعی لوح بقلم عربی

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶

شیخ شمس الدین محمد تمیمی آورده که شیخ و اسناد
بسیار تو عیب محرمین می غنود بر صدا و مت و
مراظبت ایند و اسم شریف بن مرکوار و گفت مرا
که ای فلان بد آنکه از اسم اعظم باری معذور نزد
ارباب یقین بر روایات صحیح و اسناد معتبر
این دو اسم شریف است هر که چهل مرتبه زیان چریق
که هر صبح میان فریضه و سنت چهل مرتبه بگوید
یا حی یا قیوم نام لا اله الا انت بر حمتك استغینت
دل و جان وی تنها حاصل شود دیگر شیخ شرف
الدین گفتند چون کسی روز سه شنبه و چهارشنبه
و پنجشنبه روزه دارد در صبح جمعه نماز را در اول

روز

وقت بگذارد و بعد از سلام پیش از آنکه بشنود
پردانده خواه قوی و خواه فعلی ندان که یا حی یا قیوم
قیام نماید متصل بگوید یا آنکه مکتبی در بین نماز

في الكتاب وسمعت عن اساتيدي

الواعلم والله الموفق المعين وايتي

المقصود وفي فصول شتى

في ماهية العلم واعلم انه قال رسول

الله ص طلب العلم فربما يرضي الله عن كل مسلم

ومصلته والمراد من العلم ههنا علم

الحال اي علم المحتاج اليه في

الحال الموصل الى النفع في الحال

فصل

كما يقال فضل العلم علم الحال وفضل
العمل حفظ الحال فيفترض على الطال^ب
ما يصلح حاله وشرف العلم لا يخفى
على احد اذا العلم هو المختص بالانسا^{نية}
لان جميع الخصال سوى العلم بشي^ء
الانسان وسائر الحيوانات كالشج^{اة}
والقوى والتفقه وغيرها باظهار الله
تعالى فضلا دمر على الملائكة و^{هم}

بالجود

بالتجود له وايضا هو وسيله الى السعادة
لا بدية تارة عمل على مقتضاه والعلم الذي
يفترض على المكلف نفسه يجب تحصيله
وجبر عليه ان لم يحصل ولذي يكون
به الاحتياج في الايمان فيفترض على سبيل^{لكفاية}
اذا قام به البعض سقط في الباقي وان
لم يكن في البلد من يقوم به اشترك
جميعا بتحصيله بالوجوب مثل بان علم^{ما يقع}

على نفسه في جميع الأحوال
بمنزلة الطعام لأب لكل
واحد من فالك وعلم ما يقع
في الأحيان بمنزلة الدواعي
البيه في بعض الأوقات وعلم
النجوم بمنزلة المرض فتعلم حرام
لأنه يضر ولا ينفع الأند وما
يعرف بالقبلة وأوقات الصلوة

وغير ذلك فإنه ليس بحرام فاما
نفس العلم فهي صفة لا يتحل بها
من قامت فهي بدليل العلم علما
الفقر الأدبان وعلم الطب الأبدان
فينبغي لطالب العلم ان لا يتغفل عن
نفسه وما ينفعها وما يضرها في
واضربها يستحب ما ينفعها ويحجب
عما يضرها لان لا يكون عقله وعلمه

حجة عليه فترداد عقوبته
في النبوة لا بد من
التبني في تعلم العلم اذا التبني هو
الأصل في جميع الأفعال لقوله
انما الأعمال بالنيات ولقوله
لكل امرئ نوب فينبغي ان ينوي
المتعلم بطلب العلم رضا الله تعالى
وازالة الجهل عن نفسه وعن

الجهل

الجهل واخبا الدين وابقاء الاسلام بالاروب المعروف
والنهي عن المنكر من نفسه ومتعلقاته ومنه الغير بقدر الامكان فينبغي
لطالب العلم لم يصبر على المشاق ويجهد بقدر الوسع فلا
يصرف عمره في الدنيا الحقيرة ويبدل نفسه بالطمع ويحيزه عن
التكبر في اختيار العلم والاستاد والشر بغير
فينبغي لطالب العلم ان يختار من كل علم احسنه ما يحتاج اليه
في امور دينه في الحال ثم ما يحتاج اليه في المثال ويقدم
علم التوحيد ومعرفة الله تعالى بالدليل ويختار العيون ومنه

المحذات كما قالوا عليكم بالبعث
واباكم بالمحذات ونجار المنو

كما قيل عليكم بالمتون واما اختيار الستا

فيلبغى ان يختار العلم والادب والاس و^{يلبغى}

ان يشاور في اي علم يراسر في المشي الى تحصيله

فاذا دخل المتعلم له بلد يريد ان يتعلم فيها

فليكن ان لا يجعل في الاختلاط مع العلماء وان يصير

شهرين حتى كان اختياره للاستاد لم يورد

تم

٢٣٧

التركه والرجوع الى اخر فلا يبارك له فيبغى ان

يأيت ويصبر على استاد وكتاب حتى لا يصير

بتركه ابتر وعل كل فن حتى لا يشغل بغيره

قبل ان يصير ماهر فيه وعلى بلد حتى لا يتقلد

البلد اخر فان ذلك كله يفرق الامور المقر

بة الى التحصيل ويشغل القلب ويضيع

الادوات واما اختيار الشريك فيبغى ان

يختارها المجد المورع وصاحب الطبع المستقيم

ويجتزئ من الكسلان والمعطل ومكثرا الكلام

والمفسد والفتان قيل في الحكمة الفارسية يا

بد بد تر بود انر ماسر بد تا تواني ميكرنيزانريا

بد ماسر بد تنها ميني برجان نرند ياسر بد جريا

وبرايان نرند وقيل فاعتبر الارض باسائر اظلام

الصاحب بالصاحب وينبغي ان يعظم العلم واهله

بالقلب غاية التعظيم قيل الحرمة خير من الطاعة

حتى لم ياخذ الكتاب ولم يطالع ولم يقر الدرس

الامع

الامع الطهارة وينبغي ان يجود كتابة الكتاب ولا

يقهرط ويترك الحاشية الا عند الضرورة لان

عاش ندم وان مان شتم وينبغي ان يسمع العلم ^{بالعظيم}

والحرمة لا بالاستنهاج واختار نوع العلم بنفسه بل

يفوض امره للاستاذ لان الاستاد قد حصل ^{العلم}

في ذلك عند التحصيل وعرف ما ينبغي لكل احد وما

يليق بطبعه وينبغي اطالب العلم ان لا يجلس قريبا

من الاستاد عند السبق بغير ضرورة بل ينبغي ان

ليكون بينه وبين الأستاذ قدس القوس لانه اذا

المال العظيم ويتبعني الطالب ان يجتهد عن الاطلاق

الذي يملك فانها كلاب معنوية قال رسول الله ص

لا يدخل كلب الملكة بيتا فيه كلب او صورة

في الجهد والمواظبة والمهنة ثم لا

من الجهد والمواظبة والملازمة قيل من طلب شيئا

وجد وجد ومن قرع بابا وفتح وفتح وقيل بقول

ما سعى ينال ما ينهني قيل يحتاج والعقل الجهد التفت



مكتبة
1321
1321